

دخل الدنيا الى الدنيا
فوقها يا لا اله الا هو
ربطوا عنقه فلقوا بالنا
وعلموها القوم بعدا
عن الدنيا الى الدنيا
سلك

جواهر التفسیر کدین حدیث و روایات
و تفسیر لایزال المیزان
و تفسیر است

۸۰۶
۱۲۱

جلد اول
تفسیر ابوالفتح
ساز

دفعه ۲۸۰۰
انوار بقیه کتابی ۱۳۲



بازرسی شد
۳۷ - ۳۸

دارائی
نایب و کاردار عالی
وزارت

۱۳۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ثبت کتاب
شماره ثبت کتاب
موضوع
شماره قفسه
۶۸۵۵
۲۴۷۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	جواهر التفسیر
مؤلف	ابوالفتح ساز
موضوع	
شماره قفسه	۶۸۵۵
تاریخ ثبت کتاب	۱۳۲۱
شماره ثبت کتاب	۵۵۹۹۲
شماره قفسه	۲۴۷۱

از تاریخ ثبت کتاب تا تاریخ
از تاریخ ثبت کتاب تا تاریخ
از تاریخ ثبت کتاب تا تاریخ
از تاریخ ثبت کتاب تا تاریخ

بازرسی شد
۱۳۲۲

تاریخ ثبت کتاب
۲۴۷۱

جواب التفتیر کتبین محدوده را که در این کتابخانه است
و تفسیر لایحه ۱۰۰ المراسلات و تفسیر همین حد
و تفسیر است

۸۰۶
۱۲۱

جلد اول
تفسیر ابوالفتح
بازری

در عقبه ۲۰ اصول التفتیر کتب
از اول بقیه تا آخر ۱۳۳



بازرسی شد
۳۶ - ۳۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ثبت کتاب
شماره ثبت کتاب
موضوع
شماره قفسه
۶۸۵۵
۲۴۷۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	جواب التفتیر
مؤلف	ابوالفتح بازری
موضوع	
شماره قفسه	۶۸۵۵
شماره ثبت کتاب	۲۴۷۱

از جانب میرزا باقر آقا
از کتابخانه میرزا باقر آقا
از کتابخانه میرزا باقر آقا
از کتابخانه میرزا باقر آقا

بازرسی شد
۱۲۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی
تاریخ ثبت کتاب
شماره ثبت کتاب
موضوع
شماره قفسه
۲۴۷۱

او چنانست که حکم کند بر هر عملی خود را آنچه ممکن بود که در لغت آن وجه محتمل بود از اول
منع کند از محقق بر آن قطع کند بر مردود و در این باب الا بعضی چیز است از رسولی از این
عیدیم استلام که قول ایشان چنانست در این و هر که که چنین بود که گفتی باشد و دو وجه را
و دلیل پیدا شود که خبر وجه را نشاید که مراد خداوند تعالی بود قطع توان کرد که آن وجه دیگر مراد
خداست تبارک و تعالی و معانی این در جای ما خود در شرح آیات متشابه بیاید
اکنون بدانکه درست شد است بر ادیان صحیح که تعالی تغییر قرآن را نیز کردن و اقدام در شرح
نمودن آن نمودن آن اخبار را از رسول و ائمه علیهم السلام هر قولی که مستند باشد با قول رسول و ائمه
تغییر نشاید که در آن الا بتقلیل صحیح هر قطعه بر حق خاص و عام این خبر رواست کرده اند که رسول الله
فرمود است که من فسر القرآن بر این و اصحاب بحق فسد اخطا یعنی هر که تغییر قرآن کند مرا میخورد
و قول و باقی موافق می باشد فخری بود در اقسام قرآن بدانکه قرآن شش وجه بود بنیت
حکم بر تشابه و نسخ و منسخ و خاص عام حکم لغوی باشد که ظاهرش خبر در این معنی است که اگر برای حکم
یا آن چنانکه شایسته گفته شد و تشابه آن بود که مراد از ظاهر آن نیز باشد و دلیل و الفاظ مشترک را
عمل در این حکم بود برای آنکه تشابه خوانند که مراد از تشابه آن چنانکه خداوند تعالی در قرآن
ما فرطت فی حبیب الله و قوله فتم وجه الله و جاهدک و امثال این اما حدیثی است که در حقیقت آن
هر دلیلی باشد که دلیل کند بر زوال حکم بنیت اول در استقبال رد که اگر وجهی که اگر آن باشد
بودی بنی اول یا تمیزیش از برای آن که تمیز لیس غرضی که دلیل عقلی پیدا شود بر زوال حکم بنیت
بنی در استقبال از این خوانند بنی که کلف چون عاخر خود یا عقلش زایل گردد عبادات از وسط
شود بر لیس عقل او را و اما نسخ خوانند برای آن که تمیز بر زوال حکم بنی حکم برای آنکه
اگر نفس آنکه بر او مر کرده باشد منسخ کند بر او باشد و در این معنی رواست که برای آن که تمیز
حکم باینکه ثابت بود و منسخ نشد برای آنکه بر لیس عقل ثابت شود چون نسخ آن را نسخ خوانند و نگیند حکم
منسخ کرده و استسار ترانی برای آن که دریم که آنچه مقدار آن بود از اول نسخ خود باشد که مخفی بود
نیز

چنین که اگر کبریه اقلوا المشکین الى الله و این تخصیص عموم نسخ نباشد و نسخ در امر و منسخ
در خبری که تغییر در روایات یا نسخ بود و امر و منسخ را اکنون در نسخ در قرآن برسم و وجهی که ثابت که
حکم در نسخ بود و طایفه بر جای چون آیه عذک یا ایها الذین امنوا و در نسخ که در فی قوله تعالی الذین
یتقون منکم و یقرون از و انما وصیة لا زواجهم متاعا فی محول غیر خارج بر سر دای تعالی
این عدم را که یکبار می شود بود و چهار ماه و ده روز نسخ کرد فی قوله تعالی و الذین یتقون
منکم و یقرون از و انما یزلیضن بالفسهن و الله اشهد و عیسی و جمیع آیه بخوبی فی
قوله تعالی یا ایها الذین امنوا و انما وصیة لا زواجهم متاعا فی محول متاع بین بدی بخوبی صدقه
چون آیه و مردم از رسول و در شدند امیر المؤمنین علی علیه السلام و در ده ماه و صد و نه روز که رسول را
چنانکه در جای خود بیاید انشاء الله تعالی و حق تعالی این حکم را نسخ کرد بقوله تعالی و انما وصیة لا زواجهم متاعا
بین بدی بخوبی صدقات است و بر جاست بر حکم نسخ و دوم آنست که در نسخ و در نسخ بود و حکم بر
جای بر عکس قسم اول و آن هم زمانی است که در اخبار و تفاسیر چنین است که در سوره التور را این که
الشیخ و الشیخ خداوند از دنیا ما رجوعا قضیة الشهادة جزءا بما کسبا کمالا من الله و الله عز وجل حکم
این آیه را تلاوة نسخ است و حکم بر جای و سوم آنکه لفظ و حکم او هر دو نسخ بود چنانکه او هر دو را
که آن غرضهاست بحر من و ده روضه حکم تحریم بود و اگر آنرا از نسخ فرمود و نسخ یا یا زوده روضه علی خلاف بین
الفقهاء و فیروا استقصا و حکم در نسخ و احکام او و بطریق مسایل و از جمله اصول الفقهاء بود و آن شرط در این کتاب
کنایهش ندارد و این مقدار برای آن که گفته شد که در قرآن لفظ نسخ و آیات منوخته است از این مقدار
نباشد و منسخ آن بود که حکمش بر زوال یا تلاوة و نسخ نباشد و آیه ناسخه یا بر لیس نسخ اما عام فظنی بود
صالح برای چیزی که اگر آن جنس بود آنکه یکی در وقتیکه کند یا تلاوة آن را عام نمی خوانند و خاص آن باشد
که تلاوة نبود آنکه شخص معین را از آن جنس شال اول یا ایها الذین امنوا و من شال دوم آنکه تلاوة
اذع فلا بد است اما آنکه عموم را صیغه معنوی باشد که خصص را نشاید و اگر در خصوص استعمال لفظ معنوی

یا چه چنین باشد و خلاف درین مسئله نیز رسید مرتضی علم الهدی قدس و صحت چنانست که
عموم را همیشه مخصوص نموده باشد از جهت عموم ترائد بلی بر معنی که عموم را و عوی کرده تصاحب باشد عموم
و خصوص را و شکر بود میان هر دو کلام درین باب از جهت اصول الفقه با آنجا که احتمال کند
بشروع آن و اولی چون موضع حاجت رسید باینکه باینکه در کتب مذکور شده اند و در کتب معانی
آن بود که خداوند تعالی این کتاب را در قرآن بچند نام خوانده است و قرآنش خوانده و قرآن و کتاب ذکر و تزیین
و حدیث و موعظه و تذکره و حکمت و مبین و شافی و پدی و ناوی و مسد استقیم و نور و جلال
و توفیق و حق و بیان و بصیر و فضل و سعادت و مبارک و نگویم و مجید و عزیز و کریم و عظیم و
سراج و منیر و غیر و نور و عجب و قیم و مبین و نعت و علی و ماسر و کی را که بگویم که کتب آما قرآن فی قوله
ان هذا القرآن یقصر علی سبیل اسرار و فی قوله شهر رمضان الذی انزل فیهِ القرآن
و اشارت آن بسیار است معتران اختلاف کرده اند و معنیش عبد الله عیسی سکون بر قرآن بقول است چون
رجحان و نقصان و منسبان و معنیش اتباع بود و معنی تلاوة همین باشد برای آنکه خواننده هم تمیز حرف
میکنند در حال خواندن و تلاوة و قرآن و یک معنی باشد و تلاوة و گفتن اصل و من تلاوة الشیء
اذا جمعت و ضمنت بعضه الی بعض و اصل راجع باشد چنانکه درین کلمات گفتند ذرا علی
اذا ما یکون هجان اللون لم تقر اجنبنا ای لم تقم رحما علی جنین یعنی رحم خود بر سرچین بچین کرد
و صفت شتری میکند که هرگز بار بر مرکبش و بعضی در کتب اشتقاق او من قرئت الما و فی
الحوض باشد و قول اول درست تر است و مرجع معنی در هر دو قول راجع بچین باشد سقیان بن سینه
گفت برای آن این کتاب را قرآن خوانند که در معنی جمع است نه یعنی حروف جمع که در کتب باشد
و کلمات راجع گردانیده شده و آیات راجع گردانیده شده و سوره جمع گردانیده شده پس در بعضی
او جمع جای نیست چنانکه می بینی که حروف جمع گردانیده شده و کلمات جمع گردانیده شده و کلمات جمع گردانیده شده و کلمات
این کلمه تخفیف نموده گویند و قرآن عبد الله کثیر بر این است و باقی فراوان عرب هموز که بند بر اصل خود آتا
و معانی

قرآن فی قوله تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده و در معنیش نازل کردن بر معنی گفتن برای آنست
قرآن گفت که تفریق فرود آمد چنانکه و قرآن قرآنه لقراءه علی الناس علی کتب قول دیگر است که فرق
کننده است میان حق و باطل و حرام و حلال و دعه و عید و مومن و کافر و غیر آن حکم و سبکی گفتن برای
آنکه سبب نجات است و قرآن بمعنی نجات فی قوله تبارک الذی نزل الفرقان و القرآن و فی
قوله تعالی ان تقوا الله یجعل لکم قرآنا ای نجات و نجات و این لفظ مصدر است چون سبحان و
و قرآن و فصلان و پیشه و مصدر فعل است و یستفید از کتاب فی قوله تعالی الذی نزل الفرقان و این
نیز مصدر است کا القیام و القیام و گفته اند نفعات بمعنی مضول چون حساب بمعنی محسب و ناس
که بمعنی ملبوس است و این در قرآن و کلام عرب بر وجه آمده است بمعنی نفع آمده فی قوله کتب
علیکم ای نفع علیکم و کتاب حجت باشد فی قوله فاقربیکم بقرایه بجهنم و کتاب بمعنی کمال
آمده است فی قوله و ما احره هلکنا من قریة الا و کما کتاب معلوم ای احسن کتاب بمعنی کم
آمده فی قوله تعالی ساقطی بجهنم بقرایه ای بکم الله و قال الشاعر و قال الکوا
بالبله فلتم و ما ذاک قال الله اذهب بکتاب ای بقی و یکم و کتاب بمعنی کتابت و کتابت
بجنگش فی قوله تعالی و الذین یستغنون الکتاب مما ملکتم انما ینکحون و این مصدر زمانه
بمعنی مفاعله چون جدال و قتال و خصام که بمعنی مجادله و مقاتله و خصامه باشد و اصل و جمع باشد
من قولهم کتبت البغلة اذا جمعت بین سفرتها بخلقه و شکر کتبه خوانند از آنجا که جمع
باشد اما ذکر فی قوله تعالی هذا ذکر مبارک و قوله انما نزلنا الذکر و این دو معنی
یکی یا گردن یعنی خدای تعالی باین قرآن یا میدارد بر بدن کافران خود را و کفر و صلاح باشد بمعنی دوم ذکر بمعنی
شرف باشد و آیه الذکر لک و لیس لک ای شرف لک اما تنزیل فی قوله تعالی تنزیل من
رب العالمین و آن مصدر نزل باشد اما حدیث فی قوله تعالی الذی نزل احسن الحدیث و حدیث
مذکور باشد من قولهم کما ذلک وانی قد ما وحدنا و اما موعظة فی قوله تعالی قد جاء
موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور و در مصدر و عطف باشد و اما تذکره

فی قوله تبارک الذکر المتقین و او مصدر ذکر باشد و اما ذکرى فی قوله تبارک و ذکران
الذکرى تنفع المؤمنین و این مصدر ذکر باشد و اما سکن فی قوله تبارک و ذکران
انزلنا حکما عربیا و اما حکم فی قوله تبارک حکم بالفتی و قوله و ذکران
ما یبغی فی بؤبؤ من آیات الله و حکمک اما حکم بقوله سر و القرآن حکم
اما همین فی قوله مصداقا لما بین یدین من الکتاب یعنی ای حقیقا و قیلا ایضا
اما شفای فی قوله و نزل من القرآن ما هو شفای و فی قوله و شفای لما فی الصدور
و این دو معنی دارد یکی آنکه برکت او چنان باشد که شفای بند و ذکر او دلهای بیمارمان او از شک و ترس و فتن
شفای بند و فی قوله و شفای لما فی الصدور و این دو معنی دارد و چون درین کتاب است
چون شک در دل منافقان بود بپای خود خشنه بقوله فی قلوبهم مرض آنرا برادرند شک بود
آن را شفای خواند اما حدی بقوله تبارک حدی للمتقین ای بیان و لطف اما حدادی
فی قوله تعالی یهد علی الذبذبات و اما صراط مستقیم فی قوله اهدنا الصراط
المستقیم مراد قرانت بقول ابن مسعود اما نور فی قوله تعالی و اتبعوا النور
الذی انزل معکم برای آن نور خواند که بآن راه برند در ظلمات شک و شرک چنانکه بنده
راه برند در ظلمات شب اما حبل فی قوله تبارک و اعصموا حبل اللہ جمیعا برای نشستن
خویشد که هر کسی که دست درو زند و بدو تمسک جوید از غرق و نجات یابد چنانکه کسی دست در
رسم نرزد و بدو تمسک جوید نجات یابد اما رحمة فی قوله تعالی و هدی و رحمة المؤمنین
یعنی رحمت موالیه اما روح فی قوله تعالی و کذلک اوحینا الذلک روحا من
آخرنا از برای آن روح خواند که قوام اسلام بدوست چنانکه قوام تن روح است اما
تقصص بقوله تعالی نحن نقص علیک احسن القصص و اصل کلمه من قصه نوحه ادا
باشد اما حق فی قوله و انما الحق البقیع برای انش حق خواند که درست و حقیقت
من قولهم حتی لاهم ای صح و ثبت و قول دیگر آنکه حق ضد باطل است چنانکه بطل بود چنانکه
گفتند

گفت بل نقذف بالحق علی الباطل فیدفعه فاده هو احق ای ذهب زایل مایمان
بقوله تبارک هذا بیان للناس اما بیان فی قوله تبارک و نزلنا علیک الکتاب تبیان
یکتا یعنی این کلام صریح باشد و اما مصایر بقوله تبارک هذا بصایر من ربکم
و مصایر بمعنی بصره باشد برای آنکه بدو مستبصر شوند اما فضل فی قوله و انزلنا فضل
ای نازل عارفین الحق و الباطل اما مبارک فی قوله تبارک و کرم مبارک آنرا شایسته
اما نجوم فی قوله تبارک فلا اقمهم جوارح النجوم برای انش نجوم خواند که نجوم خود و اعانه
پس آیه و سوره پس سوره اما مجید فی قوله تبارک و القرآن المجید ای خریف
اما عزیز فی قوله تبارک و انزلنا کتاب عزیز دین و معنی دارد یکی که رحمت و دیگر آنکه غالبیت
من قولهم من عزیز ای من غلب سلب یعنی محبت و تمنع بر آنکه بخشنند که معارضه
ببارند و معنی سیوم آن بود که نشان نبند اما کبر بقوله تبارک و انزلنا قرآن کریم و اما
قیم بقوله تبارک و لم یجعل لک رجوعا فیما اما عظیم فی قوله تبارک و لقد اتیناک
سبعا من المثانی و القرآن العظیم اما بشیر و نذیر بقوله تبارک و نذیر
فأعرض اکثرهم اما نعمت فی قوله تبارک و انما نبعث رسلنا بالحق و اما مبین
فی قوله تبارک انزلنا علیک حکیم قدیم تعالی جل جلاله از عظم شان قرآن و کفره شافع خلق درو و این کتاب
بجمله تشریف بر خواند تا نبیند خلفان به برکت منزلت و جلاله قدر او در معنی سوره و آیه
و کلام و حرکت بدانکه سوره را معنی منزلت بود از منزل شرف این دلیل توان بدست آمد اما
القد اعطاک سموتی تری کل ملک یتذلل لک ای منزله من منازل شرف و بارکش در آن
سوره بخواند که بلند و مرتفع باشد این قولی که باشد که سوره یا تبارک کوبد فاما آنکه معنی میگوید
افضل او من سوره اعطاء باشد و در آن و عرب گوید امارت فی امانه و اوقیت فی شینا و انما
آب بود و مالی غنی ثلثه نبات و قدما سادت فی العواصم و قد اعطای بها مستطیر اما

اما آیه علامه باشد من قولهم آیه کذا و کذا ای علامه و از نجاست که خدای تعالی حکایت کرده است
 علمی و در ذکر آیه نگویند لئلا عیدک الاحولنا و آخرنا آیه تنکلی علامه لاجابه و دایما و آیه
 بمعنی رسالت باشد چنانکه کعب بن زحیر گفت اذ بلغنا هذا الموضع آیه هذه القول لم قال انا لم ازل
 و آیه را یک معنی و یک رجاء است چنانکه در تفسیر خازن القوم بآیتهم ای بجا عتیم و آیت از قرآن حکایت و حرف
 متصل تا انقطع معنی و آیه عجیبه باشد فی نظم فلان آیه فی کذا ای اعجوبه و کلمه لفظی باشد موضوع کلام
 معنی بوش و جملش کلمات و کلمه باشد و آن حرف و چیز معنوم باشد یکی حرف و بجا چون اب ت
 و ذکر حرف در جمله اهل نحو و هو ما جاء بمعنی لیدیا سم و لا فاعل نحو هار و یل و قد بوا که سوره قرآن
 هر چند سوره نامی مخصوص است و آن جمله در خبری جامع است و الله بن الاسقع روایت کند که رسول الله
 گفت اعطیت مکان التوریه السبع الطوال واعطیت مکان التوریه المائین واعطیت مکان
 الانجیل المائین و فصله المفضل میگوید سر بجا می توره این حرف سوره دراز و آیه نه معنی البقره و
 عمران و النساء و المائیه و الا نعام و الا اعرف و الا فاعل و قوله و بجا می توره مائین و او را معنی
 سوره های که کما پیش صد آیه است چون الفاعل و یونس و هود و یوسف و بجا سوره های
 الکاف و ما اندو بجا انجیل مائین و او را معنی بن سوره که در صد آیه است و برای انجیل مائین
 خوانند که ثوابی مائین است در او بود و برای انجیل مائین خوانند که این سوره ها مضاف به بن و در
 انجا در هر دو بهم و در هر دو هم مائین باشد و چنین بهر می گفت مراد مائین فی فائحه الکتاب است و این در
 ماست و گفت مراد افضل را و نه مفضل یعنی در برابر هیچ پیغمبری صاحب کتاب را چیزی نداد و نه عمر
 خلاف کردند و مفضل که وی گفته از سوره محمد صلی الله علیه و آله تا با آخر قرآن مفضل است و بعد از الله
 عباس که با از ذی القطن تا آخر قرآن گفته برای آن مفضل خوانند که فصل بسیار باید که در آن از میان آورد
 سوره تسیم الله الرحمن الرحیم و بعضی دیگر گفته برای آن فصل بسیار کردن میدان و سوره بیکری
 و این فزاده این کثیر است و شاعران را در وجهی گفت حفظت باسم السبع اللواتی طولت و باین
 بین بعد از خداوند است و بالمائین غایت میگویند و بطوائف القی قد ثلثت و باحوامیم الحق
 میگویند

قد سبعت و بالمفضل اللواتی فصلت و در ثواب خواننده قرآن ششم بن حوثل رویه کرده
 از رسول الله که گفت فضل القرآن علی سایر الکلام که فضل الله علی خلقه گفت فضل قرآن بر دیگر
 کلامها چنانست که فضل خدای بر خلقانش خبری دیگر است روایت کرد از رسول الله که فرمود الله
 القرآن ما دابة الله فتمسکوا ما دابته ما ستمسکتموه فان هذا القرآن هو حبلى الله المتبین
 وهو التوریه المبین و الشفاء النافع فامر الله فان الله عز وجل جبرک علی تلاوته بکل حرف عشر
 حسنات اما انی لا قول الله ذلك الف کلام و مع ثلثون حسنة کتب ابن قرآن مائین
 خداست یا موز به مائین مائین خوانند که قرآن جل خداست و نوری روشن و شفای سودمند است
 بخوانند که شفای شمارنده بر هر حرفی ده حسنه می گویند که یک حرف است و لیکن سحر است تا ثلثین
 میگویند خبر و هم آنکه او را روایت کرده از رسول الله که گفت القرآن افضل کلامی
 دون الله تعالی فمن قرأ القرآن فقد قرأ الله و من لم یقرأ الله فقد استخف
 بحمده الله حمده القرآن علی الله کرمه المالد علی و الله گفت از هر چیزی تا ضلعت است
 غیر از خدای تعالی هر که قرآن را حرمه دارد خدا را حرمه و کس که حرمه قرآن ندارد استخفاف
 کرده با حرمه خدای تعالی حرمه قرآن بر خدای چون حرمه پدر است بر فرزند و خبر دیگر آنکه ابو
 امامه روایت کند از رسول الله فرمود هر که سه یک از قرآن بخواند چنان باشد که او را ثلثی از بهشت داده باشد
 و هر که دو ثلث از قرآن بخواند چنان باشد که او را دو ثلث از بهشت نبوه داده باشد و هر که تمام قرآن
 بخواند چنان باشد که او را تمام نبوه داده باشد آنکه گویند او را اقرار و اقرار بکلی آیه حجه میخوان
 و برین مبرای پی در پی و سه آیه در پی بالاتر میرود و برینست تا آنچه با آنها از قرآن تمام شود آنکه با او گویند
 اقبض فقبض یکبار پس یکبار گویند او را هیچ دانی که در دست چه داری گویند فاذ فی لید
 ایمنی الخلد و فی الاخری لتعیم چون نگاه کند در دست راست بهشت خلد و در دست
 چپ بهشت نعیم خبر دیگر زمان رسول الله و الله روایت کرده که رسول گفت حله القرآن هم
 المحفوظون برحمت الله الملبون بنور الله المملون کلام الله من عاده هم فقد عادى الله

وخرج اذ عكبه وكره ان ينشأ من غير ان كان فضيل بن فضال متفقين فلو كان كلف اعدوا بالله
من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم يا ايها الناس قد جاءكم من
عيسى بن مريم نبيكم وشفاؤه في الصدور وهذا وصحة المؤمنين ارضوا
نوري كسند ان كسفت آه ما عروضش در اطاره روايد اضره كرم وكتاب خدای تمام را با نشت
اندر خیم ما فردا بنش خدای چه حجت ایدم در معنی غیره و تاویل این زیاده گفت اصل کلام از قصه است
و آن آیه چهارم که بطیب عرقه کشند دارد و کرد و دست و خود را زود با جلدت بجا آید و راه چنانکه
طیب عرقه در آن آب کشف کند اصل چهارم کشف از شأن آیه و قصه معنی و سبب نزول آیه
تعبیه گفت اصل او من فرست الفریل ذار کفتمنا محصورة لیطلق حصرها اصل آن آب که آب
نکمه گرفته یا تا بشکشت کشاده شود معنی او نیز راجع بود به کشف و ابوجهل را در نیکو گفتن این کلام معنی است
از مخرج حجاب و جود و نفس و غضب و اصل سطریم کشف بود کسره اوله آن باشد که رویان کشید و او را
الصبح آن باشد که صبح کسختن شد اما دلیل حرف آیه باشد با معنی که کسختن است از اموال او که در دنیا
و اصل او از آن باشد آن رجوع باشد اوله ای صفتی که لغز و کشف اند اصل او از ایاالت باشد
و آن نیاست باشد بقول العرب لنا و لیا و لعلنا ای مسنا و ساسنا غیره پس ما مله
ایند ساس او باشد و عالم بان که بجای خود بنده و فرق میان ما و مله تغییر است که تغییر عالم
منزل آیه باشد و علم هر دو خدای تمام از آن لفظ تعالی آن توان کردن اله از اسماء و آثار و تاویل
کسی عالم باشد بلفظ عرب و علم اصول استقر باشد او را حجت آیه بر معنی لغت کند چون قهر که از آن
در اصول و قطع کند بر او خدای تمام الالبیس این حد است از مقدمات تغییر لابد باشد از شش تن
پیش از آن خوش کند و روی پس از این ابتدا کنیم فاعلمه الکتاب بتوفیق الله تعالی و موهبه بر انکیزی
حقوق و او امر خدای تعالی در حق ما استمده است من قوله تعالی فاذا قهرت الهلک فی ما استعد
یا الله من الشيطان الرجيم بعضی گفته اند این امر و اجبت و آن صحیح ظاهرند و درست است
گویان امر شده است اما کیفیت آنکه بگویم تا باید گفتن بعضی گفته باید گفتن استعد بالله التسمیع
العلم

العلم من الشيطان الرجيم و معنی است که پنا بگیرم از وی بگوین و دعوی و دعای و پناه گرفتن
در استعاذه پنا جستن است تا الله لشاعر والمؤمن لها ذی الطیر یحییها رکیات
بین الفعل والحد و در شیطان و دو تو که گفته اند یکی آنکه فعل باشد من الشطن اذا امر از خبر و درست
و قول دوم آنکه فعلان باشد من شیطان افو غضب و خف فیه بر قول اول نون لام الفعل و زیاده باشد
و بر قول دوم نون زیاده باشد و یا عین الفعل باشد اما یحیی فعلی است معنی مفعول چون ل
و غضب و زمین و این دو معنی دارد یکی که مر جوست من قبل الله بالشیطان این ستاره که در زمان
کشیده میشود و آن رحم شیطان است کما قال الله تعالی وجعلنا رجوما للشیاطین و قوله
فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثَائِبٌ و جز این آیات بر شیطان رجومت یعنی مر می است و منه
الرجم الرمی و منه الرجیم فی لفظ الرمی و المجازة و معنی دیگر رجیم ای مقد و قدس
باللعنة فی قوله تعالی وَاِنَّ عَلَیْكَ لَعْنَتَیْ اِلٰهِیْمَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْ طَرَفِ اِزْجَارِکَ
آدم است و در فصل استعاذه گفته شود و ایتست از عبد الله عیسی که او گفت اولی آن
که آمد یا اول چیزی که جبریل در رسول ص و آله فرمود در باب قرآن استعاذه بود گفت یا محمد یا محمد
یا الله من الشیطان الرجیم من الشیطان الرجیم انک گفت لیسم الله
الرجیم الرجیم اقرایا بسم ربک الذی خلق و خلاف نیست و را که رسول و آله
در نماز استعاذه کردی ابراهیم الخفی و ابو هریره روایت میکنند که بخش از قراءه سوره و پس
فاتحه استعاذه کردی و این روایه شاذ است اخبار و بیضا هر بر آنست که رسول و آله پس از تکبیر
و پیش از قراءه فاتحه الکتاب استعاذه کردی اما اختلاف علما و فقها در استعاذه قول شریفه
آنست که در هر نماز عقیب افتتاح نماز پیش از قراءه استعاذه باید گفت و سبب آنست
که جز در نماز فرایض در نماز رمضان نباید گفتن و در نماز عید خلاف کرده اند ابو یوسف گفت استعاذه
پیش از تکبیر است باید گفت و محمد بن یحیی پس از تکبیر است چون قراءه خواهد کرد اما
کفایت نمود و بنام اهل البیت آنست که باید گفتن اعدوا بالله من الشیطان الرجیم

در خبری و گریست که چون بنده گوید یا رب خدای تعالی کوید لیکم چون دوم بار گویم بار کوید لیکم
عبدی سبب تقطیع بخواند یا رب خدای تعالی کوید لیکم که مردی نیز و یک صادق ۲۴ بود که گفت یا رب
رسول الله مرده خبر ده از نام همین خدای تعالی که پیش از من بود و روزی سخت مرده بود و مردی که گفت
درین خبری که دروغ و غش کن تا مرا خبر دهم مردی که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
گفت که در آن روز که مردی که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
فرمود پس صادق که گفت اینست که گفتی هر بنده که در وقت در نماز که با این نام بخواند خدای تعالی فیض
رسد و خبری دیگر است که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
پیش از من مرده و صادق را در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
که درین مسجد شامی و یا یار کرد بعد از آن که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
گفت مردمانی می گویند که این اسم الله است که با این نام بخواند و یا رب خدای تعالی کوید لیکم
است چنان که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
خداوند تعالی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
علی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
خداوند ابراهیم اسم خواند و خداوند تعالی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
چون تعالی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
سفرت خدایت هم با این نام از خداوند تعالی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
لا حول من بعدی خدای تعالی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
فرمود و انت خیر الخلق خدای تعالی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
بر این نام خواند که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
لک الله من ذنوبک و ما تأخر انک صامی است و چون در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
عمران آنجا که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد

ما تقدم

لحم نعیم و کذا آن طریقه ملک که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
یعنون اجابت که آنکس که از آنکه من المنتظرین بر خدا را می باشد ازین بزرگوار تر این که گفت یا رب
بدانستیم که این خضر است و اکنون بدانستیم که اطلاق این اسم جز بر خدای مودود نبوی در
او را در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
عظم آن احوال را و ما خد اسم خالی است که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
گفت چنانکه خالی از این دعا که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
اسماء الله اسم هر چه بود و هر که اعتقاد بر اینست یا رب خدای تعالی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
جبروت و قوت او مفتوح است تا فرق میان او و میان آن که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
سوره الفطحه مجموع المعنی است چون قوم در خط و خطی خلاف که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
کرد از آنی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
و چنانکه با این اسم که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
چندان احوال که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
چنانکه در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
که این تر از حایان که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
اهل زمین هر یک که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
ابو الیم که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
از عبد الله که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
و عی که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
و او بران و دیوان و بریان و میام را عالم گویند که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
بشکم فی کما العالمینا عبد الحق زید اسم گفت که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد
شمیل که در آن وقت که در آن وقت ساعی را مدح و ستایش کرد و چون ایستاد

ولا یجیل و غیر معنی سوشی با ن این حرف نفی را بر عطف است که در آن لا تعالی القوم عند غیر ذلک و
 لا عجز و فقها خلاف کردند و گفتن این در آخر توحید و یک سبب است عظیم سلام نشاید و از قول طایع
 خواهد بود که گفته اند افادت اگر امام باشد و اگر ماموم و در منصب شافعی است که امام را سبب است
 که چون ائمه بخوانند این کلمه بی چون بگویدند بنیاد گفتن و این منصب عطا و اعجاز است و در او دو کلمه
 و از حیث و تقیید نوری و مالک را دو قول است یکی سبب گفتن و قول دیگر که امام را نیاید گفتن
 و امام سبب نیاید گفتن شافعی را دو قول است در حدیث گفتن حدیث را از سر و از در گویش خود و در حدیث
 اخلاص کند و او از برادر و اصحابش بر دو قول است که اصحاب از کتب اخلاص کند و اگر صلیب یا برادر او از
 امام است و بهر بایده که در آن سبب را به سبب صحیح اجماع اهل بیت است و طریقه احتیاط از دو وجه فایده
 یکی گفتن نادر و بعد یکی اگر گفتن اگر گویند که او را اگر گویند که او را احتیاط در آن باشد ترک کند پس
 گویند بایده گفتن گویند که این نادرش در دست بود و او را گفتن بنیاد گفتن که نادرش بریده و خوب
 باین باشد و طریقی اعتباری است که در نادر که فایده خوانند و از دو وجه فایده و عرف مانع است
 از آنکه عقب قراوه این گفتن چنانکه عقب سایر آیات که در قرآن است که مستغنی رعایت
 در اینجا این نشاء گفتن که در آنکه رسول الله و الا گفتن ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شی
 من کلام الاممیتین با اتفاق این کلام خدا است کلام او میان است پس ترک بایده کردن این
 وجه و الله الموفق براه که این سوره در وقت شستن آیه است و در عدد کوفیان و آن
 اصل از من علیست و دعوت در عدد بصریانی و پنج در عدد مدنیانی و این سوره نیت بگوید
 و بر و آیه و گرامین آیه مدنی نیت که در حجة الوداع و ریکه از آنکه بود قولها و فقوا لوما یجمعون
 فی الی الله و عدد این کلمات او شش هزار و دویست و یک کلمه است و بیست و چهار آیه
 و با نفع و حجت و در دین است از او امام از الی کتب پیغمبر و او گفتن این کلمات بیست و چهار
 و ستادام القرآن سوره البقره گفت هر چه را که بایست و کوفانی قرآن البقره است سبب
 گفت که رسول الله و او گفتن هر که این سوره در راه می خواند اگر در روز بخواند سه روز شایسته

که در راه

که در راه ای او بخواند و اگر در شب بخواند سه شب شایسته که خواند و اگر در روز بخواند سه روز
 گفت سوره البقره بیاموزید که اخلاص یک است و در کتب حرمت و باطل کاران بر ضد اندازن سوره
 راه نیاید یعنی ساحران الحی بن گفتند که رسول الله فرمود که هر که سوره البقره بخواند صلوة و رحمت
 خدا بیاید و چندان رحمت و ثواب بیاید که مرا بعلی بر راه خدا بپسند است ما کن نشود و در هر دو یک
 آمده است و ان اصغر المیتة من الخیریت لایق فی سیرة البقره سیرة البقره قسطا
 القرآن گفت خالی تر خالی تر از غیر خدا باشد که در سوره البقره بخواند و سوره البقره سر برده قرآن است
 و سبب بن مذکب گفت هر که او سوره البقره و آل عمران بخواند نام او از عجب مانع بایسد گفت عجب و عجب
 به گفته گفت عجب به عظم زمین و عجب با عرش خدا یعنی ابوهریره روایت کند که رسول الله و سبب بن
 بنی امیه گفت و خوار است تا بر اینان میسر می کند از عجب یک یک پیش خود می خواند و می پرسید که تو
 از قرآن چه دانی هر انش این می گفت که من فلان سوره و نام را خوانی که کمال نام خود را می گوید گفت بن
 و گفت یا رسول الله من سوره البقره و نام گفت من ترا میسر کردیم ما بر اینان گفت یا رسول الله
 این جوان بر ما پیران چگونه امیر می کنی گفت مع سوره البقره او سوره را ندانند و نمائند یا عجب که عجب
 جوانی سورتی که بر این ندانند استحقاق امارت یافت بر اینان جوابی که سوره قرآن دانند
 و دانند که در قرآن کدام حکم است و عشا کدام و ناسخ کدام و منسوخ کدام و محکم کدام و مفصل کدام و در
 و تحلیل و در جوهر حکم کند در میان اهلش چنانچه حق فرموده باشد اگر مستحق امارت و امامت باشد پس
 المؤمنین علی علم روایت کند که رسول الله و او فرمود یا علی انا سید و ولد آدم و انت سید
 العرب گفت من سید و ولد آدم و نو سیدی عربی و سلمان سید فارس است و صید مدینه است
 و بلای سید جنت و طو سید کوه است و سدره سید درختان است و محم سید ماه است
 و قرآن سید کلمات است و سید قرآن سوره البقره است سید البقره آیه اگر کسی است یا علی
 اندرین آیه پیچیده کلمه است و هر کس شش تنی و ذکر می است و الله اعلم بالصواب و له تعالی اله
 ذلک الکتاب که سبب فیه بدانکه علی چند قول است در آن که سبب است که خدا بی ثواب را و اعلی

که خود که بکس بکنی کعب الاحبار گفته که تقوی چیست گفت هرگز در راه خداستان رفتم این
گفته اندی گفت چه شنید در آن راه گفته خود را از آن خانه خارج و در آن کعبه ایست که در راه
وین جهان بارود و خود را از معاصی نگاه دارد چنانکه آن روزه خود را از راه نگاه دارد و عبدالمعز این
سفر را بطلم کرده بکس که خلی الله بعباده و کبریا هوالقی واصلاح کاشش فوق العاد
الشوکی بخند ما بر علی تحقیق صغیر ان الجبال من الحصى شهر بن حوشب که بقی
آن باشد که آنجا را بکشد از ترس اگر با او در جوارم شد عبدالمعز گفت المتی بلیم
کامهم فی الحکم گفت مرد بزم کار کام درم چون در جوارم در جوارم فضل عیاش گفت تقوی آن
که برای مردم آن خواهد که برای خود خواهد گفت ان یوما سوا الله گفت تقوی آن باشد
که هر چه غرضت بر چیزی سئل بن عبد الله گفت تقوی آن باشد که بر چیزی بر آن رغبتات و فضل
شعاعات و بختی از لذات و بخواج از نیات آن که این که بکسی امید ترا بوصول در جوارم
و بخت از لذات امیر المؤمنین علی از تقوی پرسید که گفت متقی آن باشد که اگر چه اعمال او
بر طبق نباشد از روی مثل رستای بروی نگشند و کرد هر چه بماند کرد از راهی جز نباشد که او را از
جوارم بکشد و آید و نهانش را بداشت و خبر رسول و الله که گفت لا یبلغ العبد حقیقه الحق
حتی ینعم الله به یاس بحدیث تمامه الباس گفت بنده حقیقت تقوی رسد تا آنجا که بمان
باکی شود و بکشد از ترس آن که بمان باکی و در بهترین فضائل تقوی است که زاد مغر قیامت
قوله تعالی و تترود و افان خیر الزاد التقوی قال الشاعر یولد المؤمن یعطى ناء و یای الله
الا ما یراه یقول لمن فایدتی و مالی و تقوی الله افضل ما استفاد قوله تعالی الذین یؤمنون
بالغیب بما که حقیقه ایمان تصدیق بر آن باشد هم در لغت و دین لفظ جوارم در اصل مطع
و آن تصدیق است بآنکه است بیانش قوله تعالی فی قصه یعقوب و ما انت بمؤمن لنا و لو
کنا صادقین ای مصدق این منقذ علیه است اگر دعوی نقل کند و سبیل برود و قند و لیس و لیس
بود بکشد بر سلطان و عوی و کرا که هر کجی در قرآن خدای تعالی ایمان گفت بر این بخت و اضاف
مرد کرد

بدل کرد چنانکه من الذین قالوا انما بانوهم و لم یؤمن قلوبهم و چنانکه گفت و قلبه مطمئن
بایمان و چنانکه و کتب فی قلوبهم الایمان چنانکه گفت و قالت الامارات انما قل لم یؤمنوا
و لکن قولوا سلکنا و لما یدخل الایمان فی قلوبکم و اگر چه خدای تعالی ذکر ایمان کرد عمل
صالح بدو و مردن کرد که یا ایها الذین آمنوا و عملوا الصالحات اگر عمل صالح از جوارم ایمان
این مکرار لغوی بودی که گفتی ان الذین آمنوا و امنوا و این کلام حکیم بودی و این جمله و سبیل است
بر آن که ایمان تصدیق بدل است پس خلاف قول بنابر این و در جوارم ایمان اهل جوارم گفتند ایمان
بر آن است و اقرار بر ایمان و عمل بر ایمان و اخباری که درین باب روا کرده اند بعضی مردود و اراکه
مستند مطعون است و بعضی جا درست که ایما بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
برای آن ترک کنند و بعضی شایسته است و این در کتب اصول مروج است استقصای کلام درین باب
احتمال آن کنند اما غیب هر چه نیست از آنچه و متصور است در دنیا و این مصدق است بکسی
فما عینا ده چنانکه صوم یعنی صایم و زور یعنی زاری و اهل عالم بکسی که ایمان نیست آن باشد که
ایمان آورد و بجوای عز و جل و در شکان او و بکتابهای او و بر غیر این او قیامت نیست و در
و نواب و عقاب و بخت و نشور که این همه نیست عطا میگوید که مراد است که من ایمان
که هر که ایمان بخدای تعالی داشته است باین دارد عاصم بن نجی گفت مراد باین نیست قرآن است
کلی بگوید آنچه از قرآن نیامده است غیب است این ضحی گفت مراد باین نیست است بیانش
قوله تعالی عالم الغیب فلا یظهر علی غیب احد ای علی حبه و قوله و ما هو علی الغیب یظنین
حسن بصری میگوید غیب آخرت است و تغییر اهل بیت علیهم السلام آمده است که مراد مصدی است
که غایت است از دیدار خلقان و موعود است در اخبار و قرآن اما در قرآن فی قوله تعالی و علما
الذین آمنوا متکروا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من
قبلهم الی آخر آیه اما اخبار بهر رست منها قوله و الله لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد
لوطول الله ذلك الیوم حتی یرج رجل من اهل بیتی و اهل سجد اسمی کنیت کنیتی و یلا

تو که تعالی باز استطاعت آن بتبعی اتفاقاً فی الارض و سلماً فی السماء و عباده عباد
 میگویند که هر آنکه دوست برای آنکه بپرستد نماز است عبد الله مسعود میگوید که مراد از تقیه مرد است
 برضای خود برای آنکه آیه پیش از جواب زکوة نازل بود یعنی آنکه میگوید مراد صدقه است و آنچه در وجه
 بر خراج کنند و از غیر آن بود که کل آیه بر عموم بود تا همه عانی داخل بود در تحت آن قوله تعالی و الذین
 یؤمنون اما ان کما تصدقون کما انزل الیک بالحق نبوی تو خستاد انای محمد یعنی قرآن و ما انزل
 من قبلک و آنچه پیش از تو خستاده اند یعنی کتابهای مقدم چون صحف ابراهیم و توره موسی
 و زبور داود و انجیل عیسی هم هدای حق جل جلاله که در آن قرآن ایمان آوردند و چه ایمان آوردند
 و تصدیق کردند و عمل انبیا و رسل اعلمهم اسلام و آنچه در واقع درستی آن و پشت از حجابان
 تا کسی که آن نزد که از برای آنکه این کتابی است و تحت ایمان نباید آوردن قوله تعالی و بالحق هم یؤمنون
 آخر صفت موصوفی محمد و تحت تقدیر است که و بالحدود بالحق برای ما این معنی است
 یقین و اندو برای آن آخرش خوانند که مستأخر است از دنیا و مراد از مورث که در آخر باشد
 از نبوت و نور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب و یقین هر عملی علمی الهی است که بعد از آن
 خواه ضروری بود خواه اکتسابی و ازین سبب میگویند که من وجود یقین میدانم که این کتب است
 و هدای را جلاله عالم خوانند و متیقن خوانند و برای این که قسم اگر گویند نه معنی این داخل
 فی قوله الذین یؤمنون بالغیب اینها اگر کرده ان چه معنی دارد جواب از دو وجه پیش می آید یکی
 اجمال کرده و بر سبیل جو گفت و اینجا تفصیل داد چاره اول حمل است و این معنی دوم آنکه در آن آیه
 جمله را بود و درین قیامت اذان جمله را افراد و از برای تخصیص چنانکه هدای تعالی گفت و اذا اخذنا
 من الشیئین میثاقهم و منک و من فوج و قوله تعالی و ملائکة و رسله و جبرئیل و میکائیل
 روایت کرده اند از رسول الله که او فرمود یا عباد الله کل العجب لئلا شک فی الله و هویری خلقة گفته اند
 عجیب از آن که در هدای تعالی شک باشد و او خلق را می بیند و یا عجب از آن کسی که برای خود میگوید
 و یا عجب از آن کسی که گفت و نور برکشید و او هر روز و هر شب میرود زنده شود یعنی در خواب رود

و مدار شود

و مدار شود و یا عجب از آن کسی که برای خود میبیند نیست تصدیق و راست اند افراد و میگویند برای
 و یا عجب از آن بیکر خود که او را از لطفه آفریده و بپرستد او را بپرستد و درین میان خود و خداوند که
 چه خواهد کرد و بود غفاری را و است کند که از رسول الله و الله پرسیدم که در توبه چه است گفت
 بیشتر موعظه است گفت رسول الله از آنکه چیزی از برای ی که گفت در توبه چه است که عجب لمن یقین
 بالموت کیف یفرح عیب از آنکه یقین دانند که بخواهد مردن چگونه شود و عیب از آنکه که او را
 دانند چگونه فرسخ کند عیب از آنکه کسی که دنیا را بپسندد و دانند که باطنش میگوید که دل بر دنیا نهاده
 از آنکه که بقدر ایمان دار چسبیده و بفرخند و عیب از آنکه کسی که حساب یقین دانند و عمل فرستند از آنکه
 روایت کند که روزی رسول الله و از دست جوانی انصاری پیش آمد رسول الله و الله او را گفت کیف
 اصیبت یا حارثه چکوت یا حارثه ای حارثه گفت اصیبت بموتنا حقاً یا حارثه ای حارثه گفت من میگویم که رسول
 گفت من بیکر تا چسبیدی بر حق در حقیقت است حقیقه ایمان تو است گفت یا رسول الله خود از دنیا باز گردانم
 شب نمی خیم و در روز بخیرم بنواری بفرست خداوند میفرم که با هر شهادت خلق نزد او پنداری که در آن
 میگویم که زیارت بگردانم و در اهل دوزخ میفرم که با یک میدارند رسول الله و از آنکه بصیرت عالم
 و شسته شده برین علامت توبه که هدای تعالی است ایمان منور کرده است این صفت صفت
 آنان که بالحق هم یؤمنون آخره یقین دارند و هم برای آنکه آید و در کوفان آنرا اعماد خوانند و
 و بفرمان فصل قوله اولک در جملته است اولک و اولک و اولک قال الشاعر
 و هل یفیط المسلیل الا اولک و اولک و الی و اولی جمیعاً و کافیه لفظ واحد و لفظ جمع
 ذاک و اولک کاف خطاب است و یا قهر مدلل که بفرموده را به لام و با شکست تا نقل بود و لام در کفر جمع
 و او را هم است صامع بود هر جا را موصوف بود شاره چون هذا و ذلك علی حدی علی شکر
 و میان و بصیرت یعنی آنان که جهان باشد که ذکر ایشان در آیات مقدم رفت پس بفرمان
 و بصیرت باشد از هدای عز وجل عبد الله مسعود و جمعی از صحابه روایت کرده اند که ان الذین یؤمنون
 بالغیب تا آخر آیه و در موشاف عرفیه اند و این آیه را پس است و الذین یؤمنون ما انزل الیک

خداوند تعالی که خدا را بر ایشان کرده و حال ایشان را دانسته و ایشان را با رسول گفت و اگر گفتند امتنا بالله و یا رسول الله
الاجری یا خدای ایمان داریم و بر تو با این است که بگوید و ما هم میگوئیم گفت در هیچ
درین گفتار ایشان شکی نیست بلکه شاکه بر زبان ایشان را مانده و در دل ایشان نمانده و چنانچه دعوت
خدا را از ایشان می دهم و اصل این کلام در لغت اشکابا و نهان خانه خدای میگویند پس شایسته است
از ایشان که گفتند در دل ایشان شکی نیست و در لغت خداوند من قول الله تعالی یا یسئل الله
لن یدفعه طیب الیقین اذا الیقین خلدع ایفسد و غیر این معنی آن بود که تبارک و تعالی شکی بر زبان
ایشان نگذاشته و در دل ایشان انداخته و خدای تعالی را بگویند و این بر خدای تعالی روا نباشد چنانچه خدای تعالی میگوید
النت که ایشان را چنین گمان بر نهاده و آنها را گردانده اند که در ایشان شکی نیست و این بر خدای تعالی روا نباشد
حق تعالی از افعال و کلمات ایشان خبر دارد و قولی که ایشان میگویند یا ما ملون الله معاملة الخلدع الخلدع ایشان
با خدای تعالی آن کرده که خدای تعالی را از افعال و کلمات ایشان خبر دارد و قولی که ایشان میگویند یا ما ملون الله معاملة الخلدع الخلدع ایشان
و مجاز از این که صورت خلدع داشت قولی که ایشان میگویند که حق تعالی برای تعقیبات کار و تعقیب و تعقیب ایشان
و غیر اینها که ایشان از افعال و کلمات ایشان خبر دارد و قولی که ایشان میگویند یا ما ملون الله معاملة الخلدع الخلدع ایشان
الذین یؤذون الله و یؤذون اولیاء الله و یرکضون بضره و از اعظم امور حال
که از غنیمت باید دانست که خود را کرده و اگر خدا و از آن مستغنی و آن بقیه را با او رسد گفت و علموا
اما غنیمت من شیخی فان الله خد ستمی نصیب خود نباشد و آن هم بقیه و امام نباشد و الذین هم
موصولت و آنکه خدا را نباشد و صلوات و صلوات بر علی نبضت برای آنکه بر مصلحت مصلحت مصلحت
چنین است که ایشان را است و المؤمنین و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم
و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم
خود را مطابق انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم و ما یجحدون الا انفسهم
و میان هر دو نفس مجاهد و مجاهد بنامند که چون معنی هر یک باشد از یک دعوت و معنی آن بود که در حال خلدع ایشان
بودند و آنرا خبر ایشان نخواستند و رسید بر چنان است که آن خلدع با خود کرده و چنانکه یکی از افعال کند و خدا را

کردن

که زبان ایشان می کنند چون نیک بگردانند و زبان خود را گردانند و اگر گویند ما ضررت غیر نیک یا نفوذی و نیکند و اصل
شرط باشد یا مردی و حق و شورا و نجات دعوی را شورا را بجا گویند و خدا را علامه باشد و شایسته است که از موافقت و
و طواف و حرات و قلیع هم مرض ای شکست اتفاق و در دل بسیاری دارند و معنی شکست اتفاق و چون علم را حق و بیاد
شفا خوانند و کلامی که خدا است جاری تواند کرد و گفته اند برای آن مرض خوانند شکست اتفاق و اگر ضعیف کند معنی آن که
جاری می تواند کرد و گفته اند برای آنکه برای بیماری با شکست اتفاق و در دل مرض خوانند که برای بیماری و شکست
کشف و پاک است عتاب باشد و گفته اند برای مرض رسیده و شکست فی قول خدای تعالی فی طبع الذی فی قلب مرض
ای همه و شکست و شکست و اصل مرض ضعیف و ضعیف باشد و در مقرر مرض خوانند و گفته اند
قول خود هم الله مرضا را و هم لازم بود و هم مستعدی اتفاق زنده و قتل و نقصان هم سخن است
بشاید نقصان نقص و لازم او بلفظ از او و انفسه آمده است و از او مستعدی بود و بعد از انفسه
عذابا و زنا هم هدی و درین آیه همچنین است قول هم الله مرضا درین دو قول است یکی که
لفظ خبر است و معنی هم خبر و خدای تعالی ایشان را بیماری نمی یابد از احوال که است نام چنین شکست
و اتفاق و کفر میگوید و آنکه زیاده با خود را و اگر در چنان آیه است از خود خوان او بود و صحیح دیگر است و چنان
کرد با ایشان که ایشان را آن افعال است تا با ایشان طاعت نزدیک شوند و آنکه در کفر میفرمودند خدای تعالی
بجود خدا کرد و آنجا که آن فعل بود که ایشان را آن زیاده که در میان کار در حق کوه گفت و اما انزلت
سوره فمهم من یصل الیکم و ادهله انا ما الذین امنوا فخذلهم انا و هم یستشرون
و اما الذین فیک و هم مرض فخذلهم و جبا الی جهم درین آیه است زیاده ایما را از او
کفر را و او را با سوره کرده و معلوم است بفرموده که سوره ایمان و کفر بفرمایند بر ایشان ایمان و کفر را
و لیکن چون نزول سوره بود با سوره که در این آیه است در حق منافقانست و در آن سوره سوره التوبه
و اما درین قول خدای حکایت من نوح فخذلهم دعای الکافران و مشد فخذلهم هم
سخن حاجت الشوکه که کوی معنی هر دو آیه چنانست که معنی آن آیات و لهم عذاب الیم معنی هر دو
غفلت معنی فعل است چنانکه شاکر گوید امن حیاته الذی الی السمع انی شفی و احب الی جمع ای

فی همه اسمی الجدید بالغالبین الجہ سمی ان بسمک البشتر کبوتر را کند و آن الطاف کرد
مؤمنان کند بایشان کند فی قوله و اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى ای استبداد
البین انما ننگ بدل کرد اند که برای رابراه برادر است عبدالمعصی گفت بدی بداد وند
وضلا لمارکت بد معنی خستیدار کفر کرده ایم ان را کردند آنکه ان استبداد است بداد و خوارند
و تیرا کرد و بد معنی است راه حاصل است که خردند جدا بد و متاع بستاند و گفته اند معنی است
اختار و است بد معنی اختیار حاصل است برای آنکه مشتری اختیار متاع می کند بر ما دلیل بر قول
اغنی بنی تغلبه است لقد اخرج الکاعب المشره من حذرهما و اشبع القارای النحمة
کقول الآخر کا اشتري المسلم اذ تنصر ای اخذ النصر ایته علی اسلام و کلام در جوه
بدی رشت و در جوه ضلال بیاید ان شاء الله تعالی بقوله یصل من یشاء و قوله فاجتنب
رکتم این الزجل مجازا کلام عرب و معنی آنست فارجعوا رکتهم سوگو کردند این در برابر کار
عرب که بدیج بیعت و حضرت صفقت و نام لیلک منی آنست که رجت فی بیعتک و
حضرت صفقتک و غمت فی لیلک فی قوله و اذ اعزم الامل ای عزیمت نمودن علی الامر و قال ابن
من قائل بل مکوا اللیل و النهار ای مکرمهم فی اللیل و النهار قال الشاعر و عوثر منها
انما فاسخ فاعی و اما البیلة فبصی و قال الآخر جازت قد خرجت عنی فنام لیلی تجلی
و تجلی عی ای غمت فی لیلی ابن ابی عمیر در شان و خوارند و جازاتهم جمع ماکا انما یجید بن یعنی
معیب نمودن و خوار کردن گفته اند انما یخوف و اوسمه بیدعت هذای تعالی گفت فارجعت
لجاداتهم ابوسلم محمد بن عمر القضا فی گفت امر او بقبلا درین آیه عزالت و بعدی طریق توبه
بیانش قول تعالی و اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى و العذاب بالمغفرة و اخبار
آنها که در باب سبب تافتان و علامات ایشان آمده است بسیار است طبری گفته شود صادق
گوید زید را پیش از رسالتم که گفت یا علی مومن را سه علامه است نمازد روز و نیکو و شایسته
سه علامه است چون حدیث که بود در حق که بود در حق و عهد کن خلاف کند و چون ایشانیت

کند عبد الله عمر و ادیت کند که رسول الله در گفتن چهار فصلت علامات دروغ در حدیث
و عند رعد و غجر در حضانة و حیانت در امانت محمد بن محمد کویا در حسن بصری پرسیدم این
خبر روایت کرده از رسول الله فرمود و ثلاث متکلف فیه فهو منافق و ان صلی و صام و سجد و اعتمر
مسلم اذا حدث کذب و اذا واعد خلف و اذا امتحن فرموسه فصلت هر که دروغ شناس
باشد و اگر چه نماز کند و روزه دارد و زکوة دهد و دعوی کند که مسلم نام دروغ گفتن در حال سخن گفتن
و خلاف کردن در حال اعدا و حیانت در امانت کردن بن بصری مرا گفت در دست این حدیث است
رسول الله و هر که این فضائل جزو با منافق بود و حسن این بر مذنب بخوگفت که در حدیث حسن حیانت
که فاسق منافق بود و این مذنب در دست نیست بجای خود گفته خود را شناسا و الله محمد بن محمد کویا پرسید
این حدیث مکرر در عطاء بن ابی ریحان را در اویم از او این حدیث پرسیدم گفتقم ای عطاء این
کاری عظیم است که رسول الله اطلاق اسم منافق کند بر کسی که این سه فصلت را در او پخته شد
انما لیسند عطاء گفت من از عبد الله بن ابی حمزة پرسیدم گفت من از رسول الله شنیدم و لیکن خاص در حدیث
یکم در منافق گفت که چون مجلس بر او راه حاضر شد ای ابی حمزة بگری و دیدی و شنیدی نقل کردی با منافق امانت
مجلس بجای آوردی و رسول الله بفرمایید لعل الجالب کما ناته و چون رسول الله ۳۵ وعده دادی که با تو بغیر نخواهم آمد
خلاف کردی آن وعده را و چون گفتی ای ابی دارم دروغ گفتی اگر عمر گفتی چون بغیرم روی من را در
من سلام رسان و بگوئی عطاء بن جریج بن روایت کرد از عبد الله بن عباس و بگوئی انما لیسند عطاء ابی حمزة
برادران یوسف و یوسف را در اندر پرسیدند بایمانه آنکه گفتم که در نذران امانته و وعده داد و مکرر
او را بخوبی باید و نگاه دارم خلاف کرد و ندو چون باز آمدند گفتن یوسف را اگر که خورد دروغ گفته در
ایشان که بگوید ایشان من منافق بودند نیز و یک بعضی مردمان حیانت که ایشان بغیر ندو بگویند یا بفرمود
و بعد از او حسن را از آنکه عطاء گفت حسن بخواب و دست من بگرفت و مرا را با حق خود روزه کرد و گفت
این مرد را حدیثی گفتیم بغیر حدیث بدو و گفتیم بنشست با تو بغیر حدیث بدست او آورد و من گواه باشم
که من در حق آنکه محمد بن عبد الله بن عباس است و مقام این همان گفت این حدیث با پرسیدم بخبر ایشان

از روی حسن خبری و فکرم سخت بر ما عظیم آمد بر جوانم و کلامم سید بن جبر را یا فیمم عک
از جمیع کتب بود و این حدیث از پرسیدم گفت من از عبد الله عباس و عبد الله بن مسعود
در ساریه که کتب شد بود و نه گفته ما از رسول پرسیدیم قبح این حدیث را گفت من یا حدیث
منافقان هر گاه که خداوند تعالی ایشان را در قرآن ذکر کرده و وصف کرده دروغ فی قوله تعالی و الله
یشهد اننا لنافقین لکذا چون گفت من که ای که می داند بنده بنده من می گویند او را که این کتب
می دهم و دروغ می گویند و در اول اندازند نه چنین می گویند که فیمم ما و الله گفت انتم من ذلك براء و فلا
علیکم نه از آن بزرگوار بر شما از آن هیچ نیت اما بخلف خداوندان خویشم که خداوندی می یغویا و
منهم من عاهد الله لئن ایتنا من فضل لصدقن و لنتکونن من الصالحین منافقان
ما خداوند تعالی عهدی کند که اگر خداوندی ما را مالی بدو صدقه بدهیم و صالح باشیم چون مال بدو
بخش کرد نه چنانکه فرمود فلما ایتهم من فضل بخلوا به و قولوا عنه و هم فحون و ابغضوا و نه
این خویشیم که خداوندی ما را میفرماید انما عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال
فابین ان یحملنها و اشققن منها و حملوا الانسان مرابین امانة طاعة خداوندی و عوین
و سر بر علانیت بود خصوصاً این سه طاعت یکی غلبه چنانچه و دیگر ناز و دیگر زنده که هر سه ای که
در بر جنایان موثر باشد و در بر و طاعت و منافقان این سه طاعت بعلانیت کند و دیگر کند نادر
و علانیت کند یا نه که شد علی یا رسول الله گفت فلا علیکم تا تم من ذلك براء و نه نیت که نه از آن
پندارید و چون این شنیدیم شادمان شدیم و خوشدل گشتیم و صحابه رسول گفت که دین ما بعلانیت
و در خبر است که مردی می پرسید رسول چه گفت یا رسول الله من می پرسد که ما منافق باشیم
او را گفت هرگاه که خالی باشیم از کثرت گفت علی یا رسول الله گفت برو که تو منافق نیستی روایت از
امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت ان الایمان بید و المصنعة بیضا و گفت ایمان بر دل و عملی است سفید
چند آنکه ایمان می افزاید آن سفیدی دل می افزاید و منافقان در دل نقطه سیاه و چند آنکه منافق بقرایه
آن سیاهی دل بقرایه تا به دل سیاه شود و بخداوندی که اگر دل تو من بشکافد سفید یا نهد و اگر دل منافق
شکافد

بشکافد سیاه باشد بعضی اهل کتب گفته منافق و در است یکی منافق قول و یکی منافق عمل منافق قول آنرا
که بر زبان گوید که در اول اندازد چنانکه خداوند تعالی حکایت کرده درین آیات ارباب قول و اذ الحقوا الین
امنوا قالوا امنا و اذ اخلاوا الحش طینهم قالوا انما مکرمه منافق علی آن باشد که آنکه از
طاعت نواز کند با خلاص کند غرضش نه تقرب بکدام عزوجل باشد بر نوع کسل و کره کند چنانکه
خداوند تعالی حکایت کند ارباب و لا یوتون الصلوة الا هم کمالا یفتقون الا هم کمالا
مردی بر نزد یک عبد الله مسعود آمد و گفت یا بن مسعود من می پرسم که ما منافق باشیم عبد الله مسعود
برو که منافق نیستی گفت تو چه دانی گفت منافق ترست و در خبر است که مردی نام او خطا از خطا احباب
رسول الله و در راه می آمد و میگفت من منافق و بر خود دعا می کرد و او بگوید و چارگو گفت چار
چنین میگری گفت من چون پیش رسول الله با ختم خرم و دلم ترست چه چشم کرمان است و چون از
ایشان و بدو آن کم و بخند و دم آن رفت اردم برو و بخندم می پرسم که این منافق باشد ایشان در پی
عمر بن ابی بن رسید و این حدیث شنید ایشان گفته ما نیز هم چنین می گوییم نگاه با هم کردیم و بهر
آمد و سوال کردند رسول الله و از فرمود که این منافق نیستا بخداوندی که اگر نه همان حال می ماند که پیش از آن
در شش مکان در راه شکار می رفتند و دست بردست نمی نهادند و از مملکت روایت کند که
رسول الله و در روزی صحابه را گفت شما دانید که روی بجه و درید چه روی شما دارد گفت یا رسول الله
فردا که گفت نه گفت و شش روی با او ده گفته نه و لیکن ما در رمضان روی شما دارد و خداوند تعالی
در باره این روز که اول ماه رمضان بود و حله اهل قبل را بر ما مردی ارگوشه مسجد او را و گفت
منافقان را سوال کرد و از فرمود که پیش من ایامید او را پیش رسول الله آوردند و سوال کرد و گفت چرا این
گفت از برای آنکه تو اهل کفنی و منافقان اهل قبل از رسول الله علیه السلام گفت کفر و عاصی منافقان او ماند
و ما از منافقان نه ایم و منافقان را درین هیچ نصیب نیست منافقان کا فاند او در حله او را و است کند
از رسول الله و از گفت منافقان را علامتی است که بر او ای می کشند آن گفته بود و طهرشانی تمیز بود
آنکه در بایند و در شصت خیانت کنند و سید اجه و خوشی کی گویند و بنام فرایند مشکبند بودی ز

کسی آتش برافروزد و چون بر آتش او آتش روشن شود و خدای تعالی نورش بر او درباری را کند و او را
از کجاست و چه تشبیه دارد و در چند قول گفته اند عبد الله عباس گفت و قتاده و عمار و عمار
میگویند و چه تشبیه است که خدای تعالی منافق را تشبیه کرد و می گوید که آتش افروزد و بداند آن مشق شود و بر این
خود چند و این که او را بنده باشد پس بناگاه آتش او بپزد و او در تاریکی باشد خائف و مضطرب و غیر
هم چنین است حال منافقان البته در کفر ایمان کرد و بطریق ایمان بر کفر کشند و در عبادت و در اعمال
بظاهر و با مسلمانان مخالفت و منافقانه و موافقانه کردند و منافقانه خدای تعالی کرد و در بر جان و مال برایش نه این
چندان است که هر یک ایشان رسد آن نور بظلمت رسد و بدل شود و آن خوف و آن رحمت بعد از آن
خدا هر شیء را میگرداند و حکم خدای تعالی با مسلمانان در قیامت و در کار بر طاعت و بر حال و بر آواز و بر عمل و بر عقاید و بر عبادت
میگوید و چه تشبیه از اینجاست که ایشان یکبار با مسلمانان باشند و یکبار با کافران بر آن چنانکه خدای تعالی
از ایشان باز گفت و خدای تعالی اذ الحقوا الذين امنوا قالوا لا اله الا الله اذ قال الله ان الله انزل من السماء
بمسلمانان تشبیه کرد بر کفر و آتش و درشتی ایشان و چنانکه گفتن ایشان بفرمان و تشبیه کرد بظلمت
سودید و چه تشبیه کرد و عطا و ایمان بر با بگشتند و آید در شان و محمودان نازل شد و او که ایشان انتظار میکرد
روزگار رسول ابرو و آن ملعون او میگذشت چون او بیاید او کسی که با او ایمان آورد و ما باشیم و خفت صفت
او می گفتند و مردی بود نام او عبد الله بن همان هر سال میامدی و مردمان را توبه می کردی و ایمان می بخشید و ایشان
قبول کردند و آن مرد و چنین از نبوت رسول قرآن یافت چون رسول بیامد ایشان که وعده میدادند
خلافت کردند و کفر آوردند و ترس نور ایشان و اطلاع و تفراد و صاف بود و طبعه ایشان را که کفر ایشان بود و
رسول داد بعد از این چنانکه میگویند این آیه هم معنی آن آیه است که خدای تعالی گفت کلاً او قلاً ناسراً
للهرب اطفأها الله ای کرب رسول الله هرگاه که آتش را در کینه چون مستوقد آتش درین آیه اطفأها الله
خدای تعالی قوتش نه چنان که گفت و ذهب الله بنورهم و این وجهی است بصواب و سدا و در کتب
اکثر خدای تعالی ایشان را وصف کرد و بعضی آن را نموده گفت ضلکم ثم ضلکم ثم ضلکم ثم ضلکم ثم ضلکم ثم ضلکم ثم ضلکم ثم ضلکم
مضه باشد قیاسی مطرو و ثبوت را فعل گویند و فعل جمع مکرر و ثبوت فعل اول جمل اضم ای که می

و امره

و امره صابحاً عیاً و رجال و نسا صم بکم عی در شان زخواته اند و نسا صم بکم عی در شان زخواته اند و نسا صم بکم عی در شان زخواته اند
علی تقدیر هر یک صابحاً عیاً و کشته اند و نصب علی لدم بود و صم انما و خواته کوشش باشد و تقدیر
خواته که بگوشش نباشد صواته و سرشته را صم گویند و غم سخت درشت را غم صم گویند و صم
هر چه خالص باشد و بکم و صم آفته بود در آن کلام گفته اند ای کجاست که کلال از یاد او دارد و ای کجاست که بگوشش
کسی را نصیب نباشد و اصل عی آنچه چشم باشد چنانکه چیزی نماند از روشنی و نه بیند و چشم حقیقه بود و بلا حقیقه
در دل بظاهر استعمال حکم حقیقه کنند و در آید دلیل بر جاست که بی زاست و عقیده در کلام ایمان و ترک
بیان بود و معاکلا می بود تا مبین فسم لای جعونی ای الی حق و رجوع باز آمدن بود و رجوع باز آوردن
باشد و رجوع بارانی بود که بار دیگر در ایستاد و قول و السعوا ذات التجمع و جمع هم لازم بود و هم متعدی
بمعمر بعد از آنکه معمر لازم بر جمع یا معمر متعدی و جمع را گویند و معمر وصف کرد است از برای کمال
و کفکی و آنکه تحریف کرد ایشان را آنکه بچشم و کوشش و زبان تلقی و در این نه تحریف و بلاطی باشد
جواب گویم معلومت بقدر که این تحقیق بل توسع و بجا زست و مباد و وصف ایشان با کمال و تحقیق
ناگفتن و ناستند و ناییدن چنانکه گویند چشم و کوشش و زبان نماند و چون این آلات دارند و نمانند
و نمی گویند هم چنانست که نمانند چنانکه در آیه گفت لهم فلو لم یلقوه لولم یعلموا و لهم اعین
لایبصر من بها و لهم اذان لایسمعون بها اولیك کلام انعام بل هم اضل اولیك هم
الضال فلو لم یلقوه لولم یعلموا و لهم اعین لایبصر من بها و لهم اذان لایسمعون بها اولیك کلام انعام بل هم اضل اولیك هم
عجیبان است و معانی و ما یغیر و غیر چنانکه میگوید ای صم عا ساء و صم جمع کرد میان کفری و شکی
برای این معنی که گفتند و چه در آید است که خدای تعالی این را بر سبیل قطع گفت از ایمان ایشان
گفت چنان میزد ایشان که آن و کوران و کنگارند از ایشان هیچ نیامد از ایمان و عمل صالح چه در سلوک
چنانست که تشبیه از ایمان و عمل صالح نموده این قول است که فسم لای جعونی قول تعالی و
کصبب اگر گویند او که در غیر رد و معنی شک بود و میزدای گفت تشبیه حد و ذلک یا باین تا
یابان و این شک باشد و شک بر خدای تعالی در ایمان است جواب گویم که این سخن را چند جواب

کوهها بیا فرید زمین کرد تا دوخته شد چنانکه بفریدند و انجبال و انا و الفی الارض و اوی
 ان عید بکوه و کوه عظیم بیا فرید بکوه عظیم از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 یا کرده ق و الفی الارض و اوی و بیا فرید بکوه عظیم از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 بسیار کوهها کوهک میدست از زمین که آنرا بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 خدای تعالی بیا فرید زمین را بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 برسدیم که بعضی از عظمت خدای تعالی بیا فرید بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 زمین را که است که بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 که احوال است و دفع میروند که بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 و جبهت الهی میسر از هر لایحه که از وی واقع می شود خدای تعالی میسر از هر لایحه که از وی واقع می شود
 می کشند و صف دست داشتند هر که بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 چون و سنوری بیا فرید زمین را بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 و لی الله و ذلك قوله يوم يقوم الروح والملائكة صفا لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن
 وقال صوا ایعنی لا اله الا الله و استلک روایت کند که چون خدای تعالی کوهها را بیا فرید زمین را
 از زمین و بزرگی کوهها بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 که غالب است بر سنگ کوهها بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 غالب است کوهها بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 از خاک که فریده که بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 که دست جیب خدای تعالی بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 آدمی که در زمین دوم از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پای کاه و دانه نام ایشان می گویند از طرفه العینی و رعدای
 عالمی نمیشد و روز ایشان است و در ایشان شب و زمین چهارم یک کبریت که الله تعالی برای ایشان
 نهاد

نهاد است چنانکه فرمود و قوله الناس انجبال و انا و الفی الارض و اوی و بیا فرید زمین را
 عظیم بر زمین حضرت رسول فرمود که در اینجا روایت کرد که از کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 نباشد در و انجبال فرمود زمین بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 و هر دو آن ادا شد و مقداری و هر ماری از آن بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 و از کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 اقصای او از کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 سبب خدمت خدای تعالی که یک فلان همه اهل دنیا را بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 کرد و خدای ارواح ایشان و نام آن بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 لقی بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 و در کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 عبد الله بن مسعود که خدای تعالی بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 قورین حدیث فاروق است و قوله تعالی حشمتا به و لی الله و استلک روایت کند که چون خدای تعالی کوهها را
 بر زمین مسعود و در واهی و سرائی او تا روز قیامت بر زمین فرو میسوزد و در اینجا مسلسل بواجبی است
 انشایی مفسر او روایت کرد که بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 که اوهک که رسول الله و از فرمود که خدای تعالی بر زمین را و در کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 و کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 از قصه خلق زمین چنانکه و عده و او که کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 میگویند ان و الله تعالی و بعد از قصه و حدیث خلق آسمان و در آن و کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 لله انما اجمع تدبیر هم مثل بیا و هم خدای بکوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 که است که کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 بیا که از کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن
 بیا که از کوهک از زمین رسیده که آنرا خاک و است که خدای تعالی بر آن

و در جای دیگر گفت فی قولنا اَمْ يَقُولُونَ اَحْمَرُهُمْ اَمْ لَوْ يَسْتَوُونَ لَكُنَّا لَهُم مَّرْجُومًا و چون را بجهنم باران کرد
معنی آن باشد که بپایید و باز نماند سورتی حسن بنی از برای مثل او حور و زینب و از
شاهم ممکن نباشد لابد کلام خدای تعالی چه درین قول من تبت بود و شما بیکه ابتدا اغایه بود و تقدیر
چنین باشد که بپایید صدمت ای وحدت من شده و اذ غوا شهدا کلمه این دعا یعنی استغاثه و
استغاثه باشد چنانکه شاعر گفت و قبلک ریت خصم قد تمالوا علی فیما هلهت و لا دعوه یعنی
خرج کردم کسی و استغاثه نکردم کسی و قولی دیگر است که معنی شلوخستن حاجه باشد چنانکه یکی استغاثی
آید بخدای تعالی شریعت خدای را بخواند و از وسیع درخواهد رسد و برادرش را نیز مشغول کند از مودان خود
در شهادت او و قول گفتند یکی احصایم را که بدون خدای پرستید و بگزاران کوه خوانند بجان را که بگزاران
دعوی کردند برای ما کوهی و شدند بر عباد ما این را چنانکه گفتند شعیان پیغمبری قولند هؤلا و
شعفا و نا عین الله و قولی دیگر است که جهود انرا خواست که نترکانا جهود انرا بگوید و بگوید
و اینان کوهی و اوندی برای شمع کان چنانکه خدای تعالی حکایت کرد از ایشان در تبه دیگر که قلتم
شهدا کلمه الذين شهدوا ان الله حرم هذا فاشهدوا فلا تشهد لهم فاول من في
الله بر قول اول من دون الله را بجهنم باشد و درین قول را بجهنم الی قوله فادعوا یعنی این جهنم
بغیر از خود بپایید بدون خدای اگر فریاد رسی تواند کردن اگر کشتم صابون اگر دست بیکند
درین دعوی که کردید که محمد از خویشین میکشد این قرآن را قولی تعالی ما ان لم نفعلوا انکضی تعالی
تمدیر کرد که فراتر از درین آیه بدو فرمود و خود را که معارضه قرآن میاید هرگز گفت اگر نکند یا خود کشید چون
معلوم است نماز خود آن علم نیست یا اگر است در وقت معارضه معروف نمیدانم بر قول
که هرگز گوید ما نفعلوا لئلا اتی بترسید از آن آتش که از برای اسمی علت دوزخ را اولام در اینجا
عمد است و خودها الناس و خود آن باشد که آتش بآن برافروزند یعنی وضع معصیت
کذا لک الطهور و الطهور و الوضوء و الوضوء گفت بیزم آن آتش را و میان دست بپاشد
در دوزخ و قول گفتند یکی است که این خبر است از عظیم شان آتش دوزخ که قوه او تا آنجا باشد که سنگها را

بنکر

بنکر آید هر چه کند نموده باشد تا قولی دیگر است که در اینجا در سنگ که بر تبت جانش با وسیع خود
و این قول عبد الله عباس است و عبد الله معبود و جانشی از صبی بر سر دوزخ و قول ما لغدت در وصف
دوزخ و در خبری بعد از رسول که در وصف دوزخ گفت این آتش که نمی بینید در دنیا جزویت انفسا
جزو آتش دوزخ و در خبری دیگر گفت بعضی استاد بر این آتش را باب فرود نشسته و آفریننده دنیا
و درین تریلت که می بینید گفتند با رسول الله اگر این آتش بودی ایما که گفتا بودی گفت علی ایما
دوزخ عظیم تر است ازین نیست و نه جزو دوزخ و نه مثل آن آتش و خبر دیگر آمد که اهل دوزخ را بر
آتش و بنا خواشانی بر دوزخ است و خبر است که رسول الله گفت که اگر درین مسجد صد هزار مرد باشد
و در میان ایشان یکی از اهل دوزخ باشد و وی را بر او دوزخ افتد دم او بر سر دوزخ عبد الله عباس روایت
کرد که رسول الله گفت ای مردمان از خدا بترسید حق ترسید ان او اگر قطره از زخم دوزخ در دنیا بچکان
طعم نشوید و عذاب اهل دنیا تلخ نموده و تبار کرد و بسع الی ملک طماش اهل دوزخ چگونگی و در آن
که چون داد دیگر استی مردم او را می گفتند که کفر بکوی گفتی بکفر آید تا که بکنیم پیش از آن روز که
سودمند است بهر بختی که در آن روز که استخوانها سوخته شود و در ششکان عذاب سلاطین و غرقه
از میان که او سلطان بر داشته شود از زشتی کان کفلا و شد اوندی لا یفصون الله
ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون منعورین عمار گوید سالی از سال حج خانه خدا میرفتم بگویند
آدم شبی برون آدم در کوه از کوههای کوفه میکشد شتم از برای اواری برمی که میکشد با صفا
بفره و جلال تو که بانی مصیبتی که کردم مخالفت تو کواستم و بجمال و عذاب تو جانی نمودم و لیکن فطیبه
عارض شد و شفا و بی باری داد و بپایه فرود گذشت تو مغرور شدی و بجهل و نادانی در تو عاصی
با خدا با امر از عذاب تو که بر انداختی از من رحمت تو که بر منک بر منم که منم منکوت
من جو شتم که استیجانی کنم و من بر شکاف در خانه نهادم و این آیه بخوانم یا ایها الذین امنوا
انفسکم و اهلکم نارا و خودها الناس و انفسهم علیها ملائکه غلاظ شداد
تا باختر نموده و ساعتی اضطرابی کرد و ساکن نبرد آن سران آن کردم روز دیگر آدم تا بدام که بچند

و یکی در پیش تقا و بی نباشد عطا یی یا رود ای که کند در خنان بهشت از رویشد و بر کسای آن
حقایق بهشت باشد و میوهای آن مقدار کوفتای نزدیک از بیم خفتن تر و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر
و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر
در خنانش از رویشد و در خنانش از رویشد و در خنانش از رویشد و در خنانش از رویشد و در خنانش از رویشد
و اگر نشسته باشند یا خفته باشند چنان بهشتان میبوسد و شایع خود میسر و در آن بهشتان میبوسد
با کشتند و ذلك قوله تعالى و ذلك قطوفها لم يسل الا بسعد خدری روایت کند که رسول
گفته بهشت مرغان باشد که هر مرغی بخواهد از آن بهشت بهشتی بر خیزد که خندان میباید و بر این
افند و بر این بهشت ناز و هر پری لای طعام بر دانی آید و بر خفتن تر و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر و از شک خفتن تر
نیز تر که آن لای طعام بعضی بعضی را میخورد و قطوفها از لای طعام و اینها از بهشت و پاکیزه است
و قیمت و گفته اند پاکیزه از لای طعام و منی و منی و استقامت و آب و منی و آب و منی و استقامت و آب و منی و آب و منی و استقامت
گفت خدای تعالی نعمت خیرات حسان خلقنا الکرام ما زناک یا صبر و حایم ما را برای خیرات
کریم از خیرات و نعمت خیرات حسان خلقنا الکرام ما زناک یا صبر و حایم ما را برای خیرات
فلا یسخط احدکم ما لم یکنتم کما یکرهتم و ما یکرهتم کما یکرهتم و ما یکرهتم کما یکرهتم و ما یکرهتم کما یکرهتم
تقوم هرگز و هر که از بهشت خود بهشت کند آنست که و آنست که از بهشت خود بهشت کند آنست که و آنست که از بهشت خود بهشت کند آنست که
برای توام چنانچه مثل تو ندیده سعید بن عامر روایت کند که رسول خدا در آن روزی از آن بهشت به
از خود بهشت بدینا فرود آورد زمین بر آن شکست و دو نور آفتاب و ماه را چنان کند و عبد الله بن عباس
گفت که اگر زنی از زنان بهشت خود درخت دریا بخندد آب دریا را بشیرین خود و بنشیند از خدا که خداوند
میفرماید و حقیر منصف و در اینجام در جیمها سر در پیش افکند و بنشیند و بر نازند از خدا که جنت خود را بهشت
دست پری وادیمان بدو برسد و قوله تعالى لم یطمینن الا ان یقریبهم و لا یجان و در آن روز
تسبیح و طریقه خلافت است اما در نزد خلافت کرده اند و در آن روز خلافت کرده اند و در آن روز خلافت کرده اند
لا دل در بهشت هیچ بهشتی نخواهد بود و در نزد بهشت و در نزد بهشت و در نزد بهشت و در نزد بهشت و در نزد بهشت

رسول الله واد

رسول الله چنین است گفت که چون مؤمن را در بهشت از روی زورند با حلا و وضع و رضاع یکسان است
بر حسب امر او و حق تعالی آنچه میبخت آنست که آن دوام و نفعی انقطاع است بخت و هم فیهما
خالدون اینان یعنی اهل بهشت در بهشت مخلد و میبختند که دوام بقای ایشان از انقطاع نبود و ابلو
هر چه روایت کند که اهل بهشت را انداخته که یسکتون و لا یمضون ابد آن در بهشت است که هر که
نقود یسکتون خلا یسکتون ابد و در نزد بهشت که هر که میبوسد میبوسد میبوسد میبوسد میبوسد میبوسد
و در اینجا هر که سختی بنده قدم تعالی جل جلاله انواع شایع و لذات درین آید جمع کرد و در کتب ترا و جویا کرد
تا لذت نظر و بهشت چشم باشد و گفت که خلا و از خود آید و در طعم و لذات آن گفته اند و بهشت و گفت
از ولع مطهر ما ذکر قضای شهوات کرده اند گفت هم فیهما خالدون تا خوف انقطاع مکر و نقص
نباشند از نعم الله و انما لکم به جنة و فضله ان الله لا یستحب ان یضرب مثلاً
ما بعوضه فاما قوله فاما الذين امنوا فیهما کون ان الله الحق من ربهم و اما

الذين کفروا فیهما کون ما اذا اراد الله بهذا مثلاً یضرب کثیراً و یهدی
کثیراً و ما یضرب به الا الفاسقین الذين یتقصون عهد الله من بعد مینا
و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسد و فی الارض اولئک هم الخاسرون
این دو آیه است و سبب نزول آیه آن بود که خدای تعالی مثل زوکیه های آنک چون چون عکس و دو باب چون
از آن بخندیدند و گفته خدای تعالی مثل زوکیه های آنک چون چون عکس و دو باب چون
آیه و دستاورد اینان گفت ان الله لا یستحب فی انفسهم نمیکند و این قول خدا و است
عبد الله عباس و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عباس

مستحق قد افش و از نصبت منافع آن گفته خدا میگوید منشی زید بخیری و او ازان بزرگوار است که منشی زید خدا را
آید بر آن فرستاد و این قول را بیزارت اول قاده برای آنکه در آیت مقدم و کمرانی منشا و کمرانی خدا
رفته است پس این دینی تر باشد بسبب آیت اما حقیقه حیا اشاع باشد و از برای آن خوف وضع قدر را با
خیر و اورد و ضعیف آن برضای تعالی روایت برای آنکه این معنی گفته شد برضای روایت در معنی سختی
خلاف کرده معنی گفته شد لا یتبع استماع کند و از نایستد معنی در گفته شد لا یتبع که گفته شد معنی در گفته شد
لا یخفی منزه و گفته اند ترس یعنی حیات و قوله تعالی و یخفی الناس و الله اعلم ان خفاه یعنی
از مردم پنهان میدارد چون ترس یعنی حیات شاید که معنی ترس باشد یا اینجاست و انقیاض و انقراض
و ارتداد و انقاع مقارن المعنی باشد زمانی که معنی آن باشد که منشی زید بخیرات ازان بایست که
از مردم باید کردن اگر حقیقت شرم برود یا شرم برده شدی و ضعیف باشد و وجه ضعیف باشد پس معنی
معانی که معنی از ترس که معنی با هم باشد چون اتم که صلاح باقی متعلق با کسی در لطف ظاهر
بودن بر آنکه حرکت درین باب مختلف شود و بعضی دیگر در وقت و علیل اما ضرب النمل را معنی وصف و بیان باشد
از طریق تشبیه حال کالی چنانکه گفت ضرب الله کله مثلا من الضعفاء ای وصف کله و گفته اند ضرب
العدوی الهکد و ازین باب باشد و ضرب بهاء ضرب من القرب معنی نوع من الانواع و ضرب
و ضرب یکی باشد چون تشبیه و تشبیه باشد و ضرب در اصل وضع و عرف بیان تشبیه و تشبیه باشد
معنا و این باشد که زید کلمه حدیث که لا یخفی این باشد مثل کلام و الا پس این تشبیه حال بود کالی و ان
شخص بر نفس کنون در مخالفت کردن معنی گفته اند بهام است لاجل ما جدد قصیرا فخره و قد برکفول
الشاعر لاجل ما یستود من لیبود و معنی آن باشد که بر منشی که بر برای یکبار بهام و چونیکه آورد و قوی
و بر آنست که نکره است اما موصوفه و غیر موصوفه آنست که موصوفه گفت معوضه بدلت از
نقد جریب من باشد مثلا الذي هو لموصوفه برفع است و لیکن چون بجای مثل است اعاب مثلا و ادا
چنانکه شاعر گفت لکن بنا غرا علی من غیرنا حب المبتی محمد آیتا و فرموده اگر نصب خزان و مانند این
قول تعالی اما علی الذي احسن و تقدیر هم اینست که هو الذي احسن قولی و بر آنست که زیاده است

الا لیتنا هذا الحما برید و نکره نصب کوبه کالی انما بحجت من الله ای حجت منی آن بود که مثلا
معوضه و تر کوبید ما بین معنی که کوبید کوبید ما زبالة فالعلیة و هو من احسن الناس
ما قرنا فقهها ای ما بین الموضعین و ما بین قشره الی قلید و معنی آن بود که خدای تعالی اشاع
کنند شریکین معوضه و معوضه حقاقت با نیکو بای آن باشد و این اقوال آنست که بود و معنی است السلام
بر اورد و قول تعالی فما فوقها این موصوفه است معنی ما لای هو فوقها یا نکره موصوفه که خدا را
وقتا و معوضه آن باشد که کوبید و در معنی فما فوقها و قول گفته اند کوبید فما فوقها فی الصخر یا معنی ما فوق
باشد و حقاقت چنانکه کوبید من ضعف من الذباب کوبی نوبی و کوب معنی فی الضعف و قولی کرب
کرب و کوبی ای عظم من ذلک این معنی یکس معنی اول باشد و درش و درین بن الحجاج خوانده معوضه
برقع فاما الذي لمینوا اما حقیقت معوضه شرط و جزا برای و جوابش فاما الذي لمینوا
فلا تعص و اما السائل فلا تتهم و اما بتعیرت سائل فحاشی و فقه طاهر عسل ما و لفته معنی
چنانکه شاعر کوبید بمطلة هیتا ایا و شاحها و اما الجمل منها فلا یخفی فجمع بین المعنیین جمود
تخصیص کردیک قول آنست که اصوة برای کوبی او کانی که بعضی لیبی می کوبد آنست که منشی زید و ان
با و کوبید باشد زنده و چون بر شو و بر دینا تعان ناید که حال آن چون حال معوضه باشد چون کارشاقم
خوابیدن وقت بلاش باشد اما فلیحکم لیزاد و اما و حکم علی شیهین هاتما للذین
کفر و اقیقون و اما این کافران چون این مثل شوند کوبید بسبب کار ما ذال الله
هم لا مثلا موصوفه استخدام است و مراد از کار معنی آنست که معنی باشد و خدا را یا این حقاقت و این در
خود است و درین چنانکه است خدای تعالی جواب و او که درین چنانکه است اما اصل آنست که بایکس
و هدایت کند بایکس او معنی آنست که بر کسین آن که معنی ضلال است و ان گفته شود چه معنی است
و اقسام آن رفت در آنکه اصل الیاس و تعالی ضلال ما فی اللین اذا ضاع فیه و از این است قول خدای تعالی
اذا ضللتنا فی الارض ای بکن چون در زمین نیست شویم آنرا که او کند بملاک یا عذاب یا طربن آن باشد
بر توسع آنرا ضلال خوانند از وجه ضلال کی عذاب بود که کالی الله تعالی انک المحسنین فی ضلال و ضعیف

کبریا که در پادشاهی خلق آسمانها را و خلق جزا که در زمین است بابت آگاهی که بر علی حکم شریفی که در کافران
لایق نبوده اینجا از کافران علی و اینست که گوئیم حکم فتنش اینجا بیغیر است از قدرت و در علم زیاد و معنی هست
و در قدرت برین برای آگاهانه در فعلی کند که حکم نباشد و لیکن عالم آنکه حکم و مقصود باشد پس حق را درین آگاهانه
نمود که من آنکه گروه از خلق آسمان بر سبیل اساق احکام است درین آگاهانه نصف عالمی که درین معنی قادر
دران داخل بود و اگر قادر می گفتی عالمی دران داخل نبود می پسین که عالمی اینجا مبتدا از کافران و در عالم دران دانی
که از موصوف بود و اینجا مقدور بود که دران بروج احکام و اساق آنکه گفته خلق آسمان و در جوامع که در آید که آید
بسمان از معانی و معنی که اینست که گفته که خدا می خواهد عالمی در دنیا را از خود و فسیه و در زمین آسمان و فسیه
سازد و اینست و از هر آسمانی آسمانی که در فسیه را در اینست و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
این آفریده از خود و نام او در اینست و در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
و معتقدان در اینست و نام او در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
و الملکوت و آسمان و دوم بر اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
خروج و در اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
و اجبر است و نام این آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
خدا می تواند که یک خدایان او را بر خدایان و اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
و اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
چهارم بر اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
و ثلاث و سماع با پرهای بسیار و در نامی مختلف و اصوات و ألوان مختلفه بعضی زده اند
و ادوات و تفصیل بر داشته و اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
بر در یک سیوم آفریده و نام او در اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
آسمانی که با نام است و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان
که اینست و آفریده در اینست و آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان و فسیه را در آسمان

فَقَدْ رَسَلْنَا إِلَيْنَا الْفَصْلَ الْإِلَهَ الْأَوَّلَ وَأَسْمَانِ عِجْمِ رَابِعُونَ مَرَّةً فَرِيدَةً وَدُرَرًا خَالِجَةً فَتَشْكَا كُنْدَ كُنْدٍ أَرَادَ
زَمَانِ كَرْدَ فَرِيدَةً وَأَمْرًا كَرِيمًا وَدَارَ كَرُونَ وَبَسَرِي وَارْتَدَا كَرُونَ وَبَسَجُوا وَفَرَوَا قِيَامَتِ بَرَزَانِ
عِجْمِ قَعْدَرُ كُونِدِ سَجَانِكَ مَا عَيْدُكَ نَالِكُ حَقِّ عِبَادِكَ تَلَفٌ بَارِعٌ دَارِ مَا نَزَارَ بِهَيْبَتِهِمْ نَهَارًا وَارْهَبَتْهُمُ نَوَدُ
وَأَسْمَانِ شَمِمْ رَابِعُونَ مَرَّةً نَحْتِ مَرْتَبَتِ مَاشَرُ عَدَمَتِ وَأَنْ جَا كَرِيمَانَتِ مَعْتَرِفِ وَبَهْتَرِ خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا
بَهْتَرًا وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ هِكْرُ اَهْتِفَا وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
بَرْكَانِ كَرْدَ كَرْدَ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
تَا جَا كَرِيمَانَتِ مَعْتَرِفِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
إِنْ نَظَرُ عَرُوشِ نَسْتِ كِيكُ بَشَمِمْ نَزْدِ نَظَرُ خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَتَبَسُّعِ وَتَبَسُّعِ وَتَبَسُّعِ وَتَبَسُّعِ وَتَبَسُّعِ وَتَبَسُّعِ وَتَبَسُّعِ
بَارَكُنْدَ هَرِيَارِ رَابِعُونَ مَرَّةً بِلَايِ آتِي اَبْرِسْتِ وَكُنَا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
بَرْعَلِيْنَ وَخَدَّ نَهَائِيَتِ أَنْ جَزَّ عَزَادِ نَدَانِ هَرِيَّتِ دِيكَرَا زَرْجِي أَنْتِ كَهْدَايِ عَمَالِي وَتَنَارَا زَرْجِي كَهْدَايِ
أَفْرِيدَ وَآسْمَانِ دَوْمِ اَزْ كُنْدَ كَرْدِ وَآسْمَانِ سَيُومِ اَزْ هِنِ اَفْرِيدَ وَآسْمَانِ جَهَارِمِ اَزْ نَسِلِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
وَشَمِمْ اَزْ رَزَّ وَهَضَمِ اَزْ يَاقُوَةِ اَفْرِيدَ عَبْدِ اللَّهِ عَيْشَكُ كَهْدَايِ عَمَالِي اَسْمَانِ وَنِيَامِ قَبِ اَفْرِيدِ
وَاقْطَارِ رَجَوَانِ اَزْ اَسْمَانِ دَوْمِ بَسْتِ وَدَوْمِ سَيُومِ وَتَبَسُّعِ نَسْتِ بَاقِعِمْ وَآسْمَانِ هَضَمِ نَحْرِشِ
بَسْتِ بَسْتِ عَمَالِي اَسْمَانِ اَزْ بَالَا سَاخْتِ بَرَايِ اَلْكَوْكَبِ عَيْشَكُ كَرْدِ كُنَا وَنَهَارِ رَدِ رَوَايَتِ كُنْدَ كُنْدِ
بِكُرُو زَرْجِي اَزْ رَدَّ وَرَدَّ وَاسْحَابِ رَاكَهْتِ قِيَمِ اَنَعَمِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
تَغْفَرُ كِي سَبِيحَتُهُ دَرْ اَفْرِيدَ كَرْدِ تَغْفَرُ كِي كَرْدِ وَرَهْدَايِ كَرْدِ مَرْدِ وَرَهْدَايِ كَرْدِ وَرَهْدَايِ كَرْدِ وَرَهْدَايِ كَرْدِ
عَمَالِي مَرَاكَهْتِ اَسْمَانِ وَهَضَمِ زَمِينِ بِيَا فَرِيدَ اَزْ رَحْمَتِي نَا نَحْرِي دِيكَرَا بَعْدُ اَرَهْتِ وَآسْمَانِ اَبَسْمَانِ
دِيكَرَا بَعْدُ اَرَهْتِ وَكُنْدَ هَرِ اَسْمَانِ بَعْدُ اَرَهْتِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
عَمَالِي وَرَا حِيَارَتِ اَنْتِ كَرْدَ بِلَايِ هَضَمِ اَسْمَانِ نَا نَحْرِي اَسْمَانِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ
لَهْجَا فَرَا اَلْمَا وَكُنْدَ اَبَلِ اَبَلِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ وَدُرَرًا خُشْكَا كُنْدَ كُنْدِ

وادی

جنتی کنڈی کا پھول جو بڑا صحت مند

[illegible][illegible]

انقضای آن می کشد که ازین بود که جنی انداخته ملایکه و بشنم و اگر کسی فرشتگان خدا را از نور آفرید
و او را از پیش و فرشتگان را در جانشین و طعام و شراب نیفرود و میان ایشان منافعه نبود و ابلیس طعام
و شراب خورد و منافعه کشید و انجا بر تپا برست و آنکه ابلیس بدو اصل جن است چنانکه ابوالمبراس قول
عبد الرحمن زید است و شهر بن خضیف و ابی هریره که ابلیس از آن جنیان بود که در زمین افتاد و کردند انداخته
این قول است که در این فرشتگان را بعضی است و تا ایشان ملایکه کردند و برانند ابلیس را میسر کردند
و تا سنان بر نوز و شیخ معتزله این قول اختیار کردند که گویند خداوند تعالی گفت **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ**
اسْجُدُوا لِلْآدَمِ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَدَىٰ گفتیم من فرشتگان را که سجده کنید آدم را سجده کردند مگر ابلیس که
سجده نکرد و ابلیس فرشتگان را میسر نمود و ابلیس با سجده آدم جواب گویم که اجماع ائمه است که ابلیس
بود سجده و کربلا هر قرآن فی قوله **إِنَّا لَنَسِفُهُ إِذَا هُمْ يَكْفُرُونَ** خلاف در آن که ندیکه سجده می نمود
و می که ابلیس دانست که او غلبست و خطا با سجده اکنون درین لفظ خلاف کرده که ابلیس شققت
یا غیر شققت مجرب هر که شققت من ابلیس و وزن افعیل است که لا یقبل و لا یقبل
و لا یجری و درست است که شققت نیست بل افعی است لا یخیرف و بسبب منع حرف او و غیر است و علیه
قوله **إِنِّي وَاسْتَحْكِمُوا** استماع بر می سازد و استماع با قدره با برسیل مع اجزاستند
فان باقی الضمیم جوابی که بیان کرد که انی و استماع بر و بر شرف و بگویم پس حق تعالی از نو و کاین
انی و استکمال و کفر خود را بر امان فعلی لایسته و کاین میز الکافین و انان گویند که این فعل کفر خود
ابلیس این کارشده کان را بعد از فکر کند که بنده صامی **إِنَّا لَنَسِفُهُ إِذَا هُمْ يَكْفُرُونَ** یعنی کارشده و این از دو وجه
یکی حد و ال کردن از ظاهر بی ضرورتی یا بوسیله و در نقش که فعل جوارح کفر باشد و درست است که البته بر ظاهر
خود است و معنی است که خود کار فرود آید که کارشده و معنی است که مؤمن حقیقی که خدای از دایمانی و در
کار فرود برای تسبیح و تسبیح است که اجماع است که مؤمن مستحق فرود آید و کار مستحق عقاب
و معنی است که استحقاق تسبیح را باید محال بود و چه استحقاق بر حجت و استحقاق تسبیح و معنی است که در حجت
با طاعت چنانکه بایشان کرده شود و در جی خود انشاء الله تعالی پس دلیل باغ از اراده مؤمن است که گفتیم

و ابلیس

و ابلیس چنانچه کار فرود و منافق و آن عباد که کفر در وجه اتفاق بود و اتفاق او فرشتگان خدا را نشنید تا خداوند
با تهمین سجده آدم گفت که تا فرشتگان را را معلوم کرد و منافق بود و این برین بود که اگر گویم انقضای
تفاق ابلیس را و نیست از عید الله تعالی و عید الله تعالی بریده و جانی مغروران اگر سوال کنند که چگونه گفت
که او از جگر قرآن و در آن وقت هیچ بود یا هیچ که بود که در آن را چند و است یکی که قطع نیست بر آنکه در آن
یا پیش از در جگر قرآن بود و چگونه که خدای تعالی ملایکه پیش از آن که شد که در میان کارزان بود و پیش
و جواب دیگر آنست که خدای تعالی ندان خواست که او از جانی بود که در آن عید بود و در آن وقت
که او کار فرود و حکم او حکم کفار بود و چنانکه یکی گویند که در آن امر از عید و شغاف است و اگر چه در آن وقت او را
دیگر نباشد جواب دیگر آنست که خدای تعالی این کلام را در حق رسول م و او گفت و این نظم کلام فرود
در آن وقت همه جهان کارزان بودند **لَا مَاءَ لَنَا** و الله را و است از او بهره و ابلیس عید الهی که در آن
چون یکی از فرزندان آدم بود سجده بخواند و یکی که سجده کند شیطان بکن رده و بگویم و او را
آدم سوره بخواند و سجده کرد و سخن گفت و سخن گفت و سخن گفت و سخن گفت و سخن گفت و سخن گفت
که چون نوح در کشتی نشست ابلیس با هر دو نمال کشی نوح گفت یا ابلیس خود را و مرد ما را ملایکه کردی
گفت اکنون که تو را چه کنم گفت تو را که گفت مرا تو بهشت نوح گفت یا رضا یا اگر ابلیس تو را که نمال کشی ندا
رسیده که تو را قبول کنم اگر کو را آدم را سجده کند نوح گفت خدای تعالی چنین وحی فرستاد و ابلیس
من آدم را سجده نکردم کو را و آدم سجده خواهم کردن و امثال این اخبار را عاده برای او ظاهر قرآن
و این حکم را گفتند من قوله تعالی **وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ** و **وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ**
أُمَّتَ وَزَوْجَكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْبَلَا هَذِهِ
الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ فَاَنْهَاهُ الشَّيْطَانُ عَنْمَا فَآخَرُ جَنَّتَا
يَا كَا نَا فِيرَ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ

که در آنست سیات را بر عبد الله و دایست که که امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت مردی را دیدم که نه توبه میکرد و نه قیام
عظیم میکرد و نه سوا را در فرمود که این مرد را از این نیست و هم او که گفت من شنبه که گفت چون مردی منوش نماز
است و دیگر افتاح کرد چون آن را دیدم پرسیدم و بایستد چون بر کعبه و سجده و رکعت آن او فرمود بر نماز
جبل را دایست که مردی را نزد یک رسول الله و گفت با رسول الله چون مردی را زنی نامحرم شنیدند و چون
مردان و زنان پیش در میان این را بر دو کبریا و خودی غایبی این فرستاد و اقامه الصلوة طرفی انما
و لقا من اللیل ان اخصنا بل صحت السیات رسول الله و فرمود بر سجده و نمون کند و در کعبه
کند تا که در کعبه او نشد و صحابه گفتند رسول الله این خاص برای اوست با عام است بخت این عام است از برای
همه است و است گفتند که اگر از کعبه بر کعبه حضرت رسول الله و الا منی روکن که از کعبه را بر روی که
در میان خاک است و با آب میانی رسد و خود را در آن آبانی پاک میشود و باز بر سر تکبیر نشی خود رود و در کعبه
بایستد رود و در آبش بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه
ببر و در چنان کعبه از انعام او فرمود بر و چون کعبه از انعام او خاک فرود شد و یک یک بر مساجد و
گفت که رسول الله و انکم کرام علی فی ارض است که بنده که کند نماز و وقت خود که از آن که نماز است و در آن است
و در خبری که چون بنده را در کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه
و وضو نماید و یکی را فرود نشد و صبر نماید و یکی را فرود نشد و کعبه را کعبه گفت که در کعبه او اهل است که
خدای عالی گفت به جبر است که هر که از این صفت کند او بنده صفت از روی حقیقت و هر که از این
ضایع کند او دشمن صفت از روی حقیقت نماز و بنده و غسل نماید و بعضی صفا بر در و خط گفتند ای پیغمبر
دوره از برای خود آتش عظیم بر می افروزی و چون وقت نماز را بر بخت و آن آتش را فرود فرود نشد
تا ترا شود و امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت نماز نشد که در درون منبر نشد و در منبر نشد که گفتند
ترا پیش گفتی وقت نماز را اما نمی رسید که خدای عالی آنرا فرود کرد و بر آسمانها و زمینها و کوهها از آن بر نشد
و نمون کنند و کعبه را کعبه که از آن آتش را خوار کرد و در کعبه بایستد بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه
در آن است که هر که در کعبه نشد و از آن آتش را کعبه رسول خدا و در فرود الزکوة فخطوة الاسلام رکون
بنام

بنی سلام است امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت که رسول الله و انکم کرام علی فی ارض است که بنده که کند نماز و وقت خود که از آن که نماز است و در آن است
و در خبری که چون بنده را در کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه بر کعبه
و وضو نماید و یکی را فرود نشد و صبر نماید و یکی را فرود نشد و کعبه را کعبه گفت که در کعبه او اهل است که
خدای عالی گفت به جبر است که هر که از این صفت کند او بنده صفت از روی حقیقت و هر که از این
ضایع کند او دشمن صفت از روی حقیقت نماز و بنده و غسل نماید و بعضی صفا بر در و خط گفتند ای پیغمبر
دوره از برای خود آتش عظیم بر می افروزی و چون وقت نماز را بر بخت و آن آتش را فرود فرود نشد
تا ترا شود و امیر المؤمنین علی علیه السلام وقت نماز نشد که در درون منبر نشد و در منبر نشد که گفتند
ترا پیش گفتی وقت نماز را اما نمی رسید که خدای عالی آنرا فرود کرد و بر آسمانها و زمینها و کوهها از آن بر نشد
و نمون کنند و کعبه را کعبه که از آن آتش را خوار کرد و در کعبه بایستد بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه بر سر بر کعبه
در آن است که هر که در کعبه نشد و از آن آتش را کعبه رسول خدا و در فرود الزکوة فخطوة الاسلام رکون
بنام

جواب است که ایشان در دنیا هم در قیامت خدای بودند و اگر چه فراموشی می کردند و در بعضی احوال و ضلالت
 بنویسند و بعضی عقوبت ایشان می کردند چون با خدا شوق و خدای تعالی را با آفرینش تعریف خدایند
 پس از آنکه تعریف او بر فزاید باشند جواب و بکار آنست که بر وجهی درایه یعنی هر وقت بقال
 رجوع علی فلان منته می کرده و عباد الهی منته می داده و اگر چه پیش از آن نبوده بهیچ وجه می گوید
 فان تکون الایام احسن مرقه ای نقد عادت همن ذنوب ای صارت و از پیش آن هر دو
 با و کنایه نبوده و بهیچ وجه دیگر آنست که این بوجه و از مقدار و کیفیت بعد از آن یا مقدار خدای آن
 تا عاده ایشان کند و از قدر تعالی اسلم بر او
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْكُنُوا أَسْكُنُوا
 الْيَوْمَ الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ
 عَلَى الْعَالَمِينَ وَاتَّقُوا يَوْمًا
 لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا
 شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا
 عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ وَإِذْ جَعَلْنَا كُرْسِيَّ
 الْإِسْرَافِ لَكُمْ لِيُؤْمِنُوا بِكُمْ
 سَوَاءَ الْعَذَابِ يَلْعَنُونَ إِنَّا نَكُفُّكُمْ
 لِيُؤْمِنُوا بِكُمْ وَفِي ذَٰلِكَ
 بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ وَإِذْ قَرَّبْنَا بِلْكُمُ
 الْهَاجِرَ الْيَمِينَ لَكُمْ
 وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ آلَهُ
 لَنَلْزِمَنَّكَ تَخْدِمْ إِلَهُكَ مِن بَعْدِ
 وَاتَّقِ ظَالِمِينَ ثُمَّ عَقَوْنَا عَنْكُمْ مَرْجِعًا
 ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ

این است

این وقت است خطاب با جمودان و ترسانان که هر چه رسول صلی الله علیه و آله از ایشان تعالی با یاد و ادراک
 نقیصاتی که بر اسلاف ایشان کرده و نعمت بر مردان بخشیده بر فرزندان برای و در وجهی آنکه اگر
 نمیشد بگریز از نعمت ایشان از فرعون و بنی و در ایشان مانده اند و ایشان در وجود دنیا بدست می اند
 پشت ایشان و چه دوم آنکه نعمت بر مردان و سخاوتمند است ایشان سخاوتمند است فرزندان باشد
 برای آن نعمت فرزندان خوانند و برای آن که اگر در این کلمات را که مراد این نعمت است آن نعمت
 کردن آنرا بیکت و این فضل که تعقیب و ترجیح و ترشد تعالی بر او و تعقیب و تعقیب توبه
 بود و تعقیب ایشان بر دیگران بان و اگر چه در این شرح و ادیس قول از جعل فیکم اینها
 و جعل فیکم ملوکا الایه در ایشان بفرمان کرد و بدین بان و این خبر او و اگر چه در این
 نهاد و دین و سوی از آسمان بر ایشان نرو فرست و فرعون را با ملک کرد و در کتب آنها که فضیلت
 ایشان در آیه و در کتب و ادیان قول و قول علی المبین ای علی عالی زمانه مراد است که خدا
 تعالی او را بر اهل روزگار خود برای آنکه امت پیغمبر ما هم فضیلت بر ایشان بقول اسم کنند
 خبر امتی آخر جئت للناس و تقوا یوما عظیم است علی قول و اگر چه در کتب و کتب و کتب
 یاد کنی بر سر از روزی و معنی آنست که بر سر از امانات و احوال و حوادث روزگار بر سر بیا
 و معنی آنکه هر خبری از فضیلت که خدا را در احوال و کتب و ادیان روزگار کند آنکه کلام مراد است که در کتب
 بر خبری از روزی از لایحه فی نفس و نفس و فیما بین این جود در محل نصبت با آنکه صفت ایست
 لا یجری ای لا تعنی و لا تنفی عن تکلیفی و کما یستوی ای او نه بایستد من قول و البقره تجری عن سبعة
 و لغز اهل حجاز و یحیی از بنای غلامی و لغز بنی تمیم و یحیی از اجداد و نفس گفت که است که لا یقوم
 مقامها و کردی و در گفته اند لا یجری لا یقصر و اصل حجازه مکان است و معانی بود و در حجاز و ادیان
 از اینجا حجاز و در آنکه و فیه در وصف است و تقدیر چنین است که لا یجری فیه نفس نفس
 شیا ای حجاز واجب علیه حق که بر او واجب است از عذاب و عوض و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب
 که در حجاز علی او بر بگری نه مند و مستحق او از اعراض و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب و حجاب

و بخت کوی دوزخ رفت چون نشدن خوره و فک کشید چاکرنا و کشت کمان عینی فیما الصاب ببح
الحی مفتون من الفت با فی الحین گفت احمدم و هیچ حلق بود و هیچ کار به که از هیچ است
بود و هیچ که سفید باشد گشتن رشت زمین نورانی و فلانای بلخ عظیم و هیچ سبب شد من قبل
الاعشی انما تولد صاب و هیچ در کشتن بران بنی اسرائیل ان بود که فرعون علیه السلام چون مراد شد
دعای عظیم کردن گرفت در ملک خدای سه خواست موسی را بجا ببردی و بسته شدی فرعون در خواب و در
کوششی از بیت المقدس برآمدی عظیم و کوسه ای فرعون با لاکرختی و کوسه ای ادا قنادی و مرآت
او بوقتی و کوسه ای قبطان انسانی و بوقتی بقی کوسه ای را بچ کزندی نکردی فرعون از ان خواب بیدار
و کرد زهر دشت و کاهانی و معجزان را بچاند و جواب بر پشت نه فریاد کردند ان خواب و لیل
ان می کشد که از بنی اسرائیل کسی بیا که لاکرختی و قوم تو و ملک بردت ادا و کوسه دشت و کاهانی اهل
برزان که آستین بودند و کاهانی بودند و بوقتی و کاهانی بودند و کاهانی بودند و کاهانی بودند
که با لاکرختی و کاهانی بودند و کاهانی بودند و کاهانی بودند و کاهانی بودند و کاهانی بودند
سال برین قاهره میسر اندید که در مردمان بنی اسرائیل افتاد و کوسه ای برود و قبطان
برخواستند و بزرگ فرعون آمدند و کشفه بران بنی اسرائیل منقوش شد و در نوک و کان
این تراشیدنی فلان منقطع شود و فرود آمد کسی نداشت که برای کار کشت و وحشت
کنند و ادا دست خود بیا که در فرعون گفت ری است که یک ل با بایه کشتن و یکسان را
باید کردن برین بجز فراداد انداخته ای و تقاضا کنی کرد که هر دو در سال امن و عفو داد و بیک
سال همه موسی بود چون سال قتل و خوف و مار موسی را گرفت خایف و دل شکسته و بیک
روایت است که شمشیر ما که علم کتابا و اهل شمشیر خدای فرعون را کشفه ما در کتا جانشین
می یابیم که این کو دکه ملک تو بردست او بنا و نمود از بنی عمران باشد و عمران مومن باشد و گویند
که ایامی چنان می افتد و از جانشین فرعون بود و فرعون او را گفت که تو ایام که هیچ یک است از بنی
غایب باشی شبیه رو ز گفت هم چنین کنم شبیهایش او خفتی شبی از شب به فرعون بر کو دکه
خویند

خویند بود و عمران پیش از خفت بود و خدای او شسته را بفرستاد و ما در موسی را برگرفت و بدید
عمران او را و او خفت بود و بدید که عمران پیش از خفت بود و خدای او شسته را بفرستاد و ما در موسی را برگرفت و بدید
خود و کو دکه فرعون گفت که تو ایامی چنان می افتد و از جانشین فرعون بود و فرعون او را گفت که تو ایام که هیچ یک است از بنی
غایب باشی شبیه رو ز گفت هم چنین کنم شبیهایش او خفتی شبی از شب به فرعون بر کو دکه
خویند

[illegible]

کتاب فی ثبوت ذی الحکمت ثلث اصهار ذکر الکلمه فروع برها و ثبت کما و قبل تواریخ و خیر هم
و دیگر سب که در دستمال رخ بر می آید که ما المعجل و المعجل انما یسعی العین الغیبه الموجد
کا الشمس علی السماء و فیه و یونینات الغش فیها و کذا علی العجم الذی قال القبط کان بنی
التشید و حوله و برای آنکه خدای ۳۲۰ و یکم که تکلیف کرد چنانچه غایت آن در تریب و
باین آن خلاف آنکه عرب کردند و از ادوی و خزان زنده و فنی کردند و به جا بلیت تا ماسه و بخت باین آن نیاید
و ازینجا گفتن آن فرما که گفتی بختی و منتظران او که تعجب کن کور و التماسها که سما بستاند و ستار
لایسا فاما الکبرایا و عندی خیاره بان ابیت مویا علیک و از ادوی و نال و علی و از ادوی
الذی تری یعاجم من کوره الحار و الدواهی فلا یطیها بان کون فانه عدالتا من مقام
السجود یا فان الذی حدیثها فی یوفی و اعنا فیا من لا کما هیاد و دیگر سب که بیهوده است
بخترازان از آنکه بگویند و در زمین رود و خدای عجب و احسان باین آن من الضعاف محانه ان ترین البیون
بعیدی و ان لشیرین رفقا بعد صاف و ان یحیی ان کی الجورای فتنو العین عن کرمها
و کذا هن قد سوت مهری و فی الجون للضعاف کاف و رسول گفت من ابستی من هذه البیتا
بنی فاحسن الیهن کن ستر لهن و القامر گفت بر کرا استخوان کنس بختی ازین و خزان باین نذر
قیامت این ترا بپوشد از دوزخ یعنی جاری و جاری تو را و از دوزخ بگرم البحر ای فتنه
چون بشما فتم ادریا و بیان کردیم که از طرف زمان بعیت و عالمی مقدس من بود اذکر و
یعنی انی لکنتم علیکم و علق بلیغ ترشد از فرق بس فرق و فضل و نطق و قطع و قطع
و چنانکه شناید و فتنه متقارب المعنی نذر فرق آن باده با کما خیری حد استند چنانکه گفت و انقلو کما کان
کافر فی کما الطود العظیم و نقیض فرق هم بود و فرق مفرق انشور الارسا و فرق من ان الی یله و فتنه
بشنده از زمان و در بار ایاری آن بگویند که کفر بپوشد بخترازان فی العلم اذ اضع فیه و حیوان بپوشد کرام
انشاء و فنی دارد و دیگر کوشک فتن بودیم از بغایت کوشش فنی پدید آمد و بلیت اذن النافقه کوشش فتن
بنا فتنه و دیگر کوشش کوشش کوشش و با و کچون با و کچون کوشش کوشش و کچون کوشش کوشش

[illegible]

الرحيم وَاِذْ قُلْنَا يَا مُوسٰى اِنَّا نُوْمِنُ بِكَ نَاِلهُ جَهَنَّمَ فَاِخِذْ بِصَبْرٍ
الصَّاعِقَةُ وَاَنْتُمْ سٰطِرُونَ ثُمَّ بَنَيْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ
تَتَذَكَّرُونَ وَظَلَمْنَا عَلَيْكُمُ الْقَامَ وَاَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ
وَسَلَوٰى كُلَّوْمٍ الطَّيِّبَاتِ مَا تَرٰفُنَاكُمْ وَمَا ظَلَمْنَاوَلَكِنْ اَنْفَا
اَفْتَنَّهُمْ يَظُنُّوْنَ و او عطف و از موقوفه على تقدم و عالم هم در و انت کردت
متقدم برت یعنی یا وحی چون گفت موسی و تو من را که ای قوم تا بخوف و بیم کردی بجز
کوسا و کوفتن را و بعد از این چون موسی از ضایعات برداشت صدای حق او در کف یا موسی دانی که ساری
چه کرد و قوم را پس تو چه کردی نکوت یا بعد از این تا علم نری خدا یافت و خبر داد اگر که ساری موسی
با میان قوم آمد غضبان اسفا و امض شد انقباض و قبله ضیاع با از چشم گرفته و تنگ قوم
کنست جهت این کردی ایشان کشف ما از خوف تنگیدیم ما را ساری که هر که در و انت چه کردی
کردت این چنین می کردند را پس می نمودی و هر خبر نکردی و ما منعک از عتقهم صلوا الا
تتبعن الا الله گفت ای برادر ما موافق نیاید ایشان تر از ما کردی چون ایشان تو و حق تو من این
کردند که در این نیز غایب شیمی بدام تاحال ایشان که کسی در دوکانی بودی که سبب نفع ایشان غیب
من بود و من روی ب روی کرد و او در گفت چه کردی و چگونه کردی و این قصه بازگفت و این قصه بود و
لایق تر است چه آیات درین باب یا بیشتر است چون آیتی بر من ای که نشاند تو بر حق و خداوند
روی بوم کرد و گفت فلک کردی و قسم کردی و قسم ای محول بود با و هو جبین چنانکه گفت ای آنانی و اما
اصطفا و لغوی اسمی این بود که این عباد که در حق را می خود کردی که ساری عباد نبود و ظلم نمودن
نیکی خود است و از این جهت فلک کردی که در حق با خود و غیب کردی چون کسی که کسی بداند و معنی
مستد ابرامان بود که بیان کرد شد مراد بقوم در بعضی است اگر چه لفظ او عموم است و مراد آنانند که
کوسا برسدند چون موسی چنین گفت و زبان طاعت دراز کرد گفت ای ساری که ما را که بنمود ما را

که ما را کردار گنونا در پی چیست گفت سخا را تو به یاد کردی که دست تو به پادشاه می کشد که گفت میخوشی
بر این بخشش بر یکیش و بعضی را که گفتند که مرا این است که بعضی را یکیش چون این را که یک دفعه پادشاه
برای آنکه از یک جنس بود و در آنجا نشانی از نفس بود که یکدیگر را چون که قول اعطایت المومنون گفتند
و احببت انما انما گفته شما و طاعت الله و مطیع فرمان خدا را آنکه با او نه بر داری هر که را
و در آنجا نشسته تا آنکه گوید که ما را نه پرستیده بود و نه تنها ما را آنچه و این را که نشانی از
پسر اخی است و پسر پدر اخی است و برادر در در اشغوه و وقت هیچ این را نه میگوید و قولی در کثرت
که این را که گفتند ما هیچ و مطیع و کن ترسیم که نباد که از بفرمان و خویش خود کسیم و او وقت نفقت
نش که از فرمان خدا میگوید آری ما یک قطعه ابری ما یک برآورد و برق تا ما یک نشسته و این را
تنبها را چه و در یک کرب و در یکدیگر که گفتند پسر پدر ابر و برادر برادر اخی است و خدای مهربان
به کسی که هر کس که دست از کم کشاند یا منع کند یا دست و در پیش آورد و او قبول نیست از با عدا
شا که چون روز آخر رسید و بسیاری که نشسته موسی و مادرانی را رحمت کرد که کشید و دعا کرد و در بعضی
کردند که گفتند ما رب ملک و ما اسرائیل را که کشند تا البقیه البقیه یا ابر یا این بقیه که باز باقی خدا را
و ما این را که بابت کرده و او آن را می کشد و کشد و روشنی می آید و او را شمرده و بعضی را
گفته بود و موسی را که کشید و خدای مهربان را می کشد که من قاتل و مقتول را این بخش اعظم
بودن را که گفت مجاهدت و از آنکه کشنده شد است این چون که سبب آن خدای قلی این را که قتل خود
آن بود که آن را این می دیدند و نهی می گفت که اگر در سبب خوف قتل بود و خدای قلی این را که خوف قتل را
نمک می کشد که کردی امروز شما را که کشتن فرمایم که برای که آنکه از آن می رستی بازمانی و از آن قتل و قتل و
گفت برای آن این را که کشتن فرمود که هر که بود و در سبب که کشتن بود عداوت عداوت که برای آن فرمود و آن
کشنده که این را که متعبد بود و مقتول را که کشتن فرمایم که کشنده را که کشتن فرمود و کشنده را که کشتن
کردن قتل کشتن این را که کشد و با این قتل را که کشد و با این قتل را که کشد و با این قتل را که کشد

تو آن ترک با وقت ده خود امدت که قاتلوا انفسکم ایستادمان او را و دشمنی است که تو بکنی و آن
گفتی تا ز خواهی استی که ای کرده ای دشمن تو بر جمع بود چنانکه برفت ای جان بکن که تو بر کائنات و پیوسته الله خلق
بیا فرموده ای ۱۳ نفر را و از لکم ایستادمان بقول یعنی شمار حق بتر است حق بر باقی حق بهتر است
اخرین بر خلاف مدعیان فناء علیکم و در این مدعیان نیست تقدیر بر گردن آن کلام نیست و مدعیان
دان نیست که قطعش ما از شما فناء علیکم ایستادمان از خود مدعیان آردی و قتل یکدیگر را حق
تو بر نه برفت یعنی قبول تو بر این ذواب و در این خاک بماند که نه اما تعلق عدالت خدا کند عدالت
مقتضای عدالت بنای مبالغه است کسی که میگوید که نه ای کار او اجدان با این که در صانع و محقر خدا را
نبا گوید و الحاح بخیر شده است بر خدای دیگر چه عیب لفظ ثواب و کیل می کند و خدا را قبول
تو بر آن که این متفضل است بر لفظ رحمت بر جای واجب بکار دارند و از قلم یا موسی کنی و نیست
لک و یا موسی چون نیز گفتی تا بر استند نام و شکرم به خود را از انرا و پیغمبر سیدان آن تو که مدعیان
موسی را فرمود که دیگر که گفتی یا موسی ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
عباد و بگویند ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
و عیسی که نه و عیسی باشند موسی ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
گفتی از برای درخواه و کلام خود را بکش و او موسی ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
و که او بپوشید موسی گفت پیش از این چه می کردی ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
چون سخن گفتی تو را از روی او باقی چند که گفت ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
و ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
بر می داند و سجده نه نه بس خدای که گفت چنانکه ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
چنانکه زمین ارض مصر را عید و فی و لا تعبدوا الا الله ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان
که او موسی ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان ایستادمان

بود است حفص و انما لنفج و صحت و نبرد و بحیر و لعن و استیزم جنین بقا اهرت به قال
 الزاجر قد حضرت معنی مطبله قالت اراد مدكلا بنی لم یسكف عتدو بالقد ان الكون
 من الجا حلیین بنه باضه امی باهم انرا كم من الزاجر جا جهان باهم انرا برای كی در جوابی كی كه
 فای لب شده و صلاحت كند بخیر و استیزم اجل است و اجل عقدا كی با مقتصد بخلاف عفت بود و
 ار كه اور متعلق بود از جیره حیوانات كا و ابرای ان شخصین كه در كی ان عباد مجمل كرده بود و
 در چشم و دل ان موتی داشت تا برای استغفار شده و معین و دلیل خود بمرات مباد
 كه او صلاحت عباد نداد و كونی خلاف كردن باهم سلم كردن خدای تعالی ان را نوج بفرمود و
 باشد اگر امر جیره كزندی تا نوج بقوه كه موصوف باشد با این صفا بنظر مفران كفت خدای تعالی ان را نوج و
 كه كای كی نبه است اگر امر جیره كزندی و كای كی نبه است اگر كزندی بجای نوج بودی انرا ان و لیكن چون
 بنویشتن تحت كزنده خدای تعالی ان را كزندی كای كی نبه است در ان بود كه كای كی نبه است در هر چه
 كه بودی چون مراد جیره كزندی بایست كه موصوف بصفا اول اگر كزندی و مراد جیره كزندی بجای نوج بودی كه
 باره و مرعبت كردن مصلحت بنك كای بایست باین كوت مخصوص چون كی كه مرعبت كردن كزندی
 بایست جامع این صفا را كه دوسه آیات و این خطاب مقرر باین و احب انكه است و بنظر مستط
 در اصول نقد و مذنب مرقی علم الهدی كس الله روحه است كه خدای تعالی بول است انرا نبه است
 كه خدای تعالی این صفات را و لیكن تا غیر باین كه در از وقت خطاب بوقت حاجت و این را بنا بر مسله شده
 بزرگ از اصول نقد كه تا غیر باین من وقت تا خطاب را با جو مذنب مناجات میزند انتم كه در او بود
 و مذنب مرقی رحمه الله علیه است تا غیر باین ان از وقت خطاب را او بود از وقت حاجت و این را بنا بر مسله شده
 آیه و نیست بر این قول و اگر كه است لال آیه است كه خدای تعالی انرا فرمود كه كای كی نبه است در وقت شفا
 در كاشه اوقات از خطاب خطاب كیف است در اول حال و باین تا غیر كه در وقت شفا بود و دلیل بزرگ
 انرا ان مامور كزندی تا نوج بقوه كه جامع بود این صفا را انرا كه در خدای تعالی نوج بقوه بودی انرا
 كات چنان امر جیره كزنده نبه است و بایست ان بود كه مراد من انرا نبه است از كی انرا بقوه كات چنان نبه

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

لحم

[illegible][illegible]

و افراد

فقی کہنے کو خلف خود را اسیر و مستند بل شمع بولای اچا
روا عام کرده اند در تریه و تریه انظر دارا

[illegible]

[illegible]

و فرما تو نیزیم و بعضی حسن معانی گفته است این حدیث بر زبان فراتند و کسی چنانستماع ادا و معنی
کردن حق نماند چنانکه چنانکه گفتند چنانکه شاکست امتلا و الحوض و قال تطفی مملأ ویداً عظمتا ^{عظمتا}
و اشربوا فی قلوبکم الفیض و در خوردن این آب و او ندو کسی که سالامتی بداری این از مطبوع
بگردد اندو بران در دل این آب سرشته و شربت الماد و اشربت غیره یعنی آب با خود مردم بخورد و دیگری
دادم و در آب حل است و لیکن مضایق میکنند و مضایق الیه بجای این و چنانکه و سئل القریه و قال
کنت کیف تو اصل من بجهت خلافت کالی حریب ای عتلا و الی مرتب سکوی چگونگی بهی که
خفت اوج این ابومر حریب با شومین چون خفت ابومر حریب و دیگری میگوید حدیث فاما حدیث
عنا و اما یسب عتیک بالعتاق و از زمره مراد از زمره بد اخشی بکفر هم اکنون تو
چون کشید و بر نفس با لمیم قاع آورد و وجه آن با خود تا کسی گمان کند که این فضل است کوشش این
مجلس اول ایشان خطب شده از کوشش آن است اگر رسول اعظمی که بود یکوشیا با هر که به ایمان ایمان
لکنتم مؤمنین بر میفرماید و این ایمان با این معنی بود کسی عجب اگر شما مؤمنین بر زعم خود
قل ان کانت لکم التلا للاحقره سب نزول آید آن بود که جوهران عظیم عابین الله و
باطل کردند از آنکه گفتند عیسی بناد الله و عبادا و بهر آن خدایم و دوستان خدا و از آنکه گفتند ان
یدخل الجنة لا من كان هودا او نصارا و کسی که بهشت نخواهد شد الا که مسلمان شود و با
نفس از آنکه گفتند لا یتمسنا النار الا ایا ما معدودة قدیم تعالی بآیه رد کرد و گفت کسی
که امرای آخرت یعنی نبیست که در جوار خدات اگر شما را خواهد بودن حاضر و هیچ کس در این قضی
نیت ففعلوا الموعود و منتهای مرگ کشید اگر در است و یک و چند برای آنکه آنکس که تابع باشد
برای آنکه از اهل اینست بهر حال تمنا کند که از امرای تحلیف و چند نخواهد گشت و نیز آنکه دوست
خدا باشد و همتی و آن بود که با جوار خدا شود که دوست به نزدیک است بیا را و چنانکه از المومنین
علی علیه السلام هر یک مولات و می گفت و الله لا ابالی وقع الموة علی منی ام تحت علی الموة فجاءی با
ندام اگر من بزرگ افتخ و اگر مرکب بمن افتد و گاه که از روی مرگ کردی و هر که در نشانی شکی از

تو دست بر کردی و حسن مبارک خود را بر دست گرفتی و گفتی ما نیستند از شما من خدایا
تو قیامی چه کار می کنی آن شقی برین است که خضایل بنی من سپید را از خون این سر دوست بر
نمودی و بر خاکس و چون بر طعم را بدیدی گفتی اسد و حیوان یک لموت غافل الموت لا تیک ولا یخرج
من الموت اذ اهل بود یک مانند آنی حب که از راه بر کرده اند که قدیم جل جلاله و اولین آن هر که تنای
مرگشند بآن عمل که ایشان کرده اند این نفی فعلی مستقبل را باشد و تنای قول الرجل لما کان لیتیم یکن اولیا
لم یکن لیتیم کان تنای آن باشد که کسی که یه چندی را که بشکاشکی تنوی یا آنرا که نباشد کاشکی بودی یا کاش
ایک طبعی را خاضع و ایت کردن یا که نفس از خود بخت برای آنست تا مو که کند فعلی است که کسان
عبد الله عباس گفت اگر تنای مرگ کرده اند معصیل انسان هم برید بر یکی از ایشان اید و پیش و گو
با نری تا بروی تا بری زمین چو جو و نامدی و این از جمله مجازات رسول بود که خبر داد از غیب ما بود و فهمید
و نفی می بود خبر بود و صدق بود و این خبر درست شاید تا بوی از عالم غیب تبارک و تعالی و الله اعلم
بالظالمین و خدا و امانت لطیفی تا بداند که این خبر داد از علم و او این پیشه که خبر بخلاف خبر خود بود
آنکه باز نمودن حق جل جلاله و علم تواند که بر آن را که تنای مرگشند و در همان از ایشان خبری بر نرود که
نیای و کجی دقتهم کو تنای قیامی صفر است و نام و نون تا یکدیگر جواب و بانی آمد تقدیر اینست که
و الله یجد لهم اخر من الناس علی حیوة و من الذین انکروا فزاکت تقدیر چنین است که
اگر اخر من الناس علی حیوة من کل احد من النون انکروا ایشان را بر حیوة و نرود که خبری بر نیای از هر چه
از خبر کان انکروا ایشان خبر داد که از هر چه بر حیوة انکروا بود احدی که یومیر الفتنه جا بود کند
یکی از ایشان که هزار سال باشد و کنت مثالی از کلام چنان بود که یکی از ما گوید علان استی الناس و حق حاتم علان
سختی ترین مردمان است و آن حاتم برای آنکه من در ناس مقدس که دوامی من حاتم و آن حاتم بر سختی مرا
و وجهی و کرات که علی حیوة جای و قفت و من الذین انکروا و استیافت بود احدی
و تقدیر آنکه من بود و معنی آن باشد که از خبر کان که اندکی یکی از ایشان تنای هزار سال حیوة کند برین قول این تنای
هزار سال زندگان حال بر خبر کان باشد و چون همودان و شاد به صحران قول قول و اولی است که کنت فظلا
و منهم

و منهم و بعد بقیه و اخر بر روی و حسن با اهل این سخن معنی دارند تا من تقدیر کند فی قول
من و بعد بقیه که از ایشان که بر بغش سابق بودا و در گفته اند مرا و بفرمان که ترتیب اینست که بعد
و در بودند از ایشان ششم سابق او را و دیگری سیرت است چشم بسیار اندکی در عباده ایشان
بسیار رود که هزار سال نری اکثری ما را نمود که اگر چه ایشان ترا عمر در از و درای عمر این را از خدا بسیار
خدا بر ماند و ما هو یخرج حیه ما نفی است و همیست است و ان یومع الفعل و در مایل مصدر است
و در تقدیر و جل بود است و تقدیر چنین است و ما یومع یخرج من العذاب و در بود که او خبرش را امر
و در مقدم بر بخت است و تقدیر بر آنکه ما انسان و اولی بعد از خبر من العذاب و قول اول طایر است و در خروج
هم لازم است هم تقدیر بقال نخرت عن کذا فخرج هو ای العدة فبعد و در کرم او را از آن کار و در
دور المرید و در تقدیر یا فاقض الروح من نفسی اذا احقرت و غافرا الذین رخصی عن انسانی
جان من از من چون حاضر آید آفرنده کند و در کن مراد از آنش و در و و یکو یکو در لازم خلی با
اللعج لا یخرج لا یخرج و ما یصلو الصبح ای توضی ای دوست من چه بوده است تا یکی که نرود و
و روشنای صبح روشن نیند و الله یضیر بما یعملون و خدا جنات و دانات با آن نری
و قول تامل قل من کان علیه و یجیر فی نایه نزلک علی قلبک یا ذی الله
مصدق لما یبیین یدینه و هدی و یبیین المؤمنین من کان عدوا
للكافرین و لقد انزلنا الیک الایات بآیات و ما یکفر
بها الا الفاسقون انکما عاهدوا عهدا انکذوه فزیر
منهم بل اکثرهم لا یؤمنون و لما جاءهم رسول من عند الله
مصدق لما معهم یذفرق من الذین او توالی کتاب کتاب الله
و المرء ظهروهم کأنهم لا یسلون قوله لای قل من کان عدوا لک
عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که خبری از حبس و همودان نام او عبد الله صوری یا میام
و بار سال مسافران کرد و او را از چند نسل بر سید چون جواب بیافت و بخت بروی می شد گفت کلام

[illegible][illegible]

بنیاد خدا داد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله این گفته را که تو از امتی که گفتی از امت محمد این شد
مانده که گفته عذاب مار که از سینه خود بر آید آن که می بیند اهرامان است و دولت او به این قیامت پیوسته است اما
کلام در تامل به این وجه بود که سوال کند که چرا خداوند تعالی شیعیان را فرستاده و شیعیان را مردمان است و شیعیان
گویم از این جهت جوایب است یکی آنکه خلی قضا از آسمان می فرستد و دیگری وصف شیعیان است و تا مردمان بداند شیعیان
و از آن جهت که شیعیان از عهد ادریس پیغمبر علیه السلام تا روزگار سلمان و عیسی و ریحان مردمان مستعمل شده و خود خدای
این فرستاده را بفرستاد و در زبان ایشان شیعیان می فرمود و عید و نه دی که مردمان آنکه وصف شیعیان بنمودند و مردمان
به آنست و جنت است که در عرض خدای تعالی و در این آن بود که تا دم محمد است و از جنت است که تا استیلا کنند
و از هر این چونی اعلام و سبب می باشد که خدای تعالی اعلام کرده و تا دم محمد است و جنت است که تا استیلا کنند
کنند باین از وجه آنست که خدای تعالی و ما یصلان من احدی شیعیان و این را دست نیاید که گویم
ما جانی را احدی که شیعیان را در نزد ما می کشد و این گفته را در حق فرستاد و شیعیان را بداند و شیعیان
و این گفته را در نزد خود اندازد این را که با حقان مانده بر آن که در حق می کشد این که نام است بر اصحاب بود و شیعیان
چون قدرت و سبب از آنست که اصحاب بود و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد این که نام است بر اصحاب بود و شیعیان
و نام است بر اصحاب که شیعیان را بداند و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد و در کلام و ما یصلان من احدی
حق بقولنا انما نحن فتنه فلا تکفروا و ما ترثونه و از این سخن که می کشد این که نام است بر شیعیان می کشد
غرض از آنست که شیعیان را بداند و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد و در کلام و ما یصلان من احدی
و لا یفهمه و این چینی است و تا ویل می طاعت این که هر موافق او عقل و درین وجه معنی اندیش و در عطف بود
علی قولنا الصبر و محض صبر است و تقدیر چنین بود که یصلون الناس الصبر الذی تر علی الملکین
و وجه دوم در آنست که شیعیان را بداند و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد و در کلام و ما یصلان من احدی
علی ملایک سلیمان و علی ما انزل علی الملکین و شیعیان را بداند و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد
کلام که در حق است و برای آنکه در حق می کشد و در کلام و ما یصلان من احدی
و دیگر در میان شیعیان است که گفته اند لا اله الا الله انما نحن فتنه و ما ترثونه و از این سخن که می کشد
این

منشی که انزل علی عبد الکتاب یا جعل العوجا و ما ترثونه و ما یصلان من احدی
حق بقولنا انما نحن فتنه فلا تکفروا و ما ترثونه و از این سخن که می کشد این که نام است بر شیعیان می کشد
غرض از آنست که شیعیان را بداند و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد و در کلام و ما یصلان من احدی
و لا یفهمه و این چینی است و تا ویل می طاعت این که هر موافق او عقل و درین وجه معنی اندیش و در عطف بود
علی قولنا الصبر و محض صبر است و تقدیر چنین بود که یصلون الناس الصبر الذی تر علی الملکین
و وجه دوم در آنست که شیعیان را بداند و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد و در کلام و ما یصلان من احدی
علی ملایک سلیمان و علی ما انزل علی الملکین و شیعیان را بداند و شیعیان را که نام است بر شیعیان می کشد
کلام که در حق است و برای آنکه در حق می کشد و در کلام و ما یصلان من احدی
و دیگر در میان شیعیان است که گفته اند لا اله الا الله انما نحن فتنه و ما ترثونه و از این سخن که می کشد
این

[illegible][illegible]

لبيك من مالك الا ما اكلت فانيت اوليت ناليت او تصدقت فاصبت كذا زمال نور
نبت الا انك تجردى وغانى كرى ياربوشيدى وكنه كرى يابادى وكنه نيبى وجرى لبيك
كوسفندى وجره عاينكيت درویشان درخبر باشند از تو بگوهند و رسول الله ص
شب زان که بختند چنانچه بود که کوشش عايشه را پرسيد که زین ديوچه را که گشتیچ ناز که گشتیچ نبت
بعد مانده مگر در نظر ناره ماين فرموده خدایى است ما عتدک سفند و ما عتد الله باقى و بگویند خبر
قدم لشکرت شيئا وانت مالک مالک من قبل ان يتلائق لون حالک و بکری کوم
افعال الخیر ابدافها علم الخیر لا یح والیریا انما انت مادمت شيئا نازمت صرت تاویل و بیا
پس نیت و اگر که ترا بگذراند و تو نمى کنی و تر غیر کردن نمى کنی خیر و تقیر کنی بیا بیا اوست
تغلبه ولا تخیر تقی خیر انما البیت العلم ان الذمیر و غیره لکلام و احسان اوقات نماز است
و بادت جهانت و بادت صافیت و آب بوی است پیش از که است برود و بادت بشیند و کارت فرمودند
رب ربیع نادى صفت ثم ما ان لبنت ان سکنت و لک الکریم طوره قوم لبنت افوی نبت و کلام
من عادت انما سمعده ما صلیت چه سید چه کرى و غایى کردن بر تان عالم و بکرم هیچ بر من نمى و غیر
و بر من فرود نهد و ارشاد نورى قال قال الله یدخل الجنة الامم کلان هوذا او نصارى الله تعالى
حکایت موافقت جهودان و ترسیان کنی با یکدیگر ما بعد نماز است و معا و در تریان این بود برای مظاهر
و معا و یکدیگر بر رسول الله اسلام چون رسولی شیخ شرح ارشاد این چنین و شنید از خود نوی و دیدند سوخت نور
بر سبیل شافیت بر زبان نه بدلى برای انکه عتد الله انما تذهب الصدق و نه استند که انکار شافى است بگویند
این ان با یکدیگر و معا عتد الله ان رسول الله با یکدیگر در نبت سرمنه فتوح و الا که جهود با بر این نوی است نوی که
آیت کسى که نالی بلب بدوب که از نبتان سوخت اوب بلیغ عربین لغا فترى بها دیا نقد شتابان است
یعنی که انما موافقت و غیر مختلف بکرم و بسم بکرم و جهوده برای انکه و اندر و انی که بکرم و نه هر یک
بای خود و بعد شافى مولود جعلکم الذلیل و التهان و التکونافیه و لتبتغوا من

فصله و معنى انت کتب سبک که تو با یاری و در زید که تو با فضل و در زى او کنی و بکن در خیم
چه معلوم بود که سماع خدا و اند کردن این ایتم چنین است و نقد بر این ابرامت که جهودان گفت کسى است
زود که جهودان و ترسیان گفت نبت زود که که ترسیان باشد انکه در هم نخت و یکبار و در جهودان از جهودان
و ترسیان و نقد انکه و قال الله یدخل الجنة الامم کلان هوذا و قال الله تعالى
لن یدخل الجنة الامم کلان فصل شيئا انک خدایى و در کرد بر این دان و از جواب داد
بلطف رحمتی که نبت این خبر از زود و غوی پرسند و بود و بچ بید که و عاید و غوط و غایط من و اذلال
و بیان این بر نبت پیش ازین بخت مالک ما نیتهم این از زودى این است جمع انیت و هر که نبت
علی السلام بگوید که انت کل المنى فاما بضایع التوکی کنت کبر رتقا اعتاد و کلمتى که ان بضاعت
احقانت و از غایت که رسول الله فرمود که من دان و غنم و علیا بعد الموت و المعاجز من تبغ غنم
حولها و تقی علی الله زکرت ان سبک که حساب بخند و برای قیامت عمل کند و عايشه آن بود که نفس و انرا
هو ابرو و نسا که بخت به نیت حال باشد و غنم مالک ما نیتهم برای انکه از بجهود و باطبا بجهود و حاصل
کلام من منی بجهود اذ انقدر قال ان و حتى تبین ما یملک المانی انما بقدره لک المعف و من الملیه
للوف و این چنانست که و عبارات ما با سبب این چه چیز چنین نموده انک کسى بگوید ای ما بعد که بکرم و انرا
دعوى خودی که بگوید که از زودى کنت انکه گفت این دعوت دعوى بران و توبه باید قبلها تو برها و کسى
کوفى که گفت صلیت است بوده انی خط انکه بفره را که در برای انکه از یک شیخ بود و از توبه و ان خلق است که بفره
حرف حق تا در جمع بران و بر این باشد که توان و در بین و سلطان و سلاطین کنت اگر در بستی که بجهود
که دعوى بی جهود زود من او بجهود شتابان به انرا این مطلب و عايشه انکه در بر این دان و انرا که بکرم و کرم
و چنین است که کسى که استقام کند و انفا کند خدایى و در زودى و بجهود زود نمى و ابر اجل جلا و غل و ابر
یعنی هر که سلطان باشد نه جهود و ترسیان است او و در این قول عباس است و بکرم مغرانی نمى بکرم که در جهودان
و ترسیان رجوع کند از ان ملت و طریقه و برین مسلمانى در آید غل و ابر و انهم کنت دعوى انکه است که جهودان و تر

الْحَجِيمَ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَبْعَ مِلَّتَهُمْ
قُلْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُعَذِّبُ لَكُمْ وَلَكِنْ أَتَعْبَتُ أَهْوَاءَ قَوْمٍ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكُمْ

مِنْ الْعِلْمِ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

اول و لله المشرق والمغرب معز ان خلاف کرده اند در سبب نزول این حدیث که میسکت جاعلی
از نبی به رسول الهی فرستاد پیش از آنکه قبلیت المحدثین بگوید که این حدیث در میان ما صحاحنا بری و ما
براه قسبنا است و نشان بخشنده بخیر کرد که هر کس که با کسی گفتن بود که از کرم چون روشن بشود و انقباض بر
بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
خدای ما این حدیث را فرستاد و بعد از آنکه بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
فرود آمدیم هر کس که از ما برفت و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
شد و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
گفتند که در حق فرات آمد که بر سر راه نواز غافل گشته می رود و دردی نمی آید که کرده بود و چون
روی بگردید احوال را بدید که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
لمعه زنده و عیب که از سلسله ناز خدای این حدیث است و در آنکه بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
شروع شد به شرح بر آمدن انقباض بود و در سبب موضع خود بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
خود بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
و چون بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
گفتند سبب نزول این حدیث که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
نارنجی و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
این حدیث را بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود

صلوات
الدر

این حدیث که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
بگفت و گفت برای کس که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
است و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
کافال الله انما بالذکر انزل علی الذین آمنوا وجه النصار لیسئلین تاویل قرینه او که او که
آخره قال و سبب نزول این حدیث که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
لوجه الله و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
الذین فطر السموات و الارض ای صعدت سموات الله قال الفزوق و اسلمت جمیع جنین
شدت رکائلی اهل المروان بناه الکادیم ای صعدت سموات الله قال الفزوق و اسلمت جمیع جنین
و نبأ المست حصیة رب العباد الیه الوجه و العلی القصد و وجهه یعنی تسبیل بود و عوب کوبه
و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
مقی یقول حاجت اسرا قد بد این بعضی را لباسی بود و در درین آیه برین معنی قولی که در دو قدر
و نزلت بود و قال غفران و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
و نایت فقیرش ملکه ما و جمیع و کنت لیسر الیه و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
السعدی و بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود و بعضی که بخشنده بخیر کرد که بود
فقدت لک لوجه الله لک این کار بروی تو کردم یعنی برای تو کردم و یکی وجه از وجه است که بخشنده بخیر کرد که بود
وجه الله ای نعم الله خدای این است نه بعضی حضور بیکان و لیکن بعضی حضور علم و تبریر جمیع جنین قولنا

ابو ذر گفت و علی مرتضیٰ قضاها و او را راضی و موافق و نیز معنی یجاب و الزام بود و این
اقدام عند ما لاین و در این وقت فاما یقول لک کفر **کفر** کنون این عبارت پادشاه عزت
و چون و دفعی استماع آن عند را و در حدیثی که عذیل از ابی تقدیر و انکار ابی نوح یا امیری برای
آنکه توبه نمودم و در حرکت یکو شمشیر این بر سبیل تشبیه است یعنی تو کی از پیغمبری خواهی که پادشاه
طریق آنست که گویند تا شبیه در حق خدای توبه و امر برین تشبیه به هم چنانکه در حق آسمان و زمین گفت
فقال لها ولا تضل طوعا و کرها قالت اتبعنا طاعتین اهل اننا که فرستاد چنانکه گفت
کارین بخلاف آنکه توست چنانکه کفر مخالف توبه چون خواهی که کار که کنی ترا است باید و ساز و عمل
در وقت مصلحت با یون چون جزای خواهم بخش از آن نزد که گویند که یکن کارین چون نرسیده برده بر عالم
آفریده باشم تا درین باب سبب که لا تحضن الملوك علی طبع فان ذاک من غیرک بالذین و غیر الله
مانی فزاینه فان ذلک بین الکاف و المؤمن و قال **الذین لا یعلمون** گفتند آنکه خبر
عبد الله عباس گفت که خود اند و در حرکت ترسانند قدا و گفت منکران عربند لولا کل تحضیت المصلی
چو ایکنیا الله ایما جراحه ای با ما سخن گوید معاینه می چنانکه تو رسالی او تا تینا اینه یا اینه
با آید یعنی علامتی و ولایتی که و لیس صدق گویند که حق تعالی روگرد برین گفت کذلک قال الذین من
قبلم مثل قولهم که گفتند چنین گفتند آنکه پیش ایمان بودند آنکه از آن امتان گذشتند فشا جلت قلوبهم
و امای ایشان با هم می ماند و کفر و توه قد بینا الایات ما آیت و معنات مفضل و بین کردیم برای آنکه
یقین و اند و یقین ضد شک بود ایقن ایقانا و یقین یقینا و لا سم یقین و یقین علی بن کربل
شک حاصل بر برای آن خدای تعالی را متیقین بخوانست حق تعالی چون حکایت احوال فاسد ایشان کرد و محکم
و گفت ایشان با حرکت محقق آن بیان حجت رسالت رسول که علیه السلام فی قوله انا و سلنا لک بالحق
ما در ستادیم ترا بکنی بدستی و راستی و حق اینجا حدیثی چنانکه فلان حق فی و عواد ای صادق فلان حقیقت
در دعوی یعنی راستی است و شاید در بعضی قرآن و شرح باشد یعنی ما در ستادیم ترا بکنی بدستی و حق حق در ست
معنی گفت

متان گفت ما را سلنا عنک غیر شیء بل بالحق ما ترا باری نخواستیم دم سببش قوله انما لے
و ما خلقتنا السموات و الارض ما بینهما الا بالحق و جایی که گفت و ما بینهما باطلا و هو ضد الحق
عبد الله عباس گفت باقران و پیشتر قوله بالحق لما جاءهم یعنی باقران این که
گفت با سلام و پیش و قوله و قل جاء الحق و زهق الباطل ففرحوا بفرح عظیما یعنی مفضل بن یحیی و
و هند و دیار دوستان بر این خواب ایم و شب را چیزی متعین سرور که از آن برین خبر عید انوش و حقیقت
او در خبر باشد و در شمر و عذاب بر می زود و برای خوف را من خودم فخر هم بعد از الیسیر و دیگر
ای هند انصیل پادشاه یعنی مفضل ترسانده و دشمنان را را بقاب و نصب هر دو بر حال بود از مفضل و کلا
تشکیل عن اصحاب الجحیم عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که یک روز رسول
گفت است غری ما فعل الله بالکفار الذین ما تواکسک التامین و انتمی که خدای تعالی آن کافران گذشت
چو که خدای تعالی این آیه در ستاد و متعلق گفت سبب نزول آن بود که رسول علیه السلام گفت لوانزل الله با
بالیهود لا یمنوا اگر عذاب و ستادی خود را از ایمان آوردند ای این آیه مانع و معقوب و سبب نزول
چونم خوانند و لایسئل عن النبی مرسس و باقی قرآن بر خوانند علی النبی من بنی المسمی علیه السلام و سبب
عبد الله مسمو و من نسلمو خوانند ترا بخوانند پرسیدن عن اصحاب الجحیم از اهل و جحیم فیهل باشد
یعنی مفعول من جحیم آن را و جهمادی مظهر ما و حجت اند را نش بر افرو زیم و جحیم بکنده است حال چنانکه
علم نموده است و در نزوح و بعضی از مفسران گفته جحیم از جمله امای در کانت چون سقر و لعلی و دایم
نموده اند شما و لکن ترضی عنک الیهود و لا الضاری عبد الله عباس گفت سبب نزول این آیه
که جودان مدینه و ترسانان بر آن امید داشتند که رسول ۳ موفقت ایشان کند و در قبول چون خدای تعالی
کرد اند و فرمود که روی بکنید که این شد و آن اظهار بودی که میگردند که در خدای تعالی این آیه که
بعضی دیگر مفسران گفته سبب نزول آن بود که جاحض از جودان بر نزدیک رسول ۳ می آمدند و گفتند
ای خدا که ما را بر نه و صلی کنید و با ما بزرگواران آوریم رسول علیه السلام حرم علی با نعم با ایشان حار

جون درجه پنجمی قوله تعالى

وَاجْعَلْنَا لِلْيَعْتَبِ ثَابَةً لِلنَّاسِ امْلِكْ

وَأَمَّا وَلِتُحْدِثُوا مِنْ قِيَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدَنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَنْ طَهَّرَ بَيْتِي
لِلطَّائِفِينَ وَالْمُكَافِفِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا

بَلَدًا أَمِنًا وَانْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ النَّارِ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ أَمِنَ مِنْهُمْ وَالْيَوْمَ الْآخِرُ قَالَ

وَمَرْكَفًا تَعُدُّ قَلِيلًا ثُمَّ اضْطَرُّهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَبَيْنَ الْمَصِيرِ وَأَذِيقْ

إِبْرَاهِيمَ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلَ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَإِنَّا مُنَاسِكُونَ

وَتُبَّ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ اَعْلَانِكَ

وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِسَابَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

مَنْ يَرْغُبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ

في الاغصان

فِي الْآخِرَةِ لِلصَّاحِبِينَ وَوَدَّعَلْنَا الْيَتِيمَ غُلَامًا زَكِيًّا وَكَانَ زَكِيًّا فَطِيًّا وَكَانَ زَكِيًّا فَطِيًّا وَكَانَ زَكِيًّا فَطِيًّا

در این خانه که کعبه است نشانی از وجود الهی و ثابتة الثابت و احکام الحاکمات و المقام و حاصل دین ناب و اذیع
باشد عبد الله بن سلف معاذ و علی بن ابی طالب که مادر کریم نبوی هجرت و سعید خردوشی که خدمت بنا و آئینه از هر جا

و چون او گشت و ملال یابد بایش نرنگی پیش که از آنجا باز کرد و او را مات گشت و در کار به باقی نمود و نهاد و گشت بجمع آمدن
سینه با مناسبتگاه و اما هر که استخوان این بود و شکاف گشت و من دخل که انما و هر که سرون حرم خاستی گشت

یا خونی در روم کز بزم تا در روم باشد
 و در آنجا باشد و قصص بکنند و خدایند تا آنجا باشد
 و آنجا باشد که با او باشد

و من را ده کتبه و طعام و شراب بر و تنگ دارند تا بفرد دست از محرم بروی آید آنگاه حد را دو برابر کنند و بختیه آید
مواخذ کنند و اگر از این کن در محرم کن یک در حد را دو برابر کنند لانتقال در هر یک عید را از آن وقت محرم است

والتخذوا شبيهه ونافع وابن عامر بر خبر خوانند و التخذوا شبيهه خا و باقی نقله کبیر خوانند بر امر کبرند

از مقام ابراهیم نازکاهی و برزاده اول بگرفته از مقام ابراهیم نازکاهی در سبزه ای که کور رسوله مقام ابراهیم
گذشت ماکم از صاحب گذشت : یا رسول الله این مقام نیز یکصد گانه است .

نموده مرا راوی خبر گوید که این روز شب میاید آن ایة آسره که اخذ و امن مقام ابراهیم مصلی و پیغمبر و از

بیت المقدس را دی بجبهه کرد و خلاف کردند و در مقام ابراهیم بخجی گفت جلوه مقام ابراهیم است یا انکنت
جلوه مقام ابراهیم است و قوت او را قوت او را قوت او را قوت او را قوت او را قوت او را قوت او را قوت او را قوت او را

بلو بعد تمام ابراهیم است فساد و مداخل و سدی کنند مقام ابراهیم اجابت که امروزه مازنی کنند یعنی دوست
طواف که از بس طواف باید کردن بمقام ابراهیم و اینجا سر وقت بمقام ابراهیم و بعضی اگر کنند مقام ابراهیم آن

که ابراهیم پائی بر نهد و از ترنایش در اینجا مانده چون بزیارده اسمعیل شده بود و قصه او آنست که چون خلایق

برایم را فرمود که ما جورا اسکندر را پیش سار و هیر که او را شکی نمی بود ابراهیم گفت رضا یا این را که بر من
گفت ای که جبرئیل تر ادا نماید برخواست و این را بر گرفت و می آورد و جبرئیل علیه السلام در پیش او میزد و گویا

شهری آبادان و بنده خوش آبی روان و گیاههای بود کشتی ایانرا از خود آوردم چیرگی کشتی نرفمان نیست تا برسید الی کماله فرزند

بیت اعظام است برین محرم دانی نه آبی بود و نه یکاهی و نه ایسی بر لب گشت ایچ زرد و ایچ اینه زرد که خدای تعالی بنیاد

[illegible][illegible]

عِندَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ۚ إِنَّكَ أَنتَ فَخَلَّتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ

وَلَكِنْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ و قوله اذا نال الدرّة اسلم
قدیم جل جلاله درین آیه بیان کرد که سبب انکار او را کرد و در دنیا داشت انچه صالحی ن کرد آن کو که او را نداشت
ای ابراهیم اسلام آوردن بدو کرد و فی مرتبه عبد العالی گفت حق تعالی این امر او را کرد و انچه از زحار بر وی افتاد
او را گرفت و آن آفتاب و ستاره را در نظر کرد و درو و علین حاصل شد بحدوث او و در تسبیح او بحدیث
كُنْتُ لَمْ يَكُنْ لِي لَيْتَ الْعَالَمِينَ جَنَّكَ لَمْ يَكُنْ وَجَّهْتُ جَهَنَّمَ لِي لَيْتَ الْعَالَمِينَ فَكُلُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
حَقًّا سَلَامًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ یعنی او را گفتند این امر او را پس از آن کرد که او را سلام
آورده بود و لیکن او را گفت استقامت کن تو بر این کار ای نبوت و این را بگو و کلین و ابن لیان را گفتند او
راست گویند خالص کن خدای تعالی را بر وجهی عطا کن که نمی آید که خود را ای خالص کن و اگر کسی که
یعنی دیگر گفته خارج باشند خدا را و متوجه آن زمان او را و این آیه را بگویند بگویند که او را نداشت و خدا
شدم خدای جهانی را از کرم جل جلاله باز نمود که ابراهیم علیه السلام تا نزد خالق را دعوت میکرد چنان رفت
و گفتند بر او نماند و کرد و جز آن را بر این معصرا ن نمود که در کوفه او را بگویند چه را جمع است عبد العالی گفت
مراد کلیه خدا نیست الا الله و این ضربه تزلزل را که است جفا که گفت از آن زن و وحی قرأت
با عجب توارا و آتی را در ذکر گفته و میگوید که گفت علی بن اصفهانی از اهل اصحابی را لایعنی
از یک منما و قدی منما ای من العاده و از آن در غیب است که حق تعالی را رحمت بآن بگوید که او گفت و بگوید
اسلمت لَوَيْتَ الْعَالَمِينَ ابو عبیدة گفت که نبوت را جمع است با او گفته و خود را رحمت با وصیه ای
وصی بجهیه و مفضل گفت رحمت با طاعت این عام و خاص خوانند بالف و وحی را بگوید که گفت و تحریف
عنان با ناله است و وحی بیک معنی باشد و گفته اند او را وحی یک گفتند و وحی بکثیر نقل را بگویند و وحی
بعد از یکدیگر پس بگوید که و فعل را نقل و فعل یک معنی بسیار است قال الله فجعل الکافورین

مستمع

[illegible]

وطفه و غضب و بر خیزد و سخن له عابدی ای طبعان مزلون ترا الحاحی فی الله اهره استقامت است
دستی انصاف و انکار و محابه و مجادله و مخالفت با ارفاع علیا و اجتناب بقا حاجت بحیثه ای غلبه با محبه خلایق کند
و انکوائی محابه و محاسبه که بود و بر وجه بود و او هم گفت متفرک آن بود که پیش آن بخدای و صفات خدای عز و جود
خدا بر عباد سیکردن میگوید با وجود خدمت می کنند و ما مشاغر می کرد و افریکار ناماست بعضی گرفتند و بعضی
با جهود آن بود که گفتند با حق او بترسیم که خداوند کنیم و علم او بترسیم که است و سخن آینه الله و احسان
و این قول او علی است و ابو القاسم می گفت بعضی گرفتند خدمت با جهود آن و ترسانت آن که که جهود آن که گفتند
ترسان آن گفتند و الحاح این الله که گفتند با حق او بترسیم و با خدای آید و است بر جوانان که گفتند حق می کنند و در حق
کردن و نولنا اعمالنا و لیکن در این عبارت و غیر از عدل خدای عز و جل و انکار و مجادله می کرد و بر وجه که گفتند
است و سخن له مخلصون و علی با خلاص می کنیم او را یعنی در عباد و ترک نمی آید فعلی انظام عملی آن
خدا فی ما کنست از رسول ما پرسیدیم که خلاص چند رسول ما کنست من از جنس من پرسیدیم چه جنس من
از خدای عز و جل پرسیدیم مرا کنست اخلاص من سنی است ای ستمو عقد قلب من چه منست من عباد کنست من سنی است
از برای من در آن ای بنده منم کنست دوست ابرام ابو زعفران کنست که رسول کنست آن که حق حقیقه
و ما بلع عبد حقیقه اخلاص من لا یحب ان یخلف علی شی من علی الله کنست و حق حقیقی است و بنده
بحقیقت اخلاص منست تا چشم از آن میبندد که او را مع کند بر کار کنست برای خدا کنست سعید چه کنست اخلاص
آن با که که مردون و علی خویش اخلاص کنست درین با خدای شک کنست و در و در علی با خلاق آن را کنست فضل علی کنست
که عمل برای مردمان را باشد و علی برای مردمان کنست با و اخلاص آن بود که ازین مردون ما که می جویند
و تو یخص العین من العیب الذم کثیر اللین من بین الغرض و الذم کنست اخلاص آن باشد که فعل با خلق و او را عیب
و دوم چنانکه شریف است ازین سر کنست و غن ابو الحسن نو شریف کنست اخلاص آن بود که لا یکتبه الکفا که لا
یضد الشیطان که لا یطاع علیه الا انسان که لا یعلی غیره الا من کنست اخلاص آن بود که نوشته را
برین متن راه بود و شیطان را بتجا و در آن و او می رود و مطلق باشد و در خدای عز و جل کنست ازین مردون ما که
اخلاص آن بود که کنست یعنی گفته اند ما را به الحق و یقتصد به الصدق و یقلی به الکافیه که انما کنست

[illegible]

بنوعی بخار و بخار بود از قیاب او و این معنی برین برآید که نفس عاقل را که بنامیده پس ظاهر شد و الله علم
 ببارد من کلام تو بجان سيقول السفهاء من الناس ما وليهم عن قبلتهم
 التي كانوا عليها قل الله المشرق والمغرب يهدي من يشاء على
 الى صراط مستقيم وكذلك جعلناكم امة وسطا لتكونوا شهداء
 على الناس ويكون الرسول عليكم شهيدا وما جعلنا القبلة التي
 كنت عليها الا لنعلم من يتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه وان كانت
 لك بكة الا على الذين هدى الله وما كان الله ليضيع ايمانكم ان الله
 بالناس لرؤوف رحيم قد نرى قلبك وجهك في السماء فلو نزلنا
 قبلكه ترضاها فولد وجهك شطر المسجد الحرام وحيث ما كنتم فولوا
 وجوهكم شطره وان الذين اوتوا الكتاب ليعلمون انه الحق نزلنا
 وما الله بغافل عما تعملون ولئن اتيت الذين اوتوا الكتاب بكل آية
 ما تبعوا قبلتك وما انت بتابع قبلتهم وما بعضهم بتابع قبلة بعض
 ولئن

ولئن اتيت اهلها هم من بعد ما جاءك من العلم انك اذا لمن
 الظالمين
 تو سيقول السفهاء ورجال ان الله ما يقدم انت كجنت به كاذبان جهود ان ورسول
 كذا رچند خدای تعالی را رسول را خبر داد که آنان با تو خدمت کرده و در خیمه من اینها سخن گفتند و از غیر تو
 بخودند و گمانند و رایت بید چون من نبی بگردانم و حق ۳ این را بچند و بگفت یکی برای آنکه رسول ۲
 تو من نفر کند و دل برانی بدهد که ایشان این خنده گفتن چون بگویند گفتن نیاید بر خدا که او بی خبر بوده باشد
 و بگفت رسول که در بقدر سيقول السفهاء که گمان آن خدا از سر سفره سخن خوانده گفتن تا دل ازین
 خوش داری و چه دیگر آنکه ما میخواستیم رسول را چون خبر دهند از غیبی که در استقبال یام خواهد بود و بی خبر رفتی
 خبر این را بچند یا نبی صدفی که در کار خود گوید و سفید شد و سفید بود و رفت مرد
 سکه را در آنکه گویند مغرانی خلاف کردند که سفیدان که بودند عبد الله عسکرت مشکان بود
 که چون حق ۳ خبر بگردانید ایشان گفته بود که گفت که روی بیت المقدس می کند که روی کعبه کند
 چون در گشته شده است که کار خود این کاران گفته و مانند این روایت ازین معنی قول دیگر است
 که این سفیدان جهودانی نو که چون رسول را روی از بیت المقدس می بگردانند و در دهن رود و ایشان از خود
 نیاید و گفته بود هر دو می گردانند و این قبیل ستمان مقدم است و اگر برین قبیل بماند و آنانی که پیغمبر خود را
 بودی که گفت او هر دو تیره و اینها یا فیه ایم و این قول مجاهد و قتاده و سیفیان و دیگر روایت از عبد الله
 عباس است می گفت هر دو منافقان و جهودان می گردانند رسول را روی از بیت المقدس یا مسجد الحرام گردان
 نود و گفتند اشتیاق الرجل الی بلده و مولده محمد را یا سکه می باشد که شهر و مولد و است برای آن روی از مدینه
 جهودان این بر وجهی که گفتند که ایشان امیدوارند رسول میگردانند در بعضی خبر دیگران ایشان چنانی بود که در
 بیت المقدس گردان از طریق مامیت و سایر است می گردانند امید است که باوین ما که در قبلی را از مامیت
 نمی کند سيقول سبن استقبالا را است می گردانند گفتن این سفیدان بی خودانی سبک را ان ما ولیهم

از رسول که گفت من دایم خود را می قیامت بر پشت طبع با شیم چنانچه اهل عصا قیامت
و بیعت نباشند و آنرا نمک که در کمال است و بیعت نباشد که در کمال است و بیعت نباشد که در کمال است
کوهانی و همایش که کینه شایسته که ای کجاست که میباید و نه در عصر با نبوی که کینه با از پیغمبر خود
مشیتیم و دور با دور استیم و بعضی در گفته اند که انانی باشد و در دنیا درین من برای کونین
با جمیع این که خجرت کردم و این قول نیز طبیعت را که در امور معصومانند برای کمال جمیع حجت و در هر عصری
که قول معصوم از خارج نیست چنانکه در جای خود بیا به تفصیل آنرا الله تعالی قولی که کرات کرد و آنرا
هم در دنیا و هم در آخرت و این عاصرت همش برین گردان آویخته بود و بعضی دیگر نیز تفسیر را
کردند و گفتند باید میر است و فصل برب را هم و آنجا ما گفتیم در آیه تبت برای آنکه علی التا
گفت اگر کسی کشتی آن منی دادی دیگر تبت اگر کشت و بیکون الرسول علیه السلام
شهادت است و علی بن نقیض شهادت است و این حدیث است که در قول ایشان از این حدیث است
بنابر حکم پند بر این که کون رسول الله را هم است و در اصل که آن با جمیع چنانکه قول رسول الله
این علی گفت فی الموضیع حیث یعنی در حق الله در رسول و این حدیث است که در کون رسول الله
بعصوه و اجماع برای قول این که خجرت و نیز این خبر که ای کعب در آیه که کون رسول الله
چنانکه بگویند که کون رسول الله چنانکه خجرت حاکم آن کون رسول الله و کون رسول الله
و دیگر برادر کون رسول الله چنانکه خجرت حاکم آن کون رسول الله و کون رسول الله
یا رسول الله یعنی دارد و در کون رسول الله چنانکه خجرت حاکم آن کون رسول الله
و منی آن و در هر بر دین آید از وی که اگر حجت الشهادت و وقت موقوفه کوهانی بجای خود است و
و یکی دیگر که حجت لا محاله و لا محاله و لا محاله و لا محاله و لا محاله و لا محاله و لا محاله و لا محاله
این نیز دلیل است بر آنکه کوهانی در دنیا باشد و در ابود امیر المؤمنین علی حسن حسین علیهم السلام
در دنیا

در آن جواب و پند ما رسول الله این حکم بر قول این که کون رسول الله و کون رسول الله
میگوید که در حدیث نقل الیهی که کون رسول الله و کون رسول الله
ای عید الله این در طبع است که در کون رسول الله و کون رسول الله
حکمت نصب کرده و بعضی که کون رسول الله و کون رسول الله
خواست امیر المؤمنین علی حسن را میباید و در کون رسول الله و کون رسول الله
و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
حکم است با هر که کون رسول الله و کون رسول الله
و درین حجت با پیغمبر ازین و دیگر کون رسول الله و کون رسول الله
در تفسیر او کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
و در کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
در کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
بنابر کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
که کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
گفتند که یا رسول الله گفت بنیای کون رسول الله و کون رسول الله
شما که آن خداوند میری بگری و بیکون الرسول علیه السلام و کون رسول الله
با هر که کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
القبلة التي کتب علیها و در حدیث کون رسول الله و کون رسول الله
تقریر صفاتی که در کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله
بر حجت المفسر که در کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله و کون رسول الله

ز ابروت و منی آت که در ما جعلنا الفضله الخ انت علیها این کعبه که آنجا که آید برادر و
برای بود و منی جمل عرض و بیان باشد که تو خاتم حجت کسکه ای فرضت و حجت اینی بگویم
و نفوذ و پدیدان کردیم این قبیل که تو کنونی برای این کعبه و محسن است تغییر آیه گفتن بروی که حجت
نیاست و زیاده و آنجا که بود در حجت را آوردند که چون رسولان بگو بود روی کعبه کردی و آنجا
بر آن مظهر است یعنی شما گفتند روی کعبه کردی و آنرا از آن جهت که برابر بیت المقدس بود و در پیش کعبه
بهر بیت المقدس این کعبه باشد و بعضی دیگر گفته اند ای رسول را علی اسم بیکه کرده بود پس
قبلاً هر یک که خواستی روی سزا کردی و دیگری نبود و قبول ما فاینا قبول فقه وجه الله
و حق روی کعبه کردی و وقتی روی بیت المقدس و این روی را به اسلام بود و بگو و بعضی دیگر گفته اند
و تعیین بحدیته و بوسه بر این قول که روی کعبه کردی برای توحید بود و بگو و در بعضی روی آید
که در این قول بود بر آن روی یعنی کعبه ای بیست و دینا و این قول نسبت به رسولان به نظر هر
باندی و خلافت نیست که چون رسولان بگوید آنرا در بیت المقدس که در آنجا فرود آمد و در آنجا
چنین کعبه پیش از حجت انضاد و دو سال در مدینه روی بیت المقدس که در آنجا فرود آمد و در آنجا
روی بیت المقدس بگوید بر او ای برادر بنی عرب در او را عبد الله عباس و خدا و در او ای خدا
و بر او ای بنی نوزده ماه و در او ای چهل سینه و ده ماه چون رسولان در مدینه بر این خدای اسلام روی بیت
المقدس بگوید و در آنجا پیش از آن بگوید روی کعبه کردی و بعد از آن با خداوند بود و در آنجا پیش از آن
تشبیه می شد و تقدیر رسولان علی اسلام و تقرب می کردند رسولان علی این نشان دیت خدای اسلام
تیکر کرد و بر رسولان و صحابه بر آنستند که آن را موقت خود دانند از آن بود که خبری در آنجا
چون قبیل کعبه است و در جوانی که تقرب میکرد به برشته و دشمنی و نیز شکاک کرده اند خدای تعالی
برای آن گفت که آله الف لم یمن یجمع الرسول المنون نقیض علی عقیده و این گفت

[illegible]

فلم يقتلوا ابني الله وبلغني فليعلم انسياء الله راى كذا محمد رسول الله من انهم لم يقتلوا
ابن نوح بنشد وبنو كذا فتم قولنا نوح ولقد يكون احادهم وبنو كذا نوح كذا
لقد علم انت واصحابك انك علم ان ابن نوح وبنو كذا نوح كذا نوح كذا
الذين يؤذون الله ابني الله وبنو كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
واوليا ناس قديمه كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
سبب نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
المؤمنين على ما علمت علي حتى يميز اخيحتي من الطيب قوله وان كانت لكثير
ان مخففة است انفقوا وقد امنت واصحابك لكثيره واين لا نوح كذا نوح كذا
وغيره كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
وغيره كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
من قوله فلوليائك قبله فمضاه فمضاه وكذا نوح كذا نوح كذا
وان كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
مضاه كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
فمن مضاه كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
كانت لكثيره كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
بذلك كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
ببرهات كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا
وافعاده كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا نوح كذا

سرمه

[illegible]

سرمه

اول کتاب که در این کتاب است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت ای اهل الذین المصطفی لعظم موقعه من الذین عدله
باس گفت یکدیگر را در قرآن که در حدیث تو بودی این حکم منع کردی تو نیز این را منع کردی
و از آنجا که مسجد احرام زهری کنیست اول منعی را بر خود الهی حدیث تبدلات اگر گویند که امام است
این را از قرآن هیچ جای حدیث تبدلات که خدا این ایت تاسع است که تو که هر چه فصل
بجای است و الله المشرق والمغرب فانیما نزلوا انهم وجه الله و مکرر بیان کرده اند این
که اگر در راه باشد و در حکم غیر باشد نباید که منع شود و باید که با کمال حق صی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
بود که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث المصطفی را کرده بود و دیگر حدیثی از این معنی بود و حدیث زاده و حدیث نایب
آن بود که در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
ناگردد و در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
نایب و این عام حدیث است و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
شعوت نری السلین علیک حکما فعلموا لواء الوفی الحکم و در حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
نوی قلب جهنم فی الصحاب نزل من آسمان بود که با حق وجود این طعن زده گفتند که محمد بنی ادا
و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
آورد که در حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
که روی این تمیز بودم اگر چه هر یک گفت من ندانم تو از خدا می دانی و او که حکم را از تو می گوید که در حدیث
او که خداوند است نهایی هیچ گفت روی در او است که در حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث
اکثر از آنرا است و در حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث المصطفی را بیان کرده اند و حدیثی از این که اتفاق و جامع است که در حدیث

[illegible]

[illegible]

الحمد لله

[illegible]

مکمل برین و سنی و لنت که نم توانستند مدلسین در راه بود که ضعیفان در کمال پختنیده
و در بعضی از کلام فعل باشد پس باید که تقدیر این باشد که ولیت و جود و اما در
مدن بین و این در سبب است که کلام با او برین است و تقدیر این است که جود
مولیها و جود ای مولی و جود علیها برای آنکه تالی متدی باشد یک ضعیف و ولی بر ضعیف
قال الله تعالی و من یؤخرکم لیس فی سبب و این عامر خوانده است بود و لا اوی مضر
الیهما و در محقق این است و لکن قبله هو مولیها و جود ای کجای جود و در محقق
عبد الله بن مسعود و لکن جعلنا قبله هو مولیها فاستبقوا الخیرات فیما رز
بالطاعة یعنی بشتاید و در کمال سبق بر خیرات و طاعات و تقصیر خیرات که فاش
الی الخیرات ای سبق بکم بقضا الهی یعنی بعضی را سبق بر بخت خیرات طاعت
و عرف بر بخت خیرات که ای کنت ثنای علیک یا بن حبیب و نیز علی سواد فانی است و در
ای و حسن علی ای سواد که اینها کنون است و اهل الکتاب هر یک باید که سلب و اهل
کتاب باید که الله یوم القیمه هر یک باشند و در موضع تفرق خدا ای ثواب اتم آورده و در
روزی که بر این حساب و جود که او بر تقدیر است و در سبب و من حیث خرجت فی ظرف مکان
بود یعنی است فرسب و در تقدیر و جود خیرات یعنی کسای کف و در این لغت و در است
باید که جود یعنی سبب است چون سبب سکان بود و با سکان جمع سببین و در علی فخر جود حرف
جمع است و کلام که در دفع عودی ایجاد و خف و کلام است چون لبت و کیف این و جود لغت
و این فرات عبد الله بن مسعود است و در کلام عودی عبد الله بن مسعود گفت تا کنون دست که فو نه و چون
گفت اوم با جود و فضا گفت هر یک است پس کبابی جود جود گفت جودیت ما کنت هر یک
باشد و در این آیه و زبور که حکم فخر حکم تا فرست در جود و توبه فی سبب چون ممکن باشد چون

مکمل برین

مکمل برین و سنی و لنت که نم توانستند مدلسین در راه بود که ضعیفان در کمال پختنیده
و در بعضی از کلام فعل باشد پس باید که تقدیر این باشد که ولیت و جود و اما در
مدن بین و این در سبب است که کلام با او برین است و تقدیر این است که جود
مولیها و جود ای مولی و جود علیها برای آنکه تالی متدی باشد یک ضعیف و ولی بر ضعیف
قال الله تعالی و من یؤخرکم لیس فی سبب و این عامر خوانده است بود و لا اوی مضر
الیهما و در محقق این است و لکن قبله هو مولیها و جود ای کجای جود و در محقق
عبد الله بن مسعود و لکن جعلنا قبله هو مولیها فاستبقوا الخیرات فیما رز
بالطاعة یعنی بشتاید و در کمال سبق بر خیرات و طاعات و تقصیر خیرات که فاش
الی الخیرات ای سبق بکم بقضا الهی یعنی بعضی را سبق بر بخت خیرات طاعت
و عرف بر بخت خیرات که ای کنت ثنای علیک یا بن حبیب و نیز علی سواد فانی است و در
ای و حسن علی ای سواد که اینها کنون است و اهل الکتاب هر یک باید که سلب و اهل
کتاب باید که الله یوم القیمه هر یک باشند و در موضع تفرق خدا ای ثواب اتم آورده و در
روزی که بر این حساب و جود که او بر تقدیر است و در سبب و من حیث خرجت فی ظرف مکان
بود یعنی است فرسب و در تقدیر و جود خیرات یعنی کسای کف و در این لغت و در است
باید که جود یعنی سبب است چون سبب سکان بود و با سکان جمع سببین و در علی فخر جود حرف
جمع است و کلام که در دفع عودی ایجاد و خف و کلام است چون لبت و کیف این و جود لغت
و این فرات عبد الله بن مسعود است و در کلام عودی عبد الله بن مسعود گفت تا کنون دست که فو نه و چون
گفت اوم با جود و فضا گفت هر یک است پس کبابی جود جود گفت جودیت ما کنت هر یک
باشد و در این آیه و زبور که حکم فخر حکم تا فرست در جود و توبه فی سبب چون ممکن باشد چون

مکمل برین

۴

وایشان انجیل و شمع عیسی خراموش کردن بودند و متروک کردن و ابراهیم و دیگران نیست

این دو کلام در حق معجزی گشت شکر خدای بسکون مذکور که بر کسفی و نورانی کنی در مواضع مخصوص
 تامل کن که در مقام احوال و احوال بدایا هستی که در آن تا آنجا برسد و هجیب بودی که یکسکون می‌باشد
 پس بهر حال از غلظت که با شش اذکر به الله قیاماً و تعویلاً و علی جنوبی که اگر استاده
 باشد و اگر نشسته باشد و اگر بپای خفته باشد که اینها کثرت بودی که کثرت باری تو بکار
 خود نزدیک می‌باشد که گویند یاد و دمی تا ترا با و از عین خوشت حق می‌گفت از مجلس من و ذکر من من نشین
 آنم و ذکر من کنی کند و معنی کثرت باشد از این بر حال می‌باشد که تو کام کردی و آن حال که تو کثرت می‌بخش
 بیدار و حالت قضا حاجت حق تا آنکه نشسته اذکر کنی علی کمال حال تا وین این خبر و اول
 مستح بود که از زبان آدم یا چنانچه از وی نظر انداخته قیض من ذکر کنی با این کلام احوال بدایا و قیض
 هست که کمالی است و معنی که بوسی عمران گشت یا موی چون ذکر من کنی با این کلام احوال بدایا و قیض
 لرزان باشد و است از اغیاب برسان باشد و موقوف شد سکون و طریقت باشد و چون
 مرا خوب است باید که شش روز بابت بود و راهی باشد با چون از شش من با شش من است با
 مقام و بسلطان و ایران و حقیقت باشد و آنکه بنده و ملات با حقیقت کن کردی که ملات تو او است
 و چون با شش من است کنی بر این زمین با حقیقت و زبان می‌سکون صادق شایان کن بود است
 حدش که بر آن که در مقام اعتداف باشد به شش من با حقیقت و طعم او و آن اعتداف چشم چش باشد
 و زبان و بوجاه و مسلماً اعتداف بدست برای آنکه اگر زبان و جوارح متصرف بود و اول
 نبود متصرف باشد و اگر بد بود متصرف از زبان و جوارح عرق باشد و اما اعتداف زبان برای شش من
 یا با تو که اندک شاکر است و نیز در شکر خدای تا تو مدون باشد آینه را بوجاه با نافع عباده
 باشد و این غایب بود و این مرتبه هیچ منم نباشد که بر شکر خدای با جلال که او و اول
 نعمت از حق و قدره و فخره و شکر و کمال فعل استغفار و کلام درین باب و ذکر است

ساعت

[illegible]

باشان برسد بهشت بود و ذکر آن فرستاد و من تو را میزبون فرستادم بآنانم الله من فضله
و بعضی میگویند که ارواح ایشان از خود جدا و دوری را برایشان عرض میکنند و میباید و شبگاه
بناگاه را مطلع از غرضش عرض میکنند و تو را التماس عرض میکنند علیها غل و آغشیا
و علی محققان بیشتر قبول است و اما در حجب و اظهار اوج آن چنانکه در کبریا و در عباد الله محسوس است
و در زکات است احدی گفت ارواحم را بجاوی طیر میفرستید امار الحجب و اما کمال من انا
تا دای الحجاب و از من ذوق فی ظل العرش گفت ارواح ایشان در جوار حقان سیر میکنند
که از جوارهای بخت آب خوردند و از میوههای بخت خوردند و باقی دنیا را نشناختند و از رزق آفریننده در آنجا
و الفا و حجب و این منقش مختلف است و بجزایر مجاریست است که روی بختیابند و در بختیابند
و قاعه یکدیگر را سکنند و در جای ایشان بحدود و منتهی و اما در اقسام یکی کمال منی کوچک است
گفت بلای ایشان است که سیحیون ایشان زنده خواهند شد و این چهار قسم کنند
و بعضی میگویند که ارواح ایشان از آن است که در ایشان و نام ایشان در دنیا با بدن ایشان
باشند چنانکه در آن است ذکر الفتی عمر الشافعی و لذت و مآل و فصول العیش انتقال فی اثر
راسل قول آن حکیم که حق تعالی گفت بل الحیا و منی است بل هم حیا و دیگران تصریح کرده
با کبر و در میزبخت و شادمانند با خود خدای تعالی باشان و در این لایق باشد بروجی حسی
و خبر است از رسول اکرم علیه السلام که عرض شد در آن خصلت بهم عباد که اول نظر از
خون او بر زمین است چنانکه مانع عرق کردنش و جای او در بخت و او را در حقیقی از خود را این بود
و از فرغ اکبر اینی کرده اند و در غایت کبر این باشد و بکمال دانش میارسانند و خبر دیگر
خصلت و تاج و تاج بر سرش نهاده اند تا می بود از آن است سرخ و مضاف و در وقت او را
او را از خود را همین بود و در غایت عیش قبول کنند و آنرا کس از خونش و او را میفرموده

[illegible]

ترکس خدای عز و جل و بر کسی از آنکه ما رمضان و بقضای مال و صدقه و بقضای نفق و مرک و بیا
و بقضای ثمرات و میوه های مرکی فرزندان و پسران و نهاده گان برای آنکه از نفع میوه و دانه و دریا
عبدالله با کسی گفت از ابوسلو و او از ابوسنان که از کجاست مرا فرزند بی قرمان یافت نام او سنان است
که را با او گفت ای مرد من او را درین کرم و بطول بخوشی حاضر و مرا نکند یکیشان تر از این را و بهم
بلی گفت حدیثی شناکه و این عبدالرحمن بن ابوسری که از حدیثی که مرا صاحب حدیث کرد و از ابوسری
که رسول گفت چنان شده بود من را فرزند بی را میبوسد و خدایا فرشتگان را گویند مرا فرزند او
و میوه دل و نهاده کردی گویند به من ندانم حال چیست گویند با مندا یا ترا جدا کرد و از هیچ کس را
بدهن و بدین خانه بیاورد و از این است که با او بدین خانه نیکنند و بدین است که با او
و را و بشیر الصابری بن گروه صابران را از آنکه برین صیاب و عیادت میبوسند و عیادت میبوسند
محبس النفس علی کربش الذین اذا اصابتهم مصیبه انما یقولون ان کون این ترا مصیبتی بسود
گفته و با خدای که از تو گویند ان الله و ان الله و الجحون ما عذر انهم به وید و ان الله و الجحون فی
او و عذر انهم و فرد او را خست و جمع و است و بر کردی گفت ان الله اقول الله بالملک و ان الله
از این گفت بالملک گفت این که و او را ترست بلی ثمرات او را ملک و یکی او را ترست و خوشین
بالملک گفت از این که و ملک و با ملک بصر من اندام گشته و مقبول الله و باقی او را تنگی خست
عزیز گفت ای رسول الله جلاله و جلاله و الجحون گفته و رسول الله ان این مصیبت
گفته است هر مرد را این مصیبت است هر چه گفت او را و مصیبت آن عذر آنکه کس را
یعنی ملک است هر چه گفت یعنی که مصیبت این چون این مصیبت است یا فی علی عیادت و آنرا که
بودن که فی این کردی رسول گفت من استیجرت عنده لم یصیب جبر الله مصیبت و حسن عیادت و
خلفا صاعا گفت هر کس که نزد مصیبت است هیچ کس خدایا این مصیبت او کند و جاب او را

خفی صلیح و بدست برده و او را رسول فرمود است بر که او مصیبتی رسیده بود که آن مصیبتی را
پایش را و عدنان است جماع کند خدای تعالی جز آن مرضی باشد که اگر از آن مصیبت رسیده بود
اگر هر دو را دراز برآورد و بعد از آن که گشت تمام خلافت کند که اگر آن شخص بود و او را
بر اندکی گفت لا اله الا الله چون کسی استغفار کند و چون نفی بدو شد کند و چون
مصیبتی بر او آید استیغاث کند بگوید انا لله و انا الیه راجعون خداوند بخشنده و مهربان
او را مصیبتی رسد خدا و هر تسلیم و استرجاع خدای تعالی و هر چه از او رسد و او را قبول او را و هر چه از
از حق او رسد که او را رسول شنیدم که گفت هیچ جماع نموده مسلمان نباشد که او را مصیبتی رسد او را
مصیبت از خدای تعالی فرمود است بگوید که آن کلام است جماع است یعنی گفتن لا اله الا الله و انا الیه راجعون
و انکو بیده اللهم جبرئیل فی مصیبتی و اخلقی خیرا منها و انا خدای تعالی عرض را بهتر از آن باز
انکه گفت چون بر سر خود رفتن در میان مسلمانان بهتر از اسلام کشیدن او را است بدو از آن
تا رسول اعطای ابن ابی سیره از دست او را بخواند من گفت من دخری دارم و من زنی عیوس
گفت اما خشن را خدای تعالی کفایت کند و اما عرشش را من و حکایت کرد و او را دانی و دیگر گفت و او را دانی
من هیچکس حاضر نزد رسول اعلم گفت چو می توانی باشد که ایان رضا بدو کن و اما من با شما و این است از دست
که گفت یک روز موسی درین حالت خدای تعالی گفت ای موسی از آن نیست که بر او نوزده است
یعنی که گفت خلیفه دهر گفت با خدا ایسا کن و خدای تعالی فرمود که ای موسی گفت در
خدای تعالی من را بگو گفت ای موسی آن باشد که چون این را از اسلام کنش می کردند چون این را
تو نمی شناسی که کند و چون مصیبتی صدان را بگوید انا لله و انا الیه راجعون ایان اهل خطر قدس
باشند و عقیقه نبوده است که که و اهل منزل رسول اعلم گفت رسول اعلم جماع کرد و گفت با
الله و انا الیه راجعون که گفت با رسول اعلم این بر من مصیبتی باشد گفت ای موسی که بگوید در این مصیبت

و او بر سر روایت کند که رسول اعظم چون در آن فعل کنی ایتمی بکند بایسته مراجع کند و از آنجا
بجوشش تپانند که اگر خدا میسر کند میرنند و آنکه بی برکت خدا و آن که بی که بر سر است
نویسند و او را که بر سر او کی بکیرت او را گفت ای الله صبری و اخدای بنی بر سر صبر کن
من گفت صحبت من ترا و تو نمی کنی رسول اعظم گفت او را گفت این نشانی گفت نه
گفت ای رسول خداست برادر او بدوید و تفرع که کو تو بر که گفت ای رسول الله شتم ترا
آنکه فرمان برادر مرا مگر کنم و احباب کنم رسول گفت صحبت صبر کند الصدور اولی گفت صبر کرد
نعم اولی بکردن میان کرد که هر چه صحبت سخت تر شد صبر کردن بر و فرزندش باز داد انون مولا
کوید مگر است این که شتم زنی را و دوم با حال کوری چند و پیش خود کرد که بکیرت این چنین
صبر کرد آن صبر کن ای صبر کن و خلاصه محمد علی از جعفر صبر علی ابی جعفر حلال سر
اصحبت بقصد ملک دوع العین غم شد اما الطاری فالعین فی القلب دوع او را
چر صحبت رسیده ترا گفت صحبت ترا پیش و بر که گفت و شتم که کس سوره اولی ایشان بود و پدر
ایشان روزی که سندی بکشت کار و ادبی را که او را بخت و من منوال شدم بر سر من کن من را
گفت میان من ترا که یکم که پدرم که گفتند را بگوشت آنکه او را و است بخت و دل و مایه و کار و بخت
او یکس و او را بخت چون من غیر یافته یکم برادر مرا بکیرت و بر که گفت پدر مرا که شتم چنین حاجتی
افاد و بر بطلب بر دست لیا کرد و او چون باز رفت او را شمشیرش دریده بود و بر ساعتی برادر
او را گرفت او را باز آورد و دشمنی برادر او کرد و او ساعتی بر آمد و نیز تا پیش خدا نهانی ماند
هر که در شتم طفل و من و یکم ای پنجم منوال شدم بکار صبر من نیز و گرفت و یک بکشد و او
ریت او را نیز سوخته کند من شتم منوال شدم که من بکیرت که من صبر میکنم برین صحبتها و
گفت ازین که کردم که اگر صبر و دفع و دور و دوری که با یکدیگر بر او میکنند و صبر تا بتر بودی ای کافران

بیایان کرد ای الله کل الامور علیک وکس الکلمی من الامر تنووت من الصبیحی القدر
 وایستی طول العوالیهم ودر عقبی بادی کوته انی ودر کت احیاناً یضیق بصدکی اذا غلبت علیهم
 کل ما کونت متطاول البیسی من الدهر وایسه الموعین کم کنت ان حشرت جرت علیک المعاد وایست محب
 دین درخت جرت علیک المعاد وایست وایست که هر کس که تقصیر تو نمود و تو بازو باشی و اگر چه کنی
 تقصیر تو بود و تو بازو باشی این سخن مانده است که کمر و او را حلا می بود و ملاطمتش بر او بودی برکت
 قبول یابست روزی میجدید می کرد رسول است غلام جزا السجده می گفتند یا رسول الله او هر که شکر
 یافزاید بر این می یابد کت بخوابم پیش او را بخوابی و او کت و غلام یبست و اینست و درخت
 اینست و درختی باشی که هر روز از روشی اندر زاری یبست و ایست که بگویم هر روز یا کنی یا تو یبست
 بخوابم در حق آن مردول خوش کت کمی خشنند یا رسول الله این او است خایه و او کت این هم از حکمت
 کت با وجود کسلمان از چون میرود چنانست بنای کریان مرد غفلان سلطون با وجود کس بصری رو کت
 کت در صابران بخندان است که وصف را توان کرد و کت اما یوفی المصابین جهمه
 یعنی حساب هم انش روایه کند که در صحیح بر رسول اعز بود کت او را بطور بی و دشت خجسته
 داشت صاحب و عاقل نام و ادعای کیم بی پر بار بود و خجسته نبی از شبها باطل می سجد روزی بر زبون
 یافست ما در بخت و کت که در دهانه زد و بنیاد و در خواست و بکشت شهادت که در و کت
 کت با چون کت از شب هیچ شب سکن تر بود و کت می چل و در و نامانی نمرود و جاد و جاد
 و کت و در و کت ساخت با زن چون از شب بود و در جاست بیرون نوزدن کت باطل می چل و کت از
 عاید اگر کت نوزد و وحی می باشد اندر و در کت که در و کت می جاست که کت چون در و کت می باشد
 ختم می آید این ترا و اندر که در و در کت کت ختم می شود و بی انصاف کت کت که کت می باشد
 عاید و در و کت با واد و وحی کت با زسته از حق ما کت که در و کت کت که کت می باشد

[illegible]

المختار

[illegible]

[illegible]

لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون اني قد استقروا ان الحصفاء
محتاج صفات شريفة وانما سكني رزق عال من العيش بما قبل كسبه ايسل ابرشما بجي مبريقا
صفاه صفات مثل حصا وحنى قطب وناه وواو كوثره اعرضا واحد است ودرج صفات كصا
وعدوان جوشن اصحاب كرا ورا ورا ورجش صفى اعدت كصا وحقى قال الرازي كان من صفات النقي
مواقع الطير صفى العضا ووجه كسكني كوكبك است قال ابو ذؤيب حتى كان في العبادت مودة بعضا
المزك لا يرم نفع ورجش مودات ووجه پيرش مود كوثره وكرات وقرجه وقرجه وقرجه وقرجه
جل علان ووكوه مود خوات وكرات ولفش لاف لام توفيف مودات من صفات الله
رجش شير واهل الملك واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
س از شرا بر مودت عال الكيت يقال مود جلا خصل امرا م شفاين قربان اهره شرف و شرف
الحق اعلا مود واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
والحرية من صفات الله خفاف مودت كره واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
حسن اهل كره ما من دين الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
تولدوا ذلك ومن عظم صفات الله اهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
مجا مودت من صفات الله واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
برين واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
كوكبك مودت مودت صفات الله واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
عاش كسب زول ابران مودت مودت صفات الله واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
وادي مودت زول مودت مودت صفات الله واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام
الاشرف الملك كوكبك مودت مودت صفات الله واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام واهل الامام

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

تَعْبُدُونِ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةَ وَالْمَذْمُومَةَ خَيْرٌ
وَمَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ مِنْ أَضْطِرٍّ غَيْرِ بَاغٍ وَلَا عَادٍ وَلَا أَثَرٍ
عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَسْتَوْدِعُونَ بِهِ مِمَّا قَلِيلًا
وَلَيْسَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بَطُونِهِمْ إِلَّا النَّارُ وَلَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ
الْقِيَمَةِ وَلَا يَرْكَبُهُمْ وَلَهُمْ عَذَابُ الْيَمِّ وَلَئِكَ الَّذِينَ اسْتَشَرُوا
الضَّلَالَةَ بِالْهَدَى وَالْعَذَابَ الْمُنْفَرَةَ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ
إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ خَلَفُوا
فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ

[illegible]

[illegible]

مسما ۱۱ و کلان عمر بنی نع و در وقت ظهور سحر و اسل العقیه و جاد و ربک و تدانی و اباب تم نعت ۳

لہری

[illegible]

شستن و رختن بر این گفت چون بسیار بود و چنانچه از آتش و شانی این شرف خند
میان این خوش و آید که اگر کون بود فحشاء اطلاق نام نون گفته بر او علی و عوف از آنکه خوش
و از اطلاق این اسم خوش نشد بر گفتن اعموم سیم کرد که گفت خوش است و اگر چه در آن که گویم
اجماع است بر یک سیم و بی و هشت و نیز در یک است اوصاف کرده و خلاف در جوار او انفعال کرده
بجای او در جنسیت و همین سخن گفتند و او را با و حرکت کنند و او را بوسه گفتند که و هشت و نه
با کی نیست و نه سیم و شانی روا باشد و نیز یک نفری باشد میان خوش آبی و خوش شیده
باب تحکیم و نیز یک اصحاب از پیشه هم چنین است و نیز یک ملک و شانی و او را می گویند
بیل حال حال گویند که خوش است هر چه در در بود و بعضی اصحاب می گویند که او را را ما خوانند و خوش
گوشتش حال خوانند و در غیب نیست که مردم آبی و خوش است و خوش است و خوش است و خوش است
بکرات اگر نیمی به بار می باشد و اگر شکست آب به بار می باشد و در شش مرغ و در ماه
خوشش را که خوش است و خوش است و خوش است و خوش است و خوش است و خوش است و خوش است
باشد به نام خدای و اهلی و حیث و اهلان مرغ صورت بود و اهلان مرغی است برای که
عند زیم او از بردار و نمک و دعا و دعا و اهلان العرو است و اهلان و باج مرغ العرو
تکلیف و حال این هر چند با لفظ قدس که کتابها که با جهل الی الکالمعتمر عبد الله بن کثرت
و باج که برای اسب نام شده و در دایمی دیگر نام از آن باشد که شکر که در کشید پس اندر و ج
نام خدا نهند نام طوطی بر نه و او تو شانه و ما ذبح علی النصب برای او که قرآن آنجه
برای اسب نام کنند بر آن نام خدای نهند و این قول سید جبر است و قناده و مجاهد و بعضی دیگر
گفتند که مرد و نیم است که بر نام خدا نهند و این قول ریح چون بعثت و نیز یک سب اهل
با پنج خدمت از صفات که را در شکر کان و می دان و وجود آن و ترسیان و کبریا و شایسته
و اگر

چون که ایشان نیز نام خدای بر نه بر آن که خدا را بر نشاندند نام خدای موصوف صفات کامل گفته
باشند و به ایشان حلال نبود و به یک شخصیت باج و اهل کتاب حلال است چون نام خدای بر نه
بر آن و چون نام سیم بر نه ترسیان حلال نباشد و این قول که گفت نمی و این سینه و آنجه
است و ما میان گویم که درین است بسیار تمیز ایشان نیست چه باقی را با عقدا است و دیگر که
و چون سیم را معتقد نباشد و است درین باب معتقد است بر یک سیم و نه سیم که اگر شکر
نیج کنند نام خدای بر ما جماع و چه اعتراضات و اگر در و برین لال باشد و معتقد و در شانه باشد
و چون سیم و اگر سیم نگویند و چه در حلال با و نیز ظاهرا هر دو دلیل صحت اولی گویند و در کمال
عالمه یزید که اسد الله علیه و ان الله است و اعتقاد کرده اند که غیر باج که بر آن
اویند او الله باشد پس ایشان بر حقیقت نام خدای بر نه باشد و در عدم این آید و اهل و ما
احمد به الخیر الله و یک ترسیان بر آن نام سیم گفته باشند جامع حلال می دانند و آن ترسیب
عطاست و کحل و حسن بعدی و شعیب بن السیب و از علی بن یونس بن سعد الکوفی تا چون میان حلال
و حرام کرد و حقیقت بر نه و اکنون حضرت میفرماید باجه که در شانه و تخفیف کرده با و تخفیف
و گرم سیم که در اضطر فرقه و عاصم و یعقوب و ابو عمرو خوانند و اضطر بر نه و در سیم
در اخوات او از اقتلوا الفسک هر او اخبر جوان من دیار که برای او که خودم در حرکت
که کردند که ساکن را اعتدالها و سبکین نشیبه کردند بخردم و باقی قرآن و نه فتن ضطر
بهم نون و خبر برای سب عا بعد از این محصل او عام گفته در در و طاف اهل کرد برای تو
چه اصل او اضطر بود است بر نه و ان افعول من الغرور و منی است که احوج و اهل هر که بخرد
آورد و خود است و اهل گفته بر آن که بدانی بر نه که نخواهد و آن که او را و آن من بر باشد که یک نفر
آنکه در حق گفته این نصب اهل البیت و احد قول اختیار افغانی و قول دیگر شافعی است

[illegible]

گفت یعنی اینست که اگر پیش اسلام خلاف این کرده باشم چون امروز می گردی از آن حدیثی که گفته شد
و بخیرند هرگز نگذاشتی و بدو بگویند که تو ما آن الذین یکتمون ما انزل الله من
الکتاب عهد الله بها من این این را در کتب ائمه و کتب سلف و مالکین اعیان و
و عامرنا و اخطب و هر چه بنزد امیران بود که پیش از وقت رسالت ایشان نگذاشته و عامر و خذرا
که نزدیکت که هدی آنها چنان بری میخواستند در کوه که او از سرب فرو افتاد و میانی گفت کدام او میخواست
رسول امیر اسلام میخواست و ایشان گفتند و سوا میخواستند که با آن که آن سحر است که گفتی این گفتند
این توان بجز است و وقت نیست و در میان من و خود او در پیشگاه گوناگون از حق چشم اشتر و صحت
بگردیدند و بگذاشتی استی بخواهم خود مطلع در حرام و حلال و این ۱۶ من و است و که این بیان گفته شد
و استاده است از وقت و وقت رسول خود میخواستند و از آن کتاب از توره و بیشتر و بیست
غنا و قلیلا و چون گفتند آن بهاء است برای انکار است که خود را در میان ما و حضرت شکر
بما می بود و منع می کردند از آن گفت و بیشتر و بیست و نه گفت و از تیره بچین کنند مایه است
برای انکار کسی بجا بود و منع غیبه و لیکن نمی گفت که بجا بود منع میباید معنی کتاب حدی ۱۲
و آنچه در وقت از بیان است و صفت رسول انجمن را می گفتند طبع خطی است که باز میگردان
می کنند و بجا می مانند و تیری می مانند که می گویند که را که چه کار این کنند آن است نه چنانکه
که اگر بماند نه در منع استاده و برای آن قلیل میخواستند از هر که بماند با جواب خدا می گفتند که اگر چه
بسیار بود و خود را بود و او را پس حتی و زدی میخواستند که بماند و انکار می کردند با هر چه از آنک
ای ایشان را چه بود و انبیا مایه کلا و انبیا می گفتند که انبیا می گفتند که انبیا می گفتند که
خود را چه چندی که انبیا از بدو در حق بود و از عاقبت باش خواهد پرسیدند ایمان را که انبیا می گفتند

اگر کتب کتب به از اهل بیت باشد چون بویند یوسف به و المساکین هیچ کسین و یوسف
من اسکن و مسکن اند بود که از یوسف به و او در خف حال باشد او را به از یوسف به و او در خف
سکین آن باشد که اگر چه محتاج بود از مردم چیزی نخواهد و در آخر است که رسول گفت ای مسکینان
و لا تلهی تروه القروا القربان و الله و الله القربان اما المسکین الضعیف الذی لا یطیق ان یتصدق
علیکم کنت مسکین تدرین درویش کرده باشد که او را باز کرده باشد یکسره یا دو دو یکسره یا دو و او را
مسکین ضعیف باشد که از مردم جان چیزی نخواهد و نداند و جویند و فقیر او را مردم اگر کنت اگر غنی
آیند و آن خسته را بجا هدایت غنیان و المسکین الضعیف تفرقه بسیار است یا لول التناک
الحا فادریخت که رسول ۳۱ از خدا فرمود است مسکینان در حق فی قول الله المسکین احیی
سکینا و استغنی مسکینا و استغنی فی نعمه المساکین یکی از جمله زاهدان است یا رسول الله چه چیز
بی کوی کنت برای آنکه ایشان بشنود و آنرا که بهشت نماند بخیل سالان اگر کنت بیک مسکین را
نکته و اگر چیزی نخواهد و روشن کنی و اگر چه نیم خود باشد مسکین را دوست داری و بگوشتن نزدیک
داری تا خدای بر تو خوشتر از نزدیک کند و بعد از آنکه رسول می گوید که او کنت بفرست
مناهی از زرب العزت که کند که با آنرا که کفر او مسکین را اکرام کرد و تو در دنیا بهشت
امروز در شادمانی هست که آنرا که بهار پرستی و درویش داری که در دنیا این شادمانی
برتر از آنست که در مردمان در حساب باشد و ابن السبیل معمران در روز خلافت که در عید
عباس تق و کفند همانست عبد الله می گویند او سه روز همان شهر حق محبت بر داشت
آنکه با آن بود از باب سرفروخت و بر من فی صدقه بود و رسول گفت من کان یوفی بالله و اللبیم
الآخر فلیکره ضمه رسول گفت همان یوفی در این باره روزی خود او و چون رو کرد و صاحبان
یعنی خدای که آن لحاظ را دارد باشد که کار کند و نیزانش کند و هر چه بکشد و هر چه بکشد

مراورده که رایت مرده و مرده ای نشانی است پس من کلام را به بود چنانکه مرغ ان را
یعنی الا و خوانند در دهر این و دنیا گویند و قال فی المومنین و احسن الله علیهم و الله اعلم
این ما بخلق و گفته اند شیطانی بر این می خواند که در دنیا باشد بر او و او را شش برده المساکین
مراورده که در دنیا که بکمال سال باشد رسول گفت ای حق حق حق حق حق حق حق حق حق حق
سالی و حق و اگر چه جزو است یا دو و خبر است که سالی بکند رسول سیکر حسین علی علیه السلام
کنت و ای چهره که بگویند یا این رسول که کنت میگوید رسول قرار نام اگر چیزی به یکدیگر
و زشت و انجا بر هم و الا دوست می ایجا دوم و رسول گفت کنت ای المساکین و لولیت محرقا
کنت سالی و در کف و اگر بسم گویند سوخته در رسول است که لولا السؤال لکذبون
ما قدس رد هم کنت اگر نه استی که سالیان دروغ میگویند و یوسف نماند و ای آنرا که استی در
کروی و اگر سالیان هیچ حق نیست چرا که گفت حال خود کند از یوسف قوت و ای خود بهر خود
نماند با بسته خود کفای بودی و خبر است که بگویند از آنرا که بهر ابراهیم المؤمنین هم سوال کند
ایبراهیم المؤمنین کنت با جزای چیزی توانی نویشتن کنت الکتاب تک علی ان رض الله اری و
السؤال فی و حکم حاجه خود بر زمین نبویس بخیر و سوال کن تا مردان سوال در روی تو نبای
و یوسف و نیزه و کربس سوال بود پس ای بر دی سالیان بر دنیا به چنانکه شاعر گوید ما اعیان
یا ذل و جهنم بسوا العوضا و لولنا فی الضیق لعلنا و اذا السؤال مع السؤال و سره
رجع السؤال و حق کل نوال و اذا ابتلت بدل بهک سالیان یا بدله لشکرکم لفضل
ان الکرم اذ جاءکم بعد اعطاکم سلما غیر محال و فی التناوب المظفران خلاف کرده
بعضی گفت مراورده که در رنج و سختی باشند کسی است نرا خود دارد و اگر کند و این قول سید
دو خبر است که رسول گفت ای که او نموده و اگر کند خدای تبارک و تعالی از او عفو می کند

هر یکی بر پستین سلاخی میشد گرفته میشد زانوقت تا چاه بود و منصفه سخن الهی و کل گفتند ما
شبه کلامی گفتیم لای الهی و انما کلاما عجبی است باری خدا را این کارها متوکل حقیت و توکل ما کجا
رسید ایشان گفتند او را وجدنا مکمل و او را نقد ما صبرنا چون با هم بخوریم و توکل ما هم بر یکدیگر است بعد از
تفعل کلاما گفت مکان محله را هم پیشین گفته اند چون ما بیدار کردن نیست چنانکه گوئیم گفتند بگوئی
گفتند او را وجدنا بذلتا و او را نقد ما شکرنا چون با هم بخوریم و ایام و چون بنا چشم کنیم بعد از این
دوای که رسول گفته خود را می قیامت که غلایان را در دست سید ما در دستهای او زبیل رب العزت
خواهند که بعد از درویشان آنرا که در شغل و او درویشان شغل جواب و دست حق تعالی گوید انما نرا توکل علی
ترا و او اینترا جایزه تو بجایی آنرا که در آن محاسب الایمان را زنده کنی و سخن ما کجا می رود بایشان
خطاست که بگویدند که من در دنیا و دنیا را در دنیا شکر کردم و صبر کردم گویند ما رضا با تو عالم تری
بود و ما چون کسی که از کسب عذر خواهد از دستش عذر خواهد بود که آن من برای کار ما در کرم نه توان گفت
اعوذ بربی منعمی اقامت بروی هر کس که از انعام و ادا یافتن او دست او بگیرد و او را با حق تعالی
برای کشفاعت ما در حق ایشان قبول ایشان می بیند و علقی عظیم در دست و بر پشت و در دست
که اقامت الهی تعالی علیه قلیل ما عجلت عقوبت و اذ اسرعت الفقد تعالی علیه عمل انما سرا
الصالحین چون تو انگری چنین که روی تو بنده یک کسای که در دم که عصبه آن میخک کرده و چون درویشی
که روی بود و در کجوها بنهار صاعان و شتر و اسب گرفته و نیز تقضیل الفقر علی الغنی نهاد و ایلالت
ان المقصیر من الغنی ان قلیل لا یلحقهم من الفقر لوفرقا و ان انما اعصى الله
فی الفقر و لیرت انما اعصى الله فی الفقر و لا یلحقنا همد سلنا ان الفقر یرجی الغنی
و ان الغنی یخفی علیهم من الفقر و ان العیال یخفی علیهم و ان العیال یخفی علیهم و ان العیال یخفی علیهم و ان العیال یخفی علیهم
بطاه العیال یخفی علیهم و ان العیال یخفی علیهم و ان العیال یخفی علیهم و ان العیال یخفی علیهم و ان العیال یخفی علیهم
علاء

على الصبر والادب منا الى لمرأته من الاما نتي الناس عن عني امرى وانما نقي كلامه
سلك بين الجحيم والنار وخبرنا من تركه زير المومنين على علمه وفقهه بمهم سيدة امرا
المومنين وادانت كلنى كوما اذ رجا وكريم مكرم كنت ما حسن فواضع الاغنياء للفقراء فيه
چه كبريت فاض تاكران ودر دست تر اعقب كچه امير المومنين كنت حوائى ازين نيكون تر شوى
كنت بيا ركنت جن من لك سر المقل على غيبا نقتد بالله ازين كوتو كبر در ايتان بود بر تو كران
استدرا لا كراى تو كران ودر ويني ودر نو كى وبيدارى مال رسته خست تو كراى تو كراى رست
رسول امير كويلىس الحسن كنتم العوض انما العنق الفضة مودت بن تو كراى كبريت
وبزوه نش وعلقت ثمر يربا چا كوتو در سلف بوده انو دارش ان بار كفته اذ وراش ان
تو كراى انو اوله احسن تو قالو هذه الفضة نقتد بالقوم من رجا وصدت ^{عن} عن الهوائى نفا
ان يقول اقم فضل علان على علان فان لى قصه ادا كفى الى شيعه الميمان ولا اجعل الضلالتان
الزخمي من رزق ما كنت من كنت عن ادا رايته كالذى يراى امره ان ابراهيم و اقطع
البرن جفانى كوتو بد غيتا وكنت على المحاك وكما مرجه زنت منها كنت من ذلك ^{بل} نك
فكر ايت لائن حليبا كثر اخلق ما عا يا ايا حلا بالزمان عوا انظر الى الله ربك يا خاها
صا ايت ابلغ من كفى لسان الحكيم سيدن الغوايب والبصير اجدو الحق وكما بعد طرف
مصادم هو مكا ولو انا اجمع منهم وارتفعم بد الزمان ودين بينا اكره نهر دين منى سب
چون نيكونه جو نر شيد چه جو زنه وكنت نمر وراق كويه لئا سوا لوالى لان مالها ادا
نخار من احلا بالاحساس ما بى لياض اذى حمله لك وبالا لاس ما ملك الناس وروعه الله
الازى كنت اما هانى لا تمل الناس والتمس كحك فضل الله نال الله وسع فلو تمل الناس
التمرايك وشكو اذ تمل اياك ان يملو فيعموا وازن من سارت قود والضره ابراديه

عندانی قتل حاصل شود و عرض قتل بود چون حال برین جور بود قصاص لازم بود مگر اگر
قاتل و سبیه بدو ادب و مقتدر را برمی خیزد یا غفلت کند قصاص اینجا با خطای محض
آن بود که کشنده عامل نباشد یا بگوید که بگوید یا ناقص عقل بود اگر چه قصه کند و صبر و عزم
دارد و در حکم خطا و تیرا که مردی تیری بصدای او اندازد یا غشی ناکاه بر کسی دیگر را بر می خیزد
و او کشنده شود و اگر کسی اندازد و چشم کسی باشد این خطا محض اینجا بدو لازم است
عاقلاً خطا که کشنده باشد آن نیست که مردی قصد مادی بکند که آنرا که در شرع مانع از
بود و عرض ادب با و قتل حاصل شود یا قصد کردن کسی را یا در وی دیگر کسی را و عرض اصلاح
باشد پس مردی بود یا غفلت از کسی کرد و در غفلت لازم است بر بعضی میان این کرده خودی می خورد
خاقان و ماکان و مومن آن قتل مؤمنان خطا و آنرا نزدیک حیثیت چون
قتل منقلب باشد چون سبکی در آنی که نه صلاح بود و چون سبکی بزرگ باشد این قصاص است
بنور الله که این خودی باشد گران تا در او در کشش نکند یا بخواب قصاص واجب نمود و عرض و هم از
جای بخشد و یا غفلت از حسن بصری و غشی و غشی هم این گفتند و در غفلت خلاف کرده و در حیثیت
قصاص واجب نکرد و در سبیه اهل بیت علیهم السلام و مالک بن ابی اسیر و شافعی و ابو یوسف و محمد
آنست که بجه و در غاب عاده با قتل حاصل شود و در قصاص واجب بود بر وجهی سبیه صحیح خود
و سن قتل مظلوماً و بعد از قتل مظلوماً اندل علی سلطان و لیة بطل القصاص اما مقاصص
جز باین نماند که در آن شرع و کار و ادب ندانند و اگر چه آن کشنده را بخیر می دیگر کشنده باشند
و بر نزدیک ما و بر تقوا القول و ملاقات و کلام بدیده و مالک گفت هم آن جز قصاص یا بگوید
که او را بآن کشنده است اگر که دم بان نوع از نوعی و تخویر اگر چه بگوید مگر کشنده مردانند
بمرد و شافعی گفت ما ندانیم چرا که گفت اگر تمیز نیکند او را و اگر این کس را باز

[illegible]

[illegible]

قبل از این ان علوی برای گوناگون نام پدیده‌ها و اشیاء را در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
در مورد او تجدید و ملاحظه می‌کنیم و در اینجا پدیده‌ها را در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
فرموده که در این کتاب از پدیده‌ها و اشیاء در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
اگر در این کتاب از پدیده‌ها و اشیاء در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
ساقط نمودن از اقصای و نزدیک ملاحظه شود و در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
و الاشیاء که در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
کنند و چیزی نباید و این در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
و اختلاف فیما در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
چونکه از آنجا که در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
و حق این است که اینها را در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
شود و اگر بعضی شک کند و بعضی شک کند که اینها را در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
مفسران و اهل معنی در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب
ای رنگ اصل عقود ترکش و مانند آنرا و احقوا الثمار و اعطوا الحی و قالوا عفا الیه التبت اذکرکم
از اینجا برای آنکه چون را که کند آنکه نوزده و دوازده و بیست و نه و عفا الیه التبت اذکرکم
از اینجا برای آنکه چون را که کند آنکه نوزده و دوازده و بیست و نه و عفا الیه التبت اذکرکم
و اگر معصومات را تحت کمال بر اقصای و بدین معنی است که هر که عقود کند از جمله اهل این
برادر است و نوزده و دوازده و بیست و نه و عفا الیه التبت اذکرکم
فانبا ع بالمرودف و او کالت و اخذ و طلب معروف کند یعنی بر وجه بقاعه و غیره
و بی حکم و بی زنده و ادا و الیه با حسان این امر است آنرا که در این کتاب ذکر کرده است که ما در این کتاب

او ایچان کند او در بعضی مکر که بخیر خواهد و این بقا عدل بود و هر دو این قول حسن و مجاهد و قناده
و بر سر عطاست آنکه خلاف کردند و آنکه دلی مقتول را بکشید که در خواهر در قتل عدل و قناده
خدا هم دیده بود و پیش برضای قابل عتابش فنی آنست که دلی و هم غیر است از میان بر چیز
قصاص و دیده و عفو دلیل بر چه نهیب درست **فصل من احب** بعضی مفسران
در قول این مفسران چون عفو خود را بگویند که از قضا عفو را دیده عدل کند بطریق عفو اگر غیر بودی
عفو نشود و می گویند اگر بر دیده قرار دهند و در قضا عدل را دیده عدل در قضا عفو را دیده عدل
لعل لا یحفل العاقل بعد الا بعد اولاهن تا که حاصل شود و در من احب فنی بعضی مفسران
گفته برای انش برادر قابل خواند که بقی فنی است زان بشود که برادر او را دیده عدل برای آنکه از آن
بشود که مومن باشد و مومن برادر او را دیده و گفته اند از خود نهیب خواست و گفته اند خصم کنیم تا ب
و گفته اند این حکایت که خدای تعالی آنست پیش از وقوع قتل حق و این بر ما و بیای و عدل از نظر حق
تا مامق را بقی از این بر نزد قناتی که کتاب الله الان یكون اخاه فی الایمان و قناتی که آنست
کوفت عطف من چه سنی خیر و در راه پهل و دلی خون و من چه سنی خیر و در راه پهل و دلی خون
و برادر قابل است و معنی عفو آنست درین قول که جاء الامر عفو ایمنی فنی فنی را برین خبر دیده
مقتول را عفو و عفو ای بری باید تا حکم کنند و آن دیده تیر قناده مد و درین وجه فنی است
برای آنکه از نظر این آیه معلوم شود و درجی دیگر آنست که ایما و دیده و حبس با هم منظر یا حفظ کنند
کرده با خود فاتباع بالمعروف یعنی خیر بکنند و صاحب است و در مملو و در قناتی که
و مامق این و دیده را فرمود که او نیز همان و در قناتی که عفو نه و در قناتی که عفو نه و در قناتی که عفو نه
سازنده نباده خواهد یا نشود و درین قول است علم کنند من غیر فنی یا الذی با و فنی را
فنی را بجا بیاورد که هر یک شسته بغیر و در باب و فنی را و در کارها بجا بیاورد که هر یک شسته بغیر

و کتب و آن اشراست بجا بیاورد که هر یک شسته بغیر و در باب و فنی را و در کارها بجا بیاورد که هر یک شسته بغیر
این قول از خدای تعالی است و درین قول که هر یک شسته بغیر و در باب و فنی را و در کارها بجا بیاورد که هر یک شسته بغیر
برای آن چنین است که اهل توبه را در قصاص بود و عفو بود و اهل انقیاد عفو بود و دیده و قناده و قناده
این درشت و در قناده و این سه چیز و از هر سه عفو بود و ای عجب اگر عفو بود و عفو بود و عفو بود
خدا می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
رسول ۳۴ و در اهل مقتول او را که گفته است هیچ ممکن نیست که عفو کند که عفو کند که عفو کند که عفو کند
گفت و درین است که گفته است که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
عفو کرد و در اهل علم این را تا دید که در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
باشی که اگر چون ما قوم باقی چه قصاص حق بود و در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
فضل مردی و چون او باشی تو رفتی از عفو یک بعد از آنکه هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
قابل را که در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
اعتدال حسن بصری که سبب آن بود که در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
بنده فنی خدای تعالی بر آن شده که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
از آنکه خدای تعالی او را بر عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
قتل شد و عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
کود که در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
مراود آنست که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول
کرد و این برین قریب است و حسن بصری را دیده که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول عفو می تواند که هر یک را در عفو رسول

کند اکنون تا باز نمود و در قصاص چو قصص شد یعنی و چو منقعت و یعنی است گفت و لکن قصاص
القصاص حیوة گفت شمار ادر قصاص حیوة و زکوة ای است معنی است که من قصاص نهادم شد
تا از جراح باشد که آنکه که خدا را که کسی را یا من بکشد چون از قصاص یا زبیر کند ببرد
و تخریب شود و این قول عامر معمر است و صد گفت مراد از آنکه و در قصاص حیوة است یعنی
بخش از اسلام بیک مرد و ده مرد را بکشند که از آن من قصاص نهادم بود یعنی بخشنی بخشنی
بمن این قصه واجب آن بود که در قصاص چو شد یا در عود منظره قصاص اهل قصاص نفس اهل قصاص حیوة
و اصل باشد و راحت دل را برسد که در قصاص عوی کشند از میان نقد و او را وسیل ازان شد
نکند مخصوص اگر کار با باشد کند و از عواقب او ترسند و عواقب بر سر دست کشند است مرا
رجع بخلاف آنکه عقل دارند و عواقب می دارند نه لعل که در حق تعالی عبد الله عبادت
چون بجای تا بپذیری از ترس خوف قصاص را او که نمر از آن کشند بخاص و عام است و در میان این
اولیت برای آنکه انهای عامی لطیف در میان کار و از ادای و اجابت و اجابت است شخصیات
و در میان از اجابت از خواند و لکم فی القصاص حیوة یعنی فی العوان و این آیه از آیات است
و در قصاص برای آنکه تعیین این بیانی و از آن جنس مرد عود بر وجه آنکه بخاک بر عکس نماید
از مراد از آنکه جامع انواع قصاص را و او که بر وجه کران می کشند حکما بر طبق من و فطم عقل
اولی نفس یعنی نفس و قتل بعضی اجمع و اکثر نفس لعل اصل آنکه خوف بخش از است که لفظ
از مراد از عود و در عود و بار و لکم فی القصاص حیوة و اگر در قصاص است
از ترس من بوی که فطم باشد و ان لفظ فطم عدل مرد داخل است و بیک و در این مورد فطم
نقل است و در زانی از آن است و در این فطم از روی معنی نقل است و نیز در ظاهر لفظ بار و لکم
معنی را نیست که و لکن فی ایجاب القصاص و فی العلم و التامل فیدر ایجاب قتل و تخریب و صلا

[illegible]

اندر محبای بخشید و توفیق آفرید که چندی از این سرچشمه فانی را که در کمال
 الحزن و خیر فقیه زهری گفت وصیت بآل باید کرد آنرا که از کفر و انکار و او را و بسیار دعا و غشها
 و اهل علم بر آنند که وصیت آنرا مستحب است که بی نام او در کفر و نفاق و او را نانی و او را چندی باشد آنکه
 غشای از آن را وصیت کند خلاف کرده در حدیث آنرا که مال را در وصیه باید کرد بی آنکه بگوید منصف درم ندارد
 و از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده که او را چنین گفته اند ای امام خود را وصیت کن که منصف درم ندارد
 و در حالت ترس است زیرا از ترس است از منصف درم یا خود درم یا گفت نه تو را مال داری و تو را مال نیست
 و غیره را بی آنکه بی مالی بسیار دروغ است که بی آنکه در حالت برای فرزند است و در حالت و از عیال و وصیت کرده
 که بی آنکه بی تمام حوائج تمام وصیت کند کسی که وصیت است و از هر چه که در فرزند داری و مال چند گفت فرزند
 چهار دارد و مال سه هزار گفت در کمال در تقصیر نیست از او را نانی و خبر رسول علیه السلام که در بی آنکه وصیت
 بسیار بود گفت یا رسول الله من مالی بسیار دارم و در دارم و خبر دارم و وصیت کنم که منصف درم ندارد
 گفت نه گفت من هر چه که در کمال در تقصیر نیست از او را نانی و خبر رسول علیه السلام که در بی آنکه وصیت
 من از هر چه که در کمال در تقصیر نیست از او را نانی و خبر رسول علیه السلام که در بی آنکه وصیت
 در دو روشنی که مخالف خود را در زمانه مرا این وصیت زلفت و از کفر و انکار کرده است و بود و فعل
 علیه السلام و انشأ کثیر و آنچه بالا گفت وصیت کند بافت از او را در عهد الله بی نام او را که در کمال در تقصیر نیست
 کم باشد بر دو وصیت نیست و از امیرالمومنین علی علیه السلام روایت کرده که در وصیت و آنچه بالا گفت وصیت کند
 او را گفت از او گفت در کمال در تقصیر نیست از او را نانی و خبر رسول علیه السلام که در بی آنکه وصیت
 وصیت بر او را در رسول ام در وصیت گفت من مال ندارم و وصیت منست باطل است که در کمال در تقصیر نیست
 بی وصیت بر دو وصیت نیست از او را نانی و خبر رسول علیه السلام که در بی آنکه وصیت
 وصیت تحت راسه تا بر کاسی که از آنجا خنجر است الا که وصیت او را در کمال در تقصیر نیست
 کنه اوست

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

علی بن ابی طالب را در دادی تا آنکه طلب حکم کنده او این منی مقدر بنموده و از چهار پا فک
کفینم با نام اصل غنم در دله تغییر یعنی کشت در وصف شری جایله تقصیر الوادف
اذکذبت لای غافل الحیدر ای العصاة اذکذبت لای غافل خدای و در نه ای او ام خوانند
و انتم تقصروا و شما و ای یعنی نادانی که بطل عبد الله عباس می خواند این را در حق رب
بگو که بر علی بود و صاحب من نه خاد یا حاضر نمود و باید بزرگ حکام تا سوخت خورد و ای او بفرجه
برود و او نه که در محصوره یا بکشت منی آنست که خصومت بر باطل و ظلم علی کلک بکشت منی آنست که
در بیغ غار و دال است نه تشا دانت منی آنست که بکم حکم عهده قیام من نه مرای تو فال احوام حلال را که
تو دانی آنرا هست و حکم احوام حلال کنده و فریج یا غنی را چون منی میل شد ای مرد کشت
ما در آن کاین چنین نیست که تو ظالمی و اگر شرع را در داد و ای منی حکم کنده می برای تو که من فریج
بر او حکم من حرام بر تو حلال کنده ارسول روایت کرد از ابو بکر که ارسول ص که او کشت انا انما انشیر
لعل بعضکم انی یکون یحیی من بعضنا قضی لفرن قضیت لبتنی من یحیی خا نه انا
اقطع لقطعة من الناکر کمن من اجمع و انهم یعنی زنا جود و غیر عرض تو نه که ان که می کشت
برای او بکم حکم کنده ارسول را در شرع بر آن نیست که او ای او بهی هم جود نیست که
عبد الاکله منقران کفنه اید در محراب جیل آید و بعدین عزم انب ارسول را در شرع
که با رسول الله الاله انوبه یا رب یا ربک و مسیل اید که تو فریاد تمام شود و یا ربک یا ربک
ای حیث قرآن در فرستاد یا تجد ترا می پرستند از طلال و ابریم الله و دگ و کسب و در داد و
و طلال انما است بعضی مفصول کا ای باب و الکناب و دلیل از طلال او در آن رص صورت بود منی که
او بدید اید مردم آزار بر او در شرع و تعلیل بعل اهل السوال و استیل ما نه و نه خفتن که
منطوع اید مردم آزار بر او در داد طلال العی و ادر که کوب بود و بعد از او در و طلال اید مردم

[illegible]

[illegible][illegible]

گفتند که بعضی گفته اند معنی آنست که ما خدا را می دانیم و ما خبرداریم و او را ندانیم و خبردار که او را ندانیم
بکار می آید و او را که خبردار می آید و خبردار که او را ندانیم و خبردار که او را ندانیم و خبردار که او را ندانیم
فدا معنای نجات فی المذهب و مرگ است که گویا برادر است که گویا از بیست از حق و باز
ابر است معنی آنست که ولا تقوا انکم حمود و ادر که معنی چنان گویا که ما ندانیم که خداوند
گفتند که اید بگو و در نزد ما بشال آید و در و هو قول فی الدن و قول ثان و بعد است
علی بنسب جلد و بسا ان الصدق بنایم ای ساد گفت و ب این لغت و در سر بکار و در
و بی و دیگر آنست که در او کرد و معنی در اصل برای او گویا افعال است به ارتقا و بقر و قطع و بقر
به در معنی برای او گویا آنست که او وقت به الضبط و القطع و الضبط و بی و دیگر در آنست
که معقول البین می کند و بالدر است چنانکه گفت می داند و در بی و بیست و بی معنی آنست
که ولا تقوا انکم کما بادیکم الی الخ لکنه علی در معنی او خلاف که در بعضی گفته اند بخلاف
خویش تر را بپاک گفتی یا بل گفتی برای او که در مقدمه که گفتند حال فرست که در بعضی امر
هلاکت در این دنیا و ابد و در معنی و حج و جمعا و در لغات درین باب می آید و اما در باب ثانی
بیشتر را که بخواهیم و درین گفته اند که در این کلام و الا و البی و بقلول که الا و بقلول
نقد می آید از این معنی و در این گفته اند که در این کلام و الا و البی و بقلول که الا و بقلول
در حسن و قبح و حکم و عطا و محاکم و این کلام که در این کلام و الا و البی و بقلول که الا و بقلول
که گویا که امر از بی بیست نیست خود را اقام خود را نیست گویا که بیست معنی آنست که در اسما گویا که بیست
نرسد از بی بیست که بیست آنست که در اسما که در بی بیست که در بی بیست که در بی بیست که در بی بیست
اندر و بی که در این کلام و الا و البی و بقلول که الا و البی و بقلول که الا و بقلول که الا و بقلول
این را در بی بیست که در این کلام و الا و البی و بقلول که الا و البی و بقلول که الا و بقلول که الا و بقلول

[illegible]

مناسب و عذیبانی بقول حضرت ادریس عیسی بن مریم و احمد استحقاق
و عطف قوت او است جهت در صحت به منصب علی است و عبد الله عیسی بن مریم است
و قوی گفته اند نسبت به آن صاحب انوار است ملک بن اس و ابو نوری که شافعی و قدیم
پس از آنکه از آنکه و اینان بر وقت شعی که در کتب کتب خوانده و در کتب کتب کتب کتب کتب
و احوال و العیسی بن مریم که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
نکستین که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
سکونت و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
شیخ کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
و ابو نوری که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
کنت نماز و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
بر کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
چنان که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
نکستین که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
چ کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
مردی کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
بسیار است در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
او است که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
کنت چنان که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
ایشان

ایشان افراد بود یک از یک بود و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
و احوال و العیسی بن مریم که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
برای آنکه در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
رکست اجرام با یک کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
متبع بود و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
و افراد و قرآن و احوال و العیسی بن مریم که در کتب کتب و در کتب کتب
پس از آنکه در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
بر و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
خود و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
بشود و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
با کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
تا به کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
نکستین که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
چ کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
مردی کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
بسیار است در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
او است که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
کنت چنان که در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب و در کتب کتب
ایشان

یعنی تا آنکه جوی باشند و با نوبت که صداکت هر یکی اهل تفرغ و در این پیشتر جای که رسیده
 کنند هر که گشتی که بعد قه میرود و او از آن خود را بر سر کشت یا رسول الله این در هر است اول
 کشت که کی کشت اکنون بدیدیش و آوردم رسوای که کشت قه بعد بلع حمله ای بلع مرقا
 بجای اهل یعنی بی کسی که در این خود را بدیدیش پس ارا که خود قه و در این خوانی که کشت
 کشت اصغر مرغ و مرغین بنشین و چون مرغین بنشیند که در جای خود است و این پیشتر کشت قه
 و قه و در این بلع باشد ارا که کشته و در رسول الله بنشیند و در این کشت که کشته و در
 بنشیند رسول الله ارا که کشت باخری و خری که در وی از هر یکی و در هر یک کشته و در هر یک
 برخواست رسول الله که کشت کشتن در رسول الله و در این کشت و در هر یک کشته و در هر یک
 با هم کشته و در این کشته که در هر یک کشته و در هر یک کشته و در هر یک کشته و در هر یک
 و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 سخن گفت و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 آن در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 بودند ارا که در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 کسان حمله که در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 رسد با که در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 با بعد و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 و چند و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته
 چند کشت و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته و در این کشته

روزه

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

ی که در میان و بال شته برست گرفت و در وقت چنانکه عادت رحا این چرخ و گشت همی بین بنیاد
 ان صدق العظیم ملک لیساً او را گفتیم ایرشت و درت محمود فرست سکوی و تو خری گفت انما ارشت
 و ما یصل الیه و این رشت انجا بود که پیش از نهان میگوید انما رشت باقی که که ارشت کرد
 اجماع علی بن ائمه و علی بن علی روایت کرده اند الله بهاس گفت فرست جماع بود و قبله رشت و رشت
 مرعای را بفعل و قول بعضی و در گفتند رشت کلام فخر بود و سخن رشت کما قال الحنفی عن الفاء و الکلم
 و کما فسق عبد الله بن حسن و طاه و حسن و سید و قنده و ریح و زهری و در قلی گفته و حکما
 باشد و این مصدر است و الا هم الفتن می گفتند یکدیگر را بعت خوانند بی شهرن فراسه و لا تنبذ
 بلا نقیاً بشیر لاسم العنقوب عبد الایمان ابن زینک الدیع الامت جری بری منام
 گفتن شرم و معنی رسول ان من قطع شجره کما می نماید رشت و کما ناکلو اما لم یکدک اسم الله
 علیه و الله فسق و هر چه بد بشام حدی گفته بودند می هوم کرد و گفت ان فتن است و نیزه و هر
 فسقاً اهل الله به ابراهیم و علی گفته اند هو اسبیک یکدیگر استنشاد و این بدی قولی سب
 اسم فسق و قله کفر عبد الله گرفت و هر چه مر را از ان نمی کردند و رحا اوعام انقل صید و سخن
 و می گرفت و آنچه مانند اینست در این راه است الفسوق الکذب و غیره و مر و جال عبد الله و
 و عبد الله بن حسن و درین و در سید چه حکم و دهنک و زهری و عطای بن سید و در علی بن ریح گفته
 گفته عبد الایمان و غیره و عبد الله گرفت و شناسم اودن و منا و غنوم بن و در قلی گفت عبد الله
 گویند پس چون چچ کردند با هم حقه و منا و غنوم کردنی این گفتی همان اسم چچ که در خارج نام برشته اند
 اسم این گفتنی و با هم درین باب حضور کردند فی العین بن محمد است آن بود که گفتی فی ریح الایم
 و در این گفته چچ عده ای گفتی چچ هم در دست و یکی فرود است درین باب حضور کردند فی ابن زینک
 بودی که در یکی گفتی بایستی انکه هر که دردی دوی که دردی که در دست و یکی فرود است که بایستی و غنوم

[illegible]

برآمد مرادی ابن هریس بنزل سنج کجی ابرار کرده و رخ ابرو خست کرده زبیر درو
مقام مجاری بکر برنگز کرده داشت که باک
این جنای سادست داشت و غایت نعیم القدر سعاده امروز در عهد است فردا در وقت
السمعه مدام که نایب المودعات لیل یوم و صد که عدد ترا سجا و عبادی است پس ترا اعدا کردی
مخبر بر آن که آن سعاده آرد و کما و غمی این برای تو باشد این جهت را در تعویث و توفد و
فاحسب الزاد التقوی او خواجه تو به پنج موی و سافر از از او به زینت از آن میاموزد که
این نصیحت می است و از او به پنج است مرد را بدو علی زنی عقب را سنگ سبک لاجم این غرض
تقدم غلبه نویسنده این معنی را بر نادی را در تعویثی نماید و تو نوزاد از او به می آورده
این زار در راه تو می برود این زار برسد و تو را بنزل رسد و تو را قایل مالاراه بدلی
الکامل الطول ساحتی ترا در او به می آورده است یا دوستی آمل را در است اینست ابرار که در
مرک سازی که ترا در است حقیقت آن که ترا از دوستی بر تو و در او پس زنده باشد و اگر این
زاده این زار در راه تو نقصان است و این کار را به چشمتی عن نقص خرافت زاده
فوقینا نقصان و در هر محض محض را در وقت تعویثی و کما در راه تو است و به
بیاوردان راه دشمن است پرخانه کسی که از از زبان گفته که تعویثی چه بگفت پس ملک طایف
و از محکم فضا که گفت بر از در هیچ راه غارتان و در گفتی که گفت چکار کردار گفت حضرت فرست
گفت بر ضرر و ضرر در دو چاک زد که گفت قوی است که در راه ابن به جهان روی و تو غم کردی
منی اگر گفت حال الذوب حضرت و کبریا هوال تسبی و اصنع کما شئت فوق ارض لنشک الله
ما بری لا یخسر فی حقیر ان الجبال المحیی مردان آن و در کرد در راه هم تعویثی را در کرد و تا
برادر ابن بر سید و عبد الله مبارک که در سالی از سال و لاج غلظت می بشود در راه و منقطع شد موم و ملک

چون شری اگر ندارد بمش آن با بیا برده روز روزه دار و اذکر
کاهدا کما المعنی دین و من یک حج و بیت است که کمر و جیب بود
نمود و حق گفت که ای من امانی در این جیب نوز و ان کتم من قبله
لمن الضالین آن مخفی است از غفلت برای آنکه لایم و خبر او آوردن و این را مضمون
بروین ترانه بی شمر از میان این حرف چند مخفی بود و از میان او چون مجازات بر چون
مخفی کنند و در اعتراف پس شود که آن از پس این حرف آنچه که درین آیه است
و چنانکه گفت و ان کانت لک بیت علی الذین هک الله کونان
گفته که آن فیه است و لام یعنی الایات تقدیر چنین است که و ما کتم من قبله
آیا من الضالین و شد و ان تظلم لمن الکاذبین ای و تظلم لامن
اکاذبین و حال آن که تظلم لامن تظلم لعل علی عقوبه الذین المعنی
فعلت الا سلام این قول کونان است و بعد از آن گفت تقدیر است و ان علی منی الامر و ان
کونکم ضالین قل هدا ید الله ایاکم قول فتر افیضوا من حیث افاض الله لکم
عالمی من ان کتم قدش و غفلت و تریش از کمال خودم بر دین ترندی و غفلت
بروز که کردنی و گفتی من اهل الله و طمان خود را بخرج من اعلم و لا یجوز لک بر آن
ما اهل خود نه ایم و ساکنان خودم از خودم بر دین نشدیم که چون دیگر دمان ندیم بر سبیل تعلیم
ما که در آن کشتیم که مراد ایشان قطع و تمیز خود بود که کنی اگر کار خود و خود را آسان
نویسیم و کران خود خودم نه از خودم مراد آن از غفلت بیادنی ایشان از غفلت بر غفلت
حق این آیه فرستاد و این ترانه است که از این آیه که دیگر در آن کشتیم که مراد ایشان
کردن بر غفلت از آنجا بیا آمدن که در آن خودی چنین است و است و این هم تعلیم نیست و معنی که

گفته می پس باین آیه چه مرست نند و او بقول من حیث افاض الله لکم
المعنی یعنی از غفلت و جمع بی ای و این قول تریت برای آنکه افاضه از غفلت بر غفلت بی قول
فاذا افضتکم من حیث افاض الله لکم و معنی از این بین قول که اول گفتیم و مراد این کس در این حد و کشته
که کمال کونان با خود نه فرستاده اگران برده بی که بر دین ترندی و غفلت و تعلیم کار که کشتند
که کشت مراد اهل این از غفلت کشت مراد این کس از غفلت کشت مراد این کس از غفلت کشت
یک کس را برای آنکه کشت الذین کمالهم الناس و مراد این معنی است ان الناس
تدفعوا الکفر البغیث است و این بیادنی جانی را که کونان القوم بیادنی که
او مراد است که او را کشته بر دین ترندی مراد این کس از غفلت کشت مراد این کس از غفلت کشت
آدم و کشته او در نماز و دلیل این قول مراد این کس از غفلت کشت مراد این کس از غفلت کشت
بیادنی آدم از غفلت کشته بر دین ترندی کشت رسول ۳ از غفلت کشته بر دین ترندی کشته
بیادنی از غفلت کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
و این طاف المیزان کشف و غفلت و کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
نزدیم که بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
یکی را از غفلت کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
نزدیم که بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
فرستاد و معنی این کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
مخفی با غفلت کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
از اهل این کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته
افاضل الناس انما کشف کرد که غفلت کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته بر دین ترندی کشته

دعایا گشتند آید خوش بن عزیز خود را و اوجلیست زهر بود و گشتن ایلی بود و او را شش
خداوند کرد و در باب جسد خود از حق اصل الله پاسبان کرد و ایشان بخند فرموده بود و نه خود را
نیز و همه او را در غایت اکثری صفت اولی انسانی که تفسیر می بود و آن غایب و او را در غایت
برای او تبار پیشی اولی آنست که بمواد پر کرد و او را در غایت انجلیک کرد و کی وی را نیت می بود و یک
تا با قویا می چنانست ای برادر که شکر هیچ کرد و ای کار را در غایت خوش بود و می برای غایت می
رست و او را برای آن خوش اندو او را در غایت سخن و نیک و او را در غایت نزدیک و نیک و او را در
شش و سخن گفتنی و نام ایمان کرد و می که خوردی که در اوست و او را در غایت و او را در غایت
تغافل و این بخت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
نه نیست پس از این او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
ایش را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
گفتند و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
جیب بن خدی الا خدا را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
انجا گشتند و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
سلفی از هیچ کس نه از این که او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
خواری ای که گشت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
گفتند و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت
برو گشتند و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت و او را در غایت

شارب الخمر می بود در زنجارت خدای که بویگر بخت و در گذشتند روی باوندند و در کوزه
اورا بدوی می کشند و در کشتگان غراب از پیش بند با سلسله اغلال بردوی اسب تنه داد
و حق داد که حامی در دمان آن بسته گانه دروس شنبه طلعین چو کله های دیوان آن بگوشه زد
فرود نمود که در از پای بدوی می آید و در دمان و کاهم شکم می آید و چون دخی و میباید روی رود و از زیر کله
اشام رسول کند در غرب خورشاب از نای که نمان او و چون دخی و میباید از نای که نمان
برود و از زیر کله اشام رسول کند در غرب خورشاب از نای که نمان او و چون دخی و میباید از نای که نمان
هم چنان که کاتب برانش و از زیر کله با حلی است م رسول گفت شارب الخمر در وقت نشانی
سر بر زمین میزند و سب کوه و هفتاد و از زیر کله با حلی اشام رسول کند که هر قدر نفسی از این کاتب
از کاتب خدای و او در فرود دخی جسمی کرد آن آید و در کشته باید و کوهی میباید آن آید
و او در پیش خدای آرد و قرآن با وضعت کند و هر که قرآن تمام کند و منصور و مغلوب بود و از زیر
پای اشام خدای تمام بان گفت که نفسی می کشند از اجزای اسام تنی می کشند از دوقضض ضام می کشند
فاجتنبوا الرحمن من کل فان در باب غفری که فاجتنبوه و بقرآن که مراد چیس از آن است
یعنی بدی رحمت افغان علی غفر الرحمن الله در سن هجده افغان و برین قول بن است و فاجتنبوا
و از زیر کله با حلی اشام رسول با رجس جسدی که رسته که در خدا رحمت که در کشته و از کوزه زد
نقار و دستانی را در شارب پیش او احش بر که بر کرد و از زیر کله با حلی اشام رسول با رجس جسدی که رسته که در خدا رحمت که در کشته و از کوزه زد
و اگر دو کله خدای غفر الرحمن الله من کل فان که بپذیرد الله و الله العجب العجاوبین و المحب المتطهرین
تو با آن آید بشنید که کرده بود که بپذیرد الله و الله العجب العجاوبین و المحب المتطهرین
و از غفرانج اعظم و ام العجاوبین و غفر الرحمن جزد است و در هر بابت و کله در نه است
و در بابت نوله و الجبرین القادر و در بابت نارهت الله الله با کس گفت در جانت مد
اصول

۱۷۱۱

[illegible]

[illegible]

بابا و مضاعف للناس و در این تعقبات در دوازده مرتبه می کنند مراد مضاعف تر است از این
کثره و بالغ بر بیست و هفت بود و در بیان شلخی و مضاعف تر می نماید که این کار در بی جا که امکان یافت
صحااحت نفس و کانه و ذکر این هجوم سابقه ای در آن و عند العالیه نفس و لذت و ما که گفته اند
فشدانها و چنانکه در این و از شریف فانی در این توفیق و التبدیر و از صورت فانی در این توفیق
یکی از جوفی شادمانی است مضاعف بر این انحراف و جوی از این که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
چنین است و یکی و شیها حاله ای و یا حاله ای در این میان و حاله ای است و بلکه در این شلخت
گفتند که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
شوی نهاده که این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
بود و مضاعف بر این علی که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
از کوشش و نواز گشته اند و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
نقی بر بردار و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
بر جوی می باشد و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
مقل و جوی می باشد و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
کن و محلی است علی که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
فوا که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
جایز با علایه اسافله ندان از استیلا علیهم با علایه فان تات فلا تات است که در این شلخت و در این شلخت
انصاعا لایم تا لا دلایه او احدثت من العلم رایت که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
لدا ساهاض فکلی کیونان جهنت فکلی خلا او با مقصود الهی که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت
رایت غیر الهی که در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت و در این شلخت

بر این آن سرحد گفت که خطاب با رسول است و در او ادعای که کردی خطاب او حکم خطاب
با او است است محمد بن حسین خدا بیان کند برای شما اخبار الحاکم متفکران
فی الدنیا و الآخرة یعنی حکم متفکران فی الزمان و الدنیا و الآخرة فی باب النقطه نماز را با پیشه
در کار دنیا و آخره اینست که ای خدایت خود و عیال و سرای و دین را است کنی و آنچه حاصل باشد
برای خدایت و برای من و مسدود کنی تا غیره باشد ثلثا و در هر صنف از هر یک از اوصاف او در هر یک
و دیگر گفته در ادوات که الحاکم متفکران فی الدنیا و الآخرة و زوالها و بقاءها در دنیا و آخرت
بائی گفت ای است و زبانت و مال ایجاد و باقی زوال است و در آخره انبیا که برای این قضایا
تا چون از این پیشانی شما ادوی بود برسد و نقد کردن و صراف بود و در هر یک از اینها و دنیا و آخرت
در عمل متفکر باشد نه در حرف و کلام که این بود که در این کتاب تکلیف نفی و تفکیر باشد و بیست و
عن البیضا فی الذریعه الله عیسی بر او علیه و آله که کسی گفت سبب نزول این آیه بود که
در جابلک که بر جمیع غلبه داشتند و مال او را از مال خود و در آتشند و با او مخالفت و او را که در دنیا
و آخره و چه را بدی بود که کسی بر دشمنی و اگر خدمت کاری بودی که او را خفت بودی و دشمن
و دوزخی از آن چون اسلام آمد از رسول علیه السلام پرسید و چیست چنان حال این است که
و بیست و نوزده عن البیضا و کسی پرسید برای این از این و نقل اصلاح و تحجیر و تحکیم
اصول کار ایشان که بجهت عتبه و غم و ناراحتی و در هیچ و بیست و نوزده از این که کسی گفت چون خدای تعالی
در باب چنان حال از این که فرموده آیه است و من قولکم لا تعجلوا فی المال البتة و قول
ای الذین یا کلون المال البیضا علیکم مردم پرسیدند زبانت از این پیشانی و در کار دنیا و
ایشان را از آن خود و در کار کشند و طعام ایشان را از طعام خود را که در دنیا باشد آن خود و خود را که از
طعام جمیع که در دنیا خفته بود و چیزی باقی کسی که در دنیا و بر کوفتی یا خوشی یا غمی که کسی را که در دنیا

[illegible]

ناشایب و ملا گفت بود و من شریک بن ابن انصحن و دامری که خوشیخ و قوی رسول الله و اورا بکفر
یا جانی خدا که آنجا بود ایشان را به درویشان چون بگوارد زنی شرکه نام و هفت و هشت
دوست از بنشید که او آمده است برخواست و در نزیک او آمد گفت یا زنی یا هاشمی بگوشت
بشیشیم برگرفت یک باغیان از آنکه سلام خود را تعالی بیند و یک سلام آورد و رخ کرد این چنین
پیران گفت پس بگویند که ما را بکنی که خوشی و لیکن پیران از آن که در کوهی با رسول الله برآمده و اورا گفت
قبیله که گفت که محل در حبسه روی تو به خوشیخ کرد و زحران را بر او آورد و ما او را بدو داد و زحران
بجست و پنهان شد چون زحران یافت کاری کرد و زحران را بر او کرد و در نزیک رسول الله آمد
زنی بزرگ سر او را زنی خود را آورد و زحران این زن را و کلا تنگ او را گفت حق یونس بازگشت
منا که گفتی یا که او را از من گفت اصل حال او بود پس بگویند که استعمال در عده نیز استعمال
کرد و زحران از او استغفار است که گفت که حال او را گفت که باغیان و غیره و یک دور از بنشید
اسامه شرکه که باجون از الف و زحران و در درویشی حقیقت برای آنکه در دو استعمال است
و زحران استعمال پس حقیقت آنکه که باغی باشد و دلیل بر چنین است از بنشید و باغیان و زحران
خارج باشد که باغیان است و باغیان و کلامه سوخته بخر من شرکه که در حد و لول
حقیقت که با با با و ملا گفت پس را یومین بخر بود از زنی از او شرکه و او بر بخر بود
نهاد که با با با یومین حال او را که داده بود بخرید یا غیر مفران گفت و او بنشید
او بخرید سیاه بود از آن خدیو که باغی است و زحران را گفت که باغیان را سواد که باغی گفت خدیو
تر با سیاهی و زحران را با که در ملا و علی زحران را بخرید و پس بخرید و او را زحران
و بخری که باغی گفت در عده او را که که در بخرید و باغیان را بخرید و بخرید و او را
و او را بخرید و چون کرد آنکه بخرید و بخرید و باغیان را بخرید و باغیان را بخرید و باغیان را بخرید
و بخرید

[illegible]

8.7

جواهر النسيب
ملا حین واعظ کاشی
انا اولیٰ حقنا آیت ۱۸۳ همان دور
در سنه ۱۲۸۴

تَكُنْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَلَا يَمُوتُ

أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

رَبِّ سُبُّهُ لَمْ يَزَلْ فِي جَمِيعِ الْأَعْسَادِ عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ بِجَهَنَّمَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ

مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَالِدُ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَمْجَرِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این سوره را در قرآن بکثرت عدد اوقات تکرار میکنند و در وقت نماز و در وقت مدینه که اهل ایت است مجرب و کلمات و در این سوره پانزده مثلی است و قریب نصف حکم از احکام شریعه و توفیق ائمه و کوفه و سینه و شش است و توحش بخورند تا زل شده بغیر این و انفعالیون ما ه توجعون فیما فی الله کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون آنچه در مکه بخانه فرود آمدن او را چهار هفت اول سوره بقره پانزده تکرار در روز جمعه از علمائیکم هفت بخانه فرود آمدن او را چون بقره و غل و عنکبوت و امانه آن بکرم برین وجه میکنند که التوره التي ینکون بها کذا و کوهی و یکی به اضافه سوره آن الفاظ را سوره او بود اند چنانکه کسی که بید بقره را نوحتم یا غل را صفه کردیم و ما شد این واضح است که برین هر دو نوع توان گفت که در احادیث صحیح برین دو عطر و رو یا قدر قال صلی الله علیه و آله اقراوا سورة البقرة فان اخذها ابدا کة

بقره

و در کها صریح و لا تستطیعوا المطلقه این حدیث در صحیح امام مسلم مذکور است و در سوره بلفظ اضافی یافتند و در فضایل القرآن از برید می آورده که قال رسول الله صلی الله علیه و آله تعلمون البقرة و آل عمران تا زنها الزهراء و در این حدیث لفظ بقره بی سوره و اقیه شین منطاط در فرود و سلاطین و ارباب ابی سعید خدری نقل میکنند که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود که سوره البقرة منطاط القرآن تزیلی کوی که این سوره منطاط کونند از بزرگی و شرف و بسیار از احکام و مواظطه که او را هست و منطاط او را صلی الله علیه و آله از شعر و امام یا فقی که منطاط محتمل اهل مدینه بود و هر مدینه جامع که باشد منطاط حواری و اهل ابی از نامهای شهر منطاط است پس این سوره نیز منسوب جامع مرا حکام و عقایق و دقایق معانی و اگر هر چه جویند از او یابند سالکان که راه دین جویند از او یابند هر چه جویند سنام و آن در صلی الله علیه و آله هر چه جویند را گویند و ازین است که کوهانی شوق را در دفع اضری بدن او سینه بنی نام خوانند و این سوره چون ارفع سوره و اعلی از همه در زمین و جمل غلاب تا بی حدت کثرت حروف و لاجرم زبان نبوت او را بدین نام مستحق گویند چنانکه در فرج و سلاطین الاضداد آورده بود و تا بی هر چه و سر این سوره که حضرت صلی الله علیه و آله در حدیث فرموده که ان کل شیء سنا انما و ان سنا هم القرآن سوره البقرة زهره ای در حدیث و در حدیث چنانچه در حدیث اقراوا الزهراء و البقرة و آل عمران آمده و درین واسطه محققا او را مصباح است و گویند چه غایت برین در میان سوره ها و هر چه درین آن توفیق که جوانان داده از ظلمت بهار و نفس امام فخری که جمیع محققین و سالن صلی الله علیه و آله برین کوی که امشب در خانه ثابت بن قیس مصباح بسیار فرخنده بود و سبب آن معلوم شد که چون در سوره ختم فرمودند که ان چراغ بنوده بخانه فرود آمدن او را البقرة شاید که او سوره بقره بخواند و انوار آن سوره بود که خانه طاهره و کاشانه طاهره بود وانی ساخته بود از آنکه آن جماعت از ثواب سوال کردند که شد چه می کردی گفت که من سوره بقره میخواندم آری تو بر این سوره هم ظن بودا فرار شد و هم باطن را احاطه کند حدیثی که در نام کوی حسنه فرا گرفته تمام درون و بیرون و از فضایل این سوره یکی است که کزین اندیشه شیطانیست چنانچه در حدیث صحیح وارد شده که در هر خانه که برین

دوم

بیت
سیم

در تمام

بیت

بیت

[illegible]

شش است ابتدا کوفه مذکور کتاب غزیر که المذکک الکتاب و آخر در سوره فاتحه موعود و مختصر مایه
کرده بود درین سوره مذکور در ذریه تعقیب و تنبی و بنام خود جمله خوداری ازین معنی قسم خاری باید
بدانکه موعود نام القرآن منقحت بر درخت جلال و هیبت و بر هیبت و رفعت و ملکیت و معبودیت
در استعانت و هدایت و هفت اولیا و اعدا و دفاع فیما بین علی جمیع رویه که نسبت الهی انحصار
کرده و در سوره بقره مذکور است اول صفت الوهیت و در صفت که در المیزان شفا کرده
در برکت آیه بقره آنکه است مایه صفت بوقیعت و دلایلی معنی و از کفر نشیستان و در ذکر
و خلقت آدم و خدیو آن که بر اسمایلی از ان خبر میدهد و در مایه مذکور است هفت صفت
که جمعی در جمیع مجازات در درگاه که در مایه مذکور است که ظهور عظمت ماکله و عظم الدین
در آنست و در سوره که خاص عبادت که در انجی ایکه بقصد مقدم شده است و نسبت بر نه
و در سوره که پنجاه و یک نماز است و در ان باب بحث قبل از نماز و فی اوت
در آیه آیه در سوره مذکور است و یکی از سوره و باقیست چهار آیه از سوره که در ان چهار آیه سلطنت
و یکی چهار در غنیمت شاد است و نواز است خدا و در ان هفده آیه است و آنچه بابت ترک کونست صدقه
و انچه در این آنکه از سوره آیه است و آنچه حال در ان شکست و در انجی است و در کونست سوره
و در انجی و صفت خانه و در آن چه در آیه است و در ان شکست و در انجی است و در کونست سوره
ایکست شعی صافی میگردید و بر قول است با بر فعلی اما قول دعا و سوال و در کونست و در
آیه است اما فعلی و ان عبارت است از افعال در ان تکلف شده اند و علم که تقاضی
با فعلی تکلفی و در دفع است و در هر چهار در کونست در اول عبادت و در ایست
بقصد علی آنست که از کونست که باقی شکست و در میان تکلف و طلاق و در
و فیما و مضاعف و آخر در ان منسوب بود و در سوره نوزده آیه است و در کونست
است از خدا باینه و در او و در ان و مانند آن گفت اینها هفت آیه است و در کونست
جنات است و معنی از انجی و ام و در کونست که در کونست و در کونست و در کونست
بازده آیه است و در کونست که در کونست (اهدنا الصراط المستقیم انذرنا من
مخدون راه درست است و در کونست بقول یوسفی از علما کتاب المیزان و در کونست
کتاب برین سوره چهار آیه مذکور است اما ما مدعی درست که در کونست گفت

اضمن كلامي

67

۵۶

حکمت

५३

حکمت

بیت

ع ٦٦

قول

३३

اضمن كلامي

مفعولهم

[illegible]

آن در کمال عربی ثلثان و در بیاضه مفرد و ثنائی و رباعی و خماسی آموخت تا که خود بنیاد
با کمال تحقیق بدست یابد و کمالی که اصول آن مفرد و سه و سه گانه است از ایشان تا کمال و کمال مفرد
بوسیله سوره واقع است و حق آن اعلام می نماید که مفرد و اصول هر سه عند اعمی هم و فعلی و
و اکثر ثنائی و باری و کمال طریقی و سه گانه است که کلمات ثنائی چهار بار می آید و خود و
حرفی و حرفی چون در هر فصل بخیر چون قدر و در هر بعد و نوع و با خود چون دم و در هر فصل
حق و اکثر ثنائی که در سوره و در وقوع یافته اشارت است با کمال ثنائی در هر یکی از اقسام ثنائی و
بعد از این می آید و در هر فصل چون قدر و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
و ان و حق و اکثر ثنائی است و اکثر کلمات اشارت است که در ثنائی و در هر فصل و در هر فصل
در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
است و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
اصلیت چون جعفر و علی چون قدر و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
با اصول خماسی چون سه و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
کلمات هفت یکی که فقط از سه گانه است که در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
ظرفی و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
میطلبی در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
چهارده است و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
اول و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
نهی و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
این حرفه و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
بس قطعه آن توغایه آن کمال معلوم کردی کویم آن طرفی که در آن گفت معنی علم که استنباط
بر علوم بدان کمال اندر هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
دادن آفتاب است و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل
ساخته از هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل و در هر فصل

غ

والذي
يوم موفون
بما انزل

قال افسوس
کاش می
استغفر

طاهر برادر کوی شدن فغان با خود در میان قوم خود و بود بر سبیل خلافت
آیا ما این آریم که ستمهاست بر دین منی نیایم
اینچنان ایمان آورده اند
چنانچه در خود و سید یک در عقل بشد با جانی عباد را مودت با نیکند و در وقت
که از اهل فغان با نیکو میگردند که مودت و عقلای زمانه اند این نرسیده که فغان جز آنکه خود
و از این ان حق و اعلم اعتقاد کرده بودند با نیکو جاه و مال و شمشیر و صیاد را که در وقت
قتل میدیدند و با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
بر وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
و از این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
حضر است و بوقی این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
در این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
کوی از این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
موت جواب آن ادا نموده خود بر می رسد و جواب بر روی که موافق سفر تورات بود
استماع نمودن اهل طوق اسلام در کردن انقیاد و اتمام انکسار و کفایت رسول الله صلی الله علیه و آله
بنی خود را و میوه قوم و روح کوی میگردند که چون خبر اسلام می یابند در کسب این افتخار
و در حق می بینند که کوی میگردند که چون خبر اسلام می یابند در کسب این افتخار
نای رسول الله و دوست و همود را بخواند و عباد الله را در خانه بنیان نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
گفت عباد الله در میان کس که کفایت امام ما و سید امام ما و سید و بهتر و سید در علم و دین و
اعلم است و دوست و کتاب تورات و دردی رنج میگردند که کفایت امام ما و سید امام ما و سید و بهتر و سید در علم و دین و
حضرت رسول فرمود که ای ایمان آورده که کفایت و صفتی کند هر چه حضرت در حق باب
مبایع خود را انجام نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
قبول کند حضرت گفت ای عباد الله از خانه من و آنی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
آمد میوه و ان کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
راستی میگردند که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
نمایان آن نرسیده که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت

علم

بر سبیل خلافت

کیست و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
کفایت خود برترین و سید برترین مای و در حق کوی خود جانی را از ستمهای این آمد که چون
کوی میگردند که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
و عباد الله را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
کوی میگردند که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
ای که نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
و لیکن عباد الله را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
مبایع است و در جواب این که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
ضمانت او و عظم است و حکما این چلی را چلی کسب کوی میگردند که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت
و در چلی کسب عباد الله را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
استدلال توان کرد که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
جواب است و او ای قوم ایس بخانه و مضافان بنی و از نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
لا ستمهاست نسبت کند حضرت عزت و جواب این که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
بدان کرده و شقاوت فرجام منسوب است و کوی در این کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
ای که نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
نموده و نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
نسبت میگردند و زبان جفا از غرض دنا منسی این که در سبیل خلافت کس از دست بجز
نمایان نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
گفت کوی مردمان کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
نویسند و در حق کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
و روی بر روی خلافت کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت
کوی میگردند که کفایت ای سعادتی که مودت و فغان را که با نیکو در وقت این نرسیده که فغان را که با نیکو در وقت

الله انهم المفسد

و کس لا یعدون

علم

مست و اذ الفغان
الذین آمنوا
فان انما

[illegible][illegible]

و درین آیه فریضی میبود است که در این تراجمی است و مجموع مختصر خانی البرکات

ۛ بنی ہرانی

نعمت علیکم

والت

[illegible]

و ادچنس کم

۱۶۸۲

[illegible]

یومونکم

سود الخراب

بند چوں اینها را کم

شاکم

وَمِنْ ذِكْرِكُمْ بَدَدَ

میں

—

مؤید

والذوالخلفاء مرہ

[illegible]

—

وہاں سے بنی

[illegible]

أفتظنون

2

مضمون پیمون

من برد عفو

وامم بعلمون

باب بیستم

[illegible]

طی

واذ لقوا الذي

سیج جو کم

عند ربکم

اولاد علی

مکتبہ

عظم

ورقون

ماہنامہ

وخلیج فارس

فِي قُلُوبِهِمْ اَلْحَمْدُ

[illegible]

۱۰۰

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

ابراہیم بن

[illegible]

وعدنا الى ابراهيم احميل

油

لطف رفیق والی کفین

والركع السجود

از نهند فلک باز دارد و او در هر دو دفعه از او بپوشد
و بخت است چنانچه در قصه می آید که در آن نقطه قطب فلک موضع خانه از زمین که در آن آمد
بیشتر سطح و حتی از آن زیادت کرد و بر بالای آن طواف می نمودند تا زمان ابراریم در رسید
در سیمین پس بسکک در آن سره و با خود داشت که در کف پی روی فرستاد و با هر یک که می آید می ماند
که هم از آن موضع که است تصور کرده و در کیم با سیمین گفت ای سید خداوند فلک را که در آن سره و خود
میگوید سیمین جواب داد که اطلاع ما که است و آن حق و در کار داشت و در رسید و در خدمت که فرموده
اند بدان قیام غای قیام گفت ای سید بر ابران اعانت یمنی و در اقامت آن یاری میدی بخت
سبحان و طاعت خاتم کسرها نماند به چشم که از هر دم در امدید آن زمان پسند بقرآن بخت
کدام پس اتفاق غریب است خشتی خانه تقسیم دادند و در خشتی که سینه را بر ابریم فرستاد
که در هر موضع خانه آنس و دلالت کند و سینه را می بود و می در وقت خوب و دو سر و سینه
منا با سید می نمود و موضع خانه پنج و دو رخسار جدا کرد به تنبیه که در زمین خانه چنانچه
علی گوت تمیز در می آید از میان سینه و او که در این کجا لب آن خانه را بر می و در میان
او که را بر می و در فراموشی و در خدمت بخت که سینه آن پس خانه را در خدمت
و بر ابریم بر آن خدمت بخت می نهاد و در کسرا نماند که از می و در عقده خانه در می و کجا
و او که از می و در آن که بخت نه بر می و در اربعه آنکه بر سیمین پس خانه دلالت که در هر
در چهار دست مشغول است و در حق تعالی عفت فرستد در اربعه آن خدمت و او را در قاعده های خانه
و از آن سینه که می خوا کرد و در خدمت می و در آنجا که در کجا سینه را که در آنجا که در می و در آنجا
بعد سینه می گنجد که در سیمین است در می و در ابریم بر می و در سیمین و او که در کجا که در آنجا
که از ابریم بر می و در سیمین می گفت و سیمین بر می و در یک زمان که می و در سیمین است اما به چشم که در آنجا
خود در بعد ابریم می گفت پس ای سید می و در و در سیمین می گفت و در آنجا که در آنجا که در آنجا
بر یک سوال است ای خانه با تمام رسید و در وضعی خلاصه از او و در وقت که سینه می و در آنجا
که از ابریم بر می و در سیمین گفت ای سید می و در سیمین می گفت و در آنجا که در آنجا که در آنجا
با کرات انجی بنم چند آنکه سیمین گفت ای او از ابریم از آن می گوت بر سیمین با کرات که
او پیش از او از او که از ابریم و در وقت که از آن می گوت بر سیمین با کرات که

و بعد از آنکه کوبید و میسر یکی در بیخی از دست آورد و در آنکه از امام محمد صادق علیه السلام نقل
مینماید که چون ذرات ذرات آدم بر بوی خوشی از او در آمدند حتی که نهی کسی بر تر
از علی و زینب از مسکه جاری کرد و پس در قسم از خود بدان علی اقرار و بدان زینب و کشته
را در بجزر اسود پنهان کرده برین خست و اسلام حایجان بر عروا از انکه در نبات و آن که مسکند
و در خشنه بود و در سطحی چو در سطحی در اجابت بسیار شد ای عزیز جمعی را از انوار غایت بیک
دم صفت اهل نصیحت بسیار میگوید و آنکه کجاست ای دلخواه کن و روشسته است اگر از صفای اهل
خود تغییر بیاورد بخت اما عموماً را بعدی روی ندارد و زیرا که او بعد از توفیق صفای خود و نبات
برست آید و دیگر به رنگ غنچه از آتش در خوشه روشنی طاعت روی نمیدارد و در آن
کنه از آنکه گرفت بنیابت صفای بر شود و آنکه در معرفت صفای دنیای تیره اش را بعد از سکندر
شود محققان گویند از هر سه صفت در ظاهر خوب است و در باطن کجاست که در
و ظاهر در صفت سینه خود از کجاست و در درون ملک کجاست چنانچه از انچه در است که در باطن در
است آن کجاست بنیاست است این کجاست که بنیاست است آن کجاست بنیاست است این کجاست
نظر در حالت آن کجاست عطف احواف خلافت است این کجاست طواف احواف الطایف خلافت
آن کجاست مقصد خلافت این کجاست مقصد نظر حق است آن کجاست مقصد نظر حق است این کجاست
آن کجاست میدان حاصل است این کجاست بران حاصل است آن کجاست بران حاصل است این کجاست
آن کجاست در عت و عظمت این کجاست بران لطف و دست قدرت آن کجاست مقصد
زوار است این کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است این کجاست بران زوار است آن
کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است
این کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است
در طرف از او بدای بر او است آن کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است آن کجاست بران زوار است
دادی لفظه در نبات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات
ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات
مجدد است ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات
مردود و صفات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات ای میقات

وی یزید
عن علی بن ابراهیم
نفسه

نفس را با دست میبندد
استغفار نیست بر سبلی تو نمی بیند کیت که بار او را با دست بدارد
است این نفس را که زود
آرگشتی از ابراهیم که در ویش او
نفس خود را با یک سب زود با سب و خود پند در نفس خود
مغیر آن که نمیدانم این آیه و بهایت تمام خود را در زنده علی السلام بود با آنکه در این سلام دوم دارد
زاده و است اسیر و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
که در توره میخیزد و میگوید که با آنکه این سلام را در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
بگویند است خود را در ظرف و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
اسلام در کردن آنکه و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
خود و بهیت که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
نه انفس که افلا بصر بدن که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
که خود را در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
بدا و در نفس خود و در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
تو در کتب که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
که در بقیوت و قدرت و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
برین و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
که خالقیت با حوله و قدرت و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
است و در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
بعضی علم و حیات و در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
صفات و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
سرا برهم و قدرت با اسلام و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
براستی که او در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
ست و بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
و خط و خط این را با بهیچ روزی در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
و صلاح و در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است

و الله اعلم

و الله

نفسه

رخ او چون دیده جان در شکست
آخو با این که کیت که خود را با دست بدارد
با یکی آنوقت که گفت ابراهیم
آفریننده و پرورنده او کردن
شرفان مرا بهیچ سلام یا بهیچ سلام یا بهیچ سلام
می خود را برای من یا از خودی خود میرون آنکه که عا و خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
بشوی و می رضایت نفعی تو عا و خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
مار خود را از خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
تیم که در خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
ملت از تو ابراهیم که خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
مرا خالص کرد برای من که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
اسما برای و توفیق و بهیچ سلام یا بهیچ سلام
خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
همه خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
او بر همان نطق و خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
و در و خافیه و بهیچ سلام یا بهیچ سلام
آورد و خالص را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
انحضرت با خفایت که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
عید که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
تا خود را بهیچ سلام یا بهیچ سلام
ابر ابراهیم که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
که در این سلام و بهیت که در گفت ای فرزندان این است که است
صعد و بهیچ سلام یا بهیچ سلام
تا بهیچ سلام یا بهیچ سلام
و در و خافیه و بهیچ سلام یا بهیچ سلام

نفسه

نفسه

در این خبر دوست مبادا در خصوص در وقت توجه عبادت که کلیت اجرام من و سلیکات است با قائل
ایستاد از احوال او بی خبر نباشد این است که در این صورت از نظر دوستی و محبت
عبد است که اگر در محضر او بوده و قریب به اقامت حکم فرموده یا آنکه منک انحضرت و محبت است
مقتضی آنست که در وقت و محله از اوقات عبادت که در این خانه سبب توفیق است
عزالت بخیر علی بنده بود و سبب زیادتی محبت است که در این مقام برای عدم توفیق با بود
در وقت است این با چون بود و بایست محبت روی آورند و مقصود است که در تنظیم آن جهت بود
که در این مورد در حالت اختصاصی و ادنی و ماکنت بایست که از غیبت و غیبت و غیبت
مستحق محبت که در این است که در این صورت بود و در وقت توفیق بدان کسوف و غیبت
در این مقام از احوال او بی خبر نباشد این است که در این صورت از نظر دوستی و محبت
عبد است که اگر در محضر او بوده و قریب به اقامت حکم فرموده یا آنکه منک انحضرت و محبت است
مقتضی آنست که در وقت و محله از اوقات عبادت که در این خانه سبب توفیق است
عزالت بخیر علی بنده بود و سبب زیادتی محبت است که در این مقام برای عدم توفیق با بود
در وقت است این با چون بود و بایست محبت روی آورند و مقصود است که در تنظیم آن جهت بود
که در این مورد در حالت اختصاصی و ادنی و ماکنت بایست که از غیبت و غیبت و غیبت

از آنکه ب
الذی
و ما الرضا
و الذی
الذی

خبر از آن

جهت و بر آن که خبر است در وقت توفیق
انکه در وقت است که در این مقام از احوال او بی خبر نباشد این است که در این صورت از نظر دوستی و محبت
عبد است که اگر در محضر او بوده و قریب به اقامت حکم فرموده یا آنکه منک انحضرت و محبت است
مقتضی آنست که در وقت و محله از اوقات عبادت که در این خانه سبب توفیق است
عزالت بخیر علی بنده بود و سبب زیادتی محبت است که در این مقام برای عدم توفیق با بود
در وقت است این با چون بود و بایست محبت روی آورند و مقصود است که در تنظیم آن جهت بود
که در این مورد در حالت اختصاصی و ادنی و ماکنت بایست که از غیبت و غیبت و غیبت
مستحق محبت که در این است که در این صورت بود و در وقت توفیق بدان کسوف و غیبت
در این مقام از احوال او بی خبر نباشد این است که در این صورت از نظر دوستی و محبت
عبد است که اگر در محضر او بوده و قریب به اقامت حکم فرموده یا آنکه منک انحضرت و محبت است
مقتضی آنست که در وقت و محله از اوقات عبادت که در این خانه سبب توفیق است
عزالت بخیر علی بنده بود و سبب زیادتی محبت است که در این مقام برای عدم توفیق با بود
در وقت است این با چون بود و بایست محبت روی آورند و مقصود است که در تنظیم آن جهت بود
که در این مورد در حالت اختصاصی و ادنی و ماکنت بایست که از غیبت و غیبت و غیبت

خبر از آن

سلام بخیر و در

زودناهم مضافاً فوق العذاب

[illegible]

عالمی جامعہ اسلامیہ

[illegible]

ان في خلق السموات
واحد عشر السبل والهدى
والعلم الذي يجرى
عنه انفس
اعمال الارواح من العالمات
معدود
من على ارضه
وتفرق ارجاء
والى الصخر
لقد صدقوا

وہی انیسویں نمبر

من دون عامه

کتاب

والله اعلم

[illegible]

المطبعة

[illegible]

一

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا

الأربعون الفدرب

ان القون مرصی

آپ

الفى استعوا

من الذين آمنوا

وتعطف

أقل الذي امتعوا

لوان ساكره

لجسترو دامن

[illegible]

محلی ارضی

[illegible]

حلا لا طیب

تتميز في خط السطر

[illegible]

3.

[illegible]

4

مکمل در پیر... اندرون از طبع خلایق در تادور و زواریت منی...
از طبع منی... سیرت در عالم...
الانسی آورده که روزه و داران...
سیرت...
که نفس را بر دست...
در جگر...
چراغ...
تا سکه...
استخوان...
صاف...
بست...
که سینه...
سعد الدین...
بجای...
تسلی...
صفت...
که اند...
و چون...
علیا...
مناج...
کبر...
ظرف...
تقدی...
و انش...

الانسی

و کبر...
که اگر...
فرد...
مکوت...
ضعیف...
مکوت...
طعم...
ازین...
که چنان...
نخ...
و من...
باین...
که بران...
و نفی...
حضرت...
و مبد...
الان...
جلوه...
مقید...
نور...
الهی...
آدم...
حکمت...

نقش

یا مفعول

[illegible]

مطبقه: ۱۰۰

3

$$\begin{array}{r} 15.0 \\ 22.0 \\ 5215. + \\ 5000 \\ \hline 5892 \end{array}$$

1149
Sine

سواء وحريرة

والله

[illegible]

